{ بسم الله تعالی شأنه العزیز }

بعض رسائل و منشآت و مقالات و دیباچه‌ها و غیرها که این بنده علیمحمد شیبانی ملقب بمجیرالدوله در ایام
گذشته غیر از آنچه در مدت سی و اند سال در روزنامجات ایران و اطلاع و شرف و شرافت و خلاصه الحوادث
و بعض جراید خارجه و غیره از بعض رسائل و کتب مؤلفه خود درج و نگارش و تألیف نموده و بطبع رسانیده و بعضی
منطبع نشده است   با ترتیب آنچه از مسودات این رسائل و مقالات متفرقه بدست آمده در این دفتر نوشته میشود

دیباچه کتاب تحفة السعاده

فی حجه [illegible] که برحسب خواهش مرحوم میرزا محمد ندیم السلطان زمانی که وزیر انطباعات و رئیس دارالترجمه دولتی بوده بجهة
طبع نامه کتاب مستطاب مزبور شده است این بنده (مجیرالدوله) انشاء و نگارش نموده و بنام ندیم السلطان

بسم الله الرحمن الرحیم

(الله اکبر ما ذا الحادث الجلل) (فقد تزلزل سهل الارض والجبل) سال شهادت حضرت امام
ابو عبدالله الحسین صلوات الله و سلامه علیه که بنا بر مشهور سنه شصت و یک از سنین هجرت نبویه علیها
آلاف التحیة و الثناء و التحیه بوده چنانکه معلوم است در کلیه ممالک عالم و قسمتهای کره ارض بلوای تشویش و اضطراب
و غوغای شورش و انقلاب شیوع تام و اشتعال عام داشته وقتیکه بچشم تتبع و استقراء در تواریخ عمومی بنی نوع
بشر احوال این سال هر صفحه را از ممالک اقلیم اروپا و آسیا که عمده آن از دایره دنیا بوده است بنگریم
می بینیم یا روی آن صفحه بغازه خونریزی گلگون بوده است و یا محاله جمله جرار حشر بی قرار و سکون و لشکرها
در هم آویخته و رشته سلم و صلاح بکلی گسیخته و در میان غالب قبایل رجاله و طوایف جهاله غبار خصومت و
خلاف برانگیخته و بنیان التیام و ائتلاف فرو ریخته (ظهر الفساد فی البر و البحر بما کسبت ایدی الناس
لیذیقهم بعض الذی عملوا لعلهم یرجعون)

در سال یکهزار و سیصد و چهار هجری چون هلال محرم از خلال قصور افق ارغوانگون (چون ناخن خونین غمزده
الایدی بخون) آشکار گردید و شاهنشاه شهید سعید مبرور (ناصرالدین شاه) صاحبقران انار الله برهانه

بشرایط عزاداری و مراسم سوگواری اشتغال ورزیده و در محضر مبارکش گفتگوئی رفته و این سخن در میان آمد
که آیا سال این سانحه عظمی و رزیت کبری در بلاد اسلام تعلق ... در سایر ممالک روی زمین چه خبر بوده است
و اوضاع کلیه عالم و ماجرات جمهور بنی آدم بر چه سیاق میگذشته و در اصقاع چین مثلا کدام فغفور فرمانروا
بوده و بر هر یک از ارباع فرنگ کدام امپراطور حکمرانی مینموده است و در هند و سند و گجرات و روم
و سایر نقاط ربع مسکون هر مرز و بوم از ملوک عظام بنام کدام سکه میزده و خطبه میخواندند وقتیکه مرحوم محمد
حسن خان اعتماد السلطنه مترجم مخصوص حضور آن شهریار کامکار غفرالله له از رجال دانشمند متتبع عصر
شرف اندوز حضور جهان افروز گردید خطاب مستطاب در رسید که در موضوع کتابی صحیح باز
و تألیف متین بپردازند پس امتثال امر شاهانه را در ظرف چند ماه متوالی خرج تتبع و استقراء و تصحیح
و استقصاء نموده تا آنکه از روی تواریخ عتیقه عالم که بالسنه و لغات مختلفه نوشته شده و نسخ عزیز الوجود
آنها از کتب خانهای دول متمدنه بزحمات کثیره و اهتمامات خطیره بدست آمده بود شرح مکشوف داشته و در
عجاله برنگاشت که در سال پرملال شصت و یک هجری که حضرت سیدالشهداء ارواحنا له الفداء بنا بر
مشهور روز جمعه یا شنبه دهم محرم آن سال در زمین پر رسوم کربلا از خطه عراق عرب بسعادت شهادت
فائز گردیده است سایر وقایع مهمه عالم و سوانح دنیا که گفتیم روی زمین را کلیة از حالت وقفه و سکون
بیرون برده همی مضطرب و منقلب داشته است در هر جا چه بوده و در هر که چه میگذشته است بتفصیل ذیل

{قسمت آسیا}   {قسمت افریقا}   {قسمت اروپا}

و اما از اقلیم امریکا و قسمت خامسه کره ارض که اوسیانی باشد در آن تاریخ هر دو از انظار پوشیده و
هنوز مکشوف نگردیده بوده است   و از آنجا که اغلب وقایع این سنین قبل شروع شده یا دنباله آن بعد
کشیده اگر آغاز و انجام کلام معلوم نگردد در فهم نیفتد البته مطالب از پرده بیرون نخواهد بود و از حیز افادت بیرون
خواهد رفت لاجرم صدر و ذیل مطالب را در چنین موارد بتتبع مذکور داشته اگرچه از حیث زمان از موضوع
خارج بوده است و هم چون جمیع این اخبار و آثار در حقیقت نسبت بصحت وقعه طف بر سبیل استطراد نگاشته

میشود و چون آن واقعهٔ مقلق و سانحهٔ محرق تصفح دارد و در نهایت همت تلطف تحنن یکی در مختصر ازین قصه دادند
و حادثهٔ جانگداز را ز روی تواریخ عتیقه و اساسات صحیحه التقاط کرده و آنرا خاتمهٔ کلام و مقدمهٔ کتاب قرار داده
و این اثر جمیل و فهرست شریف را (تحفة السعاده فی محبة الشهاده) نام نهاده است

بالجمله چون این کتاب مستطاب که مطبوع طباع جملهٔ اولوا الالباب است و برای تمام علماء اعلام و فقهاء اسلام بویژه
ذاکرین و محدثین دارای منبر و ممیز زین غث و سمین خبر چون عقد فرید و در نضید بسیار سودمند و مفید است
بلکه نایاب شده در بنگاه سیمرغ و دو کرغنا جای گزیده بود درین اوان میمنت اقتران که حدود سال نهم جهانبانی
درة التاج تاجداران کیهان و شمس القلادهٔ شهریاران جهان ملک الملوک عجم السلطان الاعظم
والخاقان الافخم شاهنشاه دل آگاه دین پناه (مظفر الدین شاه) (اکفی الملوک و انداهم و اسخیهم) (ابدا
و اقدمهم عزا و سلطانا) است لازال للدین حارسا و للملک بانیا و علی السریر جالسا که از رحمت
نیت پاک و تربیت خاطر تابناکش روضهٔ ملک چون باغ بهار آراسته و حوزهٔ مملکت از خار و عوار پیراسته است
نیکبخت ایران را کار دنیا و دین ساخته و دلها از بار اندوه و غم پرداخته روز روزنق بازار علم و دانش
و رواج کالای نکوکاری و دیانت و خزاین معارف را صلای عام است و هر کس بقدر کوشش خویش بهرهٔ مقصود
المرام خاصه کتب دینیه و اخبار اهل بیت اطهار و احوال ذراری پاک احمد مختار علیه و علی آله صلوات
الملک الجبار رو چون کاغذ زر دبا کرشمه در میانهٔ خلق رواج و شد را دل است در غوب و ستایش ول
(و لیس ذلک بعجیب لان الناس علی دین ملوکهم) و مزید تقاضا را بخصوص درین ایام و شهور که از اوج سپهر
دارایی بدر تابان وجود با فیض وجود حضرت اشرف اقدس ولایت عهد ابقاه الله بقاء الدهر از برج عظمت
وجود خورشید نمود همایون سلطنت از رای مقتبس نور است و نیابت نفس نفیس خسروانی نگاهدار
از ملت پهرد و حافظ مصالح و مهام جمهور و خاطر مبارکش را به نشر معارف و بث عوارف و ترویج دین و
تعظیم شرع مبین رغبتی تمام است و هم از مزایای الطاف الهی آنکه دست شریف صدارت عظمای
دولت بوجود خواجهٔ اعظم و دستور معظم مهر سپهر کفایت و کی ست مختور گردن دریت دیانت

ذات

ذوات مستطاب اشرف امجد اکرم (عین الدوله العلیه) صدر اعظم ضاعف الله اقباله آراسته است که
گوئی در وصف آن صدر اعظم و این دستور معظم گفته اند (ملک ملک ملک و دور ان وزیر ان
این آصف ثانی و آن سلیمان ثانی) این قلیل چاکران دولت و کمترین بندگان عتبهٔ علیه
سلطنت (   ) وزیر انطباعات و دارالترجمهٔ همایونی نسخهٔ از این کتاب مستطاب بدست آورده
و کمال مراقبه و اهتمام در تصحیح و تنقیح آن کرده محض مزید دعاگوئی وجود مسعود همایون شاهنشاهی در دسترس عامه
بطبع و انتشار آن اقدام ورزیدم و کان ذلک فی شهر رجب المرجب فی شهور سنه ۱۳۲۳ من الهجرة المقدسة النبویه

دیباچهٔ کتاب

سفرنامهٔ سفر اول مرحوم مظفر الدین شاه بفرنگستان که بدستخط مبارک سلطنت نگارش یافته و حسب الامر شهریار
این بنده مجیر الدوله عبارات کتاب سفرنامهٔ مبارک را مثل سایر سفرهای سلطنتی تصحیح و انشاء و اصلاح نموده
و بطبع رسید و این دیباچه را هم من بنده مجیر الدوله بر حسب خواهش مرحوم میرزا رحیم خان غفاری وزیر همایون
(قائم مقام) که مباشر طبع کتاب بوده بنام آن مرحوم بر سفرنامه مزبور نوشته است

(دیباچه)

(بعد الحمد و الصلوة) چون شاهنشاه جوان بخت مهر آگاه زیب بخش دیهیم و گاه جهان سرور در زمان وراثت ملک کیان
فخر دودمان قاجار خسرو نوشیروان آثار ملک القاب نوید فرمانروائی رشتهٔ شهریاری فریدون فر ابو الفتح والمظفر
اعلیحضرت گردون رفعت (مظفر الدین شاه) خلد الله سلطانه و ایده اعوانه و ابد عیشه و نصر جیشه (اکرم الملوک
و انداهم و اسخیهم) (ابدا و اقدمهم عزا و سلطانا) (ابهی السلاطین اسماهم و ارفعهم اشانا
و اعظمهم برا و احسانا) که ضمیر تابناکش مهبط الهامات و اسرار آسمانی و مجلی تجلیات انوار یزدانی است
چنانکه گوئی از کائنات اقرار و مکامن غیوب و اسرار و سوابق قلم قضا و سوائق ارادت فعال
ما یشاء باخبر است (در دل آسمان ببیند و هم) (دیده رایش ضمیر سیر قدر را) (در شب تاریک شده
براه یقین) (پیک اندیشه اش بشمع نظر) از آغاز جلوس میمنت مانوس همایون از آئینه حال سعادت مآل پیغمبر

استقبال این مملکت محروسه را بیامن مجاهدات نفس نفیس و معونت عقل فعّال و رای جهان آرای مبارک
مشاهده فرموده تهیهٔ اسباب ترقیات و بهره‌وری کار این ملت و مملکت را از روز نخست با عهد ثابت و ارادت
وجههٔ همت و تصمیم عزیمت فرموده چنانکه دیدن تاجداران بزرگ و سیرت سلاطین سترگ بوده که برای
حصول مقاصد عالیهٔ ملکیه و ملیه و اعلای رایت اقبال دولت و آرایش حال رعیت بنفس خویش آن ایام
و مجاهدت میفرمودند و فوز بمطامح و منظورات نظر و نیل بمصالح امورات کشور را در تقلبات سیر و سفر
دیده و فتح و افتتاح ابواب آمال را از این راه صواب فهمیده چنانکه گفته‌اند (سفر کن تا مراد خویش یابی)
(کذا مشوا فی مناکبها خدا گفت) چون مهر گیتی فروز از هجوم ملالت منازل و بروج کنند غایة المراد در
در قوس صعود و عروج دانسته همه روز منیر اسباب گشت و انتهاض نفس تا مبادی سال خجسته فال
سیچقان ئیل هزار و سیصد و هفده ۱۳۱۷ هجری که آغاز سال پنجم جهانبانی اعلیحضرت همایون خسروانی بود بر سابق
تقدیر و قائد مشیت حق قدیر با عزائم مقدسه و نیات ملکوتی آیات شهریاری بوفق آمد برای استیفای مبانی
وداد و تاکید عقد اتحاد با دول معظمهٔ متحابهٔ اروپ و جلب فواید و ثمرات مادیه و معنویه و کسب
معلومات مفیدهٔ عصر جدید و حصول انجاح و مشاهدات نظر مبارک مقرر بود مسافرت اقلیم فرنگ را تصمیم عزم
فرمودند و چون بشارت این عزیمت بمسامع سلاطین و تاجداران معظم دول و مجامع رؤسا و رجال
رسید همگی با غایت شوق و شعف بواسطهٔ سفرای کبار و وزرای مختار و نامجات تهنیت آیات خویش مقدم همایون
کیهان خدیو شاهنشاه عظیم الجاه ایران را که از دیرگاهی در آرزوی لقای همیون وش بودند برسم مهمانی دعوت
نمودند و عرصهٔ خاک را برای تقدم پاکش آراستند درهای دولت و مملکت را بیت شادخواری افراشتند و آراسته گردیدند
معموره و بساط ارتباط صافیانه و اسباب شکوه و شرف فرش زمین ساختند مراسم پذیرائی لطف را آراستند تقدیم
و نهایت تکریم و احترام در هر مورد و مقام بجا آوردند چنانکه علی التحقیق تاکنون از مشرق زمین و اقلیم آسیا
شهریاری در اقلیم اروپا بدین توقیر و احترام پذیرفته نشده و تاجداری را این درجه منزلت و مقام نهاده بودند
که معلوم و مبرهن بود این حسن پذیرائی از کمال وداد و ائتلاف قلبی است نه محض تکلفات رسمی

و بحمد الله آن خیالات بلند و مقاصد ارجمند خسروانه برای ترقیات این ملت و مملکت قدیم قرون
بیشمار چشم و چراغ اقلیم آسیا بوده رجای واثق است که از نتایج این سفر میمنت اثر بحصول پیوسته باد
بهمت بلند خسروانه درین حسن مراد دولت با دول متمدنهٔ کاملة الوداد منزلت و مقام قدیم خویش حاصل
نماید و آب رفته بجوی باز آید پس امروز از غایت امیدواری بحال این کشور گذارش میتوان گفت شعر

کار جهان ساخته است کام امم حاصل است — هیچ بهانه نماند شاه جهان عادل است

و این کمترین بندهٔ درگاه جهان پناه شهریاری که خود در سفر پرورده عواطف و الطاف این پادشاه پیوسته و شکرگزار
بوده و همه جا بشرف خدمت خاص و ملازمت آستان گردون اساس همایون سلطنت مباهات نموده‌ام در این
سفر فیروزی اثر نیز در خیل پروردگان حضرت و سلک ملتزمین رکاب مستطاب سلطنت بشرف و ملازمت دارد
جملهٔ خدمات خاصهٔ مرجوعه باین خانه زاد بمقتضای تحریر و تسوید روزنامهٔ سفر همیون بود که بلفظ دُرربار و
گوهرنثار شهریاری و املاء سفرنامه حرف بحرف بدون تحریف نگارش می‌یافت و هم اینک که تسوید روزنامهٔ
مبارک بپایان آمد برای نشر این عقد گوهر و نمایش این درج دُرّ که همه کس بزیارت و مطالعت آن
نایل و بهره‌مند گردیده و فروغ این شمع تاب و فروغ این مهر جهانتاب بهمه جا از منظر و منورست از
بدین خانه زاد همچنان مطاع اعلی شرف نفاذ یافت که سفرنامهٔ مبارک را بخطی خوش در حسب دستور ممتاز
و مرغوب که از هر جهت مطبوع طباع باشد بحلیهٔ انطباع در آورد بندهٔ آستان اعلی هم بموجب وظیفهٔ
فدویت و خانه زادی امتثال امر قضا مثال همیون مالک الرقاب معظم و ولی النعم اعظم را چون شکر
ایادی و عوارف از حد افزون این بنده‌نوازی همه جا ضمیمهٔ فرایض و واجبات آئین و بقیمهٔ جید عبودیت و دولتخواهی
علی ما تیسّر با مضاء این امر قضا شیم در اجرای این فرمان قدر توام پرداخت و این خدمت را با علوم
سابقهٔ خدمت و ارتباط بپایان رسانید و انجام امید آنکه در آستان مبارک اعلی بشرف قبول مقرون آید

(عشق میگویم و میگریم زار) (طفل نادانم و در اول سبق است)

صورت خطابه که در موقع تاجگذاری اعلیحضرت سلطان احمد شاه

از طرف علماء اعلام و حجج اسلام بقاطبهٔ اهالی و طبقات رعیت ایران القاء و توصیه میشود از منشآت
دلگداز شات این بنده علیم مجیرالدوله در حسب مسئلت و خواهش آقایان علماء نوشته است
(الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن ان ربنا لغفور شکور) (ربنا آتنا من لدنک رحمة و هیئ لنا
من امرنا رشدا) (اللهم انک تعلم خیرنا و فلاحنا فی اجتماعنا و ائتلافنا و ارتباطنا بعلایق دیننا
و اعتصامنا بحبلک المتین)

(ای ملت نجیب ایران) خدای تعالی در کتاب کریم چنین فرموده (و اعتصموا بحبل الله جمیعا و لا تفرقوا)
و نیز در جای دیگر فرموده (و اذکروا نعمة الله علیکم اذ کنتم اعداء فالف بین قلوبکم فاصبحتم بنعمته
اخوانا) آیا باعث این الفت و ارتباط و جهه جامعهٔ اخوت و وداد میانهٔ اقوام مختلف متباین چه
و چیست همانا تمسک بعروة الوثقای دین است هر کس نیک اندیشه نموده و پی بحقیقت فرمایش خدای تعالی
برد که فرموده (و لکن الله الف بینهم) بثبوت قطعی بر وی ثابت میگردد که آن چیزیکه ایزد تعالی سبب تالیف
بین قلوب قرار داده آن ناموس است که پیغمبر خدا بدان مبعوث گشته و آن (دین) است زیرا
علم و ادراک بشر بیرون از آن نیست که بتلقی و تجربت برای او حاصل میشود پس انسان لابد است از قانون
آلهی تا او را راهنمائی کند و میانهٔ او و قوم دیگر الفت بدهد از برادر دیگر بجای اهم معاونت و همدستی با علاء
کلمه و حفظ حرمت خویش و موافقت با مخالفین خود شان بنمایند پس دین است که در آن حال مادهٔ
حیات و زندگانی و روح الفت و آمیزش و مهربانی و کافی محافظت استقلال است پس تمسک بهمین دستور
که اس اساس همه نیکبختی و سعادت و سرمایه فوز و فلاح دو جهان است در روابط الفت و وداد و اخوت و
اتحاد ملیه را فیمابین خود محکم سازید و شجرهٔ خبیثهٔ جهل و نفاق و خلاف و شقاق را از بیخ و بن بر اندازید
دیگر نعمت امروز را که ایزد منان ابواب سعادت و فیروزی و طریق تحصیل خیر و بهروزی را بروی شما گشوده
و از تجارب سلف بس غنیمت برای اعتبار شما نهاده است بحکم آیه کریمه (لئن شکرتم لازیدنکم و
لئن کفرتم ان عذابی لشدید) از دل و جان و قوائم و ارکان همگی بجا آرید و مبادا روزی العیاذ
بالله

بالله یکباره دچار سوء عواقب ناسپاسی و کفران گردید چنانکه این آیه مبارکه (ضرب الله مثلا
قریة کانت آمنة الی الآخر) گواه بر این مدعا است مزید بیان را گوئیم از روز نخست که خدای جهان
حضرت آدم ابو البشر را در روی زمین بخلیفتی برگزید و نسل وی را در ساحت ارض منتشر ساخت برای
امر و نظام عالم در هر عصر و زمان از جانب خود انبیاء و ملوک برانگیخت و خلق جهان را امر باطاعت و
انقیاد ایشان فرمود و فرمان برداری ایشان را تالی اطاعت خویش ساخت چنانکه نص این آیت مبارکه است
(اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم) ملک را با دین توأم و نظام عالم را بدین دو منوط داشت
چنانکه بزرگان گفته اند (الملک و الدین توأمان) و نیز فرموده اند (الدین اس و الملک حارس)
شعر (چنان دین و شاهی بیکدیگرند) (که گوئی که در زیر یک چادرند) و نیز در همین معنی گفته اند (الملک بالدین
یبقی و الدین بالملک یقوی) و هم در شأن سلطنت گفته اند (فاذا الرعیة بلا سلطان کالجسد بلا
روح) پس مبرهن است که ملک بی دین نشاید و دین بی ملک نپاید پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم
فرموده (السلطان ظل الله فی ارضه یأوی الیه کل مظلوم من عباده الخ) پس مسلم گردید که شهریاران دادگر و دین پرور
بنص خبر پادشاهی حق را مظهر و سایه اند و فرق خلق را امان و وقایه باری امروز خداوند تعالی منت عظیم بر
ملت ایران دارد و پادشاهی جوان جوان بخت ملک گیر خجسته سیرت با دین و داد و جم جاه
کافه عباد و جمله فضائل نفسانیه و ملکات حسنه آراسته و ذیل عصمتش بهیچ معصیت آلایش نیافته وجود
مبارکش از روی حق محبوب تمام خلق است بشما عطا فرموده شعر (آلهی رحمت نظر کرده ئی) (که این
سایه بر خلق گسترده ئی) پس بر عموم خلایق واجب و لازم است که همگی اطاعت او را تالی
طاعت خالق و دعای وجود مبارکش را چون فرائض یومیه شمرده دمی از آن غفلت نورزند و از این
پس چه امروز در نامجات نسبت بمقام منیع مقدس سلطنت عظمی زیاده شرط ادب و تعظیم و احترام را
و نیز بعض جراید سابقه طریق گستاخی و بی ادبی پیش نگیرند (از خدا جوئیم توفیق ادب) (بی ادب
محروم ماند از فیض رب) (بی ادب تنها نه خود را داشت بد) (بلکه آتش بر همه آفاق زد)

(هرچه آید بر تو از ظلمات و غم) (آن ز گستاخی و بی‌باکی است هم) و واعظان در این منابر و خطبا و ناطقین هر محفل و محضر نیز باید مراسم تعظیم و ادب را نسبت بشخص همایون سلطنت زیاده رعایت کنند و از دعای وجود مسعود مبارکش در هیچ حال و هیچ موقع و محل غفلت نورزند و کافهٔ خلایق را تحریض باطاعت و انقیاد و یکدلی و اتحاد نمایند و چنان کنند که روز بروز مهر این شاهنشاه محبوب فرشته خصال نیکخواه ملت آگاه در دلها فزایش یابد و آنچه را از مصائب و نوائب از پیش بر این ملت از نفاق و خلاف و عدم اتحاد و ائتلاف و جهل و نادانی و حب ریاست و نافرمانی رفته رفته کار باینجا کشیده است یاد نموده از آنچه مایهٔ خذلان و خسران خویشان است پس احتراز جویند و شقاق و نفاق را بیکجهتی و وفاق تبدیل سازند اگرچه همگی در دورهٔ مشروطیت [illegible] نمایند و دو گیتی [illegible] که جمهور ملت بازوی یاری امیر دولت و قوهٔ مجریه در حفظ مصالح دین و دولت و دفع تعدیات ملک و ملت از صمیم دل و بذل مال و جان همدست و همداستان شوند تا بدین وسیله یعنی بحسن اتحاد و اتفاق بیاری خداوند متعال باب سعادت و ثروت و اقبال بر رویشان گشوده و راه عذر و بهانه و دست تطاول و تعدی بیگانه کوتاه و بسته گردد تا جان داریم در حفظ شرف و صیانت ملت و وطن خویش و استقلال دولت و قوام سلطنت خود کوشیده و [illegible] از قانون صادره و بتوسط قوهٔ مجریه بموقع اجرا میرسد طابق النعل بالنعل اطاعت و متابعت نمائیم و مانند فرایض الهیه شمرده سر موئی تجاوز و تخلف از آن نورزیم بخاطر آورید که در بدایت اسلام آیا جز پیروی دین مبین و اطاعت خدا و رسول و جانشینان او و انقیاد امر مسلمین و تمسک بدین اخوت و اتحاد و یکدلی و عدم تجاوز از حدود چیز دیگر بود که جماعت مسلمین را که هنوز مشتی از قوم عرب بیش نبودند بر اقطار جهان و دول عظیمهٔ عالم استیلا و فرمانروائی داد و قرنی نگذشت که از اقصای مغرب زمین تا دریای چین را مسخر آنان کرد و از آن زمان که از این سیرهٔ مستحسنه و دستورهٔ محموده تجاوز کرده احکام دینیه و اوامر الهیه را متروک و مهمل گذاشتند و آن آداب و عادات حسنه را بطاق نسیان نهاده راه عصیان پیش گرفتند و نعمت اطاعت و اخوت و اتحاد دینی را کفران کردند روز بروز کارشان بر ضعف

و بنا

و تباهی گذاشت تا رفته رفته دول مقتدر اسلام و بسیاری از ممالک اسلامیه مقهور و مطیع اجانب گردید و بر یقین است اگر بسیرهٔ مسلمانی در روش صدر اسلام باقی بودند بحکم قطعی (الاسلام یعلو و لا یعلی) هرگز مقهور و زیردست اجانب نمیشدند ای ملت نجیب ایران نصایح و وصایای گرانبهای علما و پیشوایان دین را بگوش هوش و جان بنیوشید و علی التحقیق بدانید که امروز حیات و استقلال شما مربوط است و ضعف حال از هر جهت بر شما طاری گشته ولی الحمد لله هنوز رشتهٔ رجا منقطع نگشته (در نومیدی بسی امید است) (پایان شب سیه سپید است) و در هر حال (سایهٔ حق بر سر بنده بود) (عاقبت جوینده یابنده بود) زنهار نگذارید این رشتهٔ ضعیف حیات بدست از تیغ مخالفت و نفاق یکباره گسسته شود و بکوشید تا روز بروز بر متانت و دوام این رشتهٔ حیات و استقلال خود در تقویت بیفزائید و کار امروز را بفردا مگذارید و در این طریقت جهد و غفلت [illegible] و بساختن [illegible] پشت سر [illegible] هنوز خدا یار و در همه حال مددکار شما است و عرق حمیت دینیه و غیرت وطنیه هنوز در شما باقی است والسلام علی من اتبع الهدی

حرره محمد [illegible]

(تقریظ)

تقریظی است که این بنده مجیرالدوله رجب خراسانی مرحوم خلوتی محمد ابراهیم صدیق خلوت [illegible] از طرف مرحوم مبرور ناصرالدین شاه شهید انار الله برهانه بر کتاب مرحوم نوشته است و با کتاب مرحوم بطبع رسید

(تقریظ)

صاحب طبع قادر و نظام عقود جواهر جامع اوصاف کمال مستجمع اهل قال و حال پاکیزه گوهر صاحب مخزن بدایع جناب فخامت نصاب حقایق انتساب محمد ابراهیم میرزا ملقب بصدیق خلوت و متخلص بخلوتیه از خلوتیان خاص حضرت گردون بسطت سلطنت عظمی است از مبادی حال در ریعان شباب با سرمایهٔ فضل و هنر و قابلیت اصل و گوهر راه بدرگاه جهان پناه شهریاری یافته از شرف این رتبت و مقام در کنف عنایت خدا و اعتناب همایون بتکمیل آداب و تهذیب اخلاق نمود تا وجود خود را از پرتو آفتاب تربیت و عنایت خسروی بجمله کمالات صوری و معنوی بیاراست و بنضاعت [illegible] در حضرت عز موقع قبول و ارج آنچه آرزو داشت

دهشت و صیرفت کلاً گوشه نیامات بعد از سموات رسید سعت بخش از سماحت خداوند تاج و تخت
از چشمه مهر پرتو نور بر روی آثارش از آفتاب جهانتاب مشهورتر گشت و همواره با انشاء و انشاد اشعار آبدار چون
لآلی شاهوار از قصاید و غزلیات خاطر خدام حضرت همایون سلطنت را قرین انبساط داشته و اهتزاز میداشت
و بخلاع فاخره و جوایز و صلات وافره نائل میگشت از نتایج دانش و تجارب این روزگار دراز و نسایج
کلمات بدایع طراز او در بهترین شاهد و برهان بر فضل و دانش این شاعر یگانه و فاضل فرزانه تواند بود این مجموعه
دیوان است که بی شائبه مجاز و خلاف و پیرایه اغراق و گزاف نظماً و نثراً مخزن لآلی شاهوار حکم
و ناسخ نسخ منثور و منتظم ادبا و فضلای متقدم است بحقیقت خزانه است پر نعمت الوان و بوستانی است پر گل
و ریحان حقه ایست پر در و گوهر و طبله ایست پر مشک و عنبر شعرش چون زلال زمزم و در روضه چون گلستان ارم
شهی للطبع کوصل المحبوب و مرغوب للنفس کالظفر علی المطلوب هرچه بنگری همه معانی نغز است و اگر همه
بیانات با مغز لطف ایجازش بحد اعجاز است و حسن نقاش سحر حلال شعر (ففی کل لفظ منه
روض من المنی) (و فی کل سطر منه عقد من الدر) بویژه کتاب آداب ظاهری برای تهذیب نفس
و تهذیب خلق و معاشرت خلق و ترک رذائل و درک فضائل و آداب خدمت هر سطری از آن بحری از حکمت است
و هر بابی و فصلی خطابی در موعظت و در خور آن است که کافه جوانان بخرد با هوش و نو آئینان پند نوش غنیمت
ایام و آویزه گوش گیرند و بحق اینسخن معنی طراز و ناظم عقد این جواهر بی بها را طالب اقبال موفق تر
نام دارد پیری است پاکیزه نهاد و درویش اعتقاد و بحری است خارش و قلزمی پر خروش درویش از جهان رسته اما جهان را
بکمند محبت خویش بسته اگرچه دست تقدیر قوه سامعه از گوشش برده اما صحت چندانش بر دانش و هوش
افزوده اکنون که قرون از هفتاد سال از عمر زندگانی پیموده است دلی زنده دارد و خاطری از بدایع و
لطایف سخن آگنده هرچه سراید در سلاست و سلامت با معین است و هرچه از مخزن خاطر گزارد است
در حلاوت شربت انگبین اگرچه هم اکنون نام نامیش بسخن زنده است اما امید است که با روزگار دراز پاینده باد

مکتوبی است که برحسب خواهش و صرار بعضی از دوستان بجریده

ثریا

ثریا مطبعه قاهره مصر نوشته است چون نگارنده تربیت هم در یکی دو مورد بدون هیچ سابقه علت و سبب در
روزنامه تربیت بکنایت ابلغ از تصریح بدگوئی و توهین شده بود نسبت باین مجموعه که موجب تعجب جمعی از قارئین
که ملتفت شرح قضیه گردیده بود لذا ایشان هم بحکم کما تدین تدان قدری از ایشان گله نموده تا آنها را که انهام ذخیره عداوت
دیگانیکی از قلم تربیت درمی داشتند این مکتوب را که در واقع صحه قبض بود نگاشتم

(مکتوب)

جناب دبیر خبیر و مدیر روشن ضمیر (ثریا) اگرچه سابقه آشنائی در رابطه صوری با جناب شما ندارم
از مطالعه روزنامه گرامی ثریا دفع غرور در مندرجات آن که بهترین معرف از شخص محترم شماست معلوم
شده است که جناب شما صاحب ضمیر صافی و ضمیر روشن و سرشته از غیرت و محبت وطن هستید
با (و کل اناء بالذی فیه یترشح) بنابرین گذشته از میل مفرط بمطالعه روزنامه شما محبت قلبی شخص
شما هم در نیم یعنی امثال شما در هر کجای دنیا و در هر مرحله باشند وجودشان در میانه ابنای جنس مغتنم و در نزد
اولوالالباب محترم و محبوب همه قلوب است و (آتش گلی هر جا که بیرون آید گل است) ولی اگر ضرر رد کم از
رنگ و روی گلی محروم باشد و جمال صورت کامل معنی از ادراک نباید نقص در طبیعت گل یا العیاذ بالله
بختی در بندی کلی نیست محروم بالضیب محتاج بمداوای طبیب است و بباید علاج درد خویش کند اما شرط آنکه
رنج جهد و حمقی نباشد و صاحب درد بالفطره بدبخت و شقی بار نیاید و بالله از ارباب غرض و مرض و صاحبان بحر و
حسد در مملکت اسباب خرابی همه کارها و مایه شکست همه بازارها شنیده اند مدد در همیشه براه مغلطه و
اشتباه از پیش برند

نمره چهلم ثریا و شماره ۱۵۷ تربیت را چند روز قبل مطالعه نمودم و در جواب نامه صواب تربیت که بر سیاست ما
سیاغرض آمیز و در جنگ و ستیز بود تعجب کردم که چگونه شخصی دعوی عقل میکند ولاف دانش میزند و چگونه
بنام تربیت آمیز نوشته دیپلماسی را با سابقه جنایت مکافات میدهد و آنچه در پیش اهل وطن بسیار از رجال
او واسد فی او باخبر نهفته سخن ملاف و گزاف سرایه و بانک زند ثریا که تا امروز سخنی بهوای نفس و

غرض نگاشته و قدحی در جهان فرو انداخته از که نظم است چرا اینگونه بر خاطرش اعتراض میکند شخصی که با نگارنده تربیت
هم وطن بود و حاضر در آن انجمن گفت (در میان بادها آن باد را) (من شناسم چون منش فرزند را) سو قدر
کامل بحال وی دارم و آنگاه شرحی از حال و خیال و عقاید و اعمال او بیان کرد و گفت فلانی عجب مردکی
این هرزه درائی و زشت گوئی و بی دینی و فسق و ما بقی زشت خوئی اوست و ناگزیر (از کوزه همان برون تراود
که در اوست) او عمریست بکدیه و دشنام و قدح عمرو و مدح زید نان خورده و زندگانی کرده است بیاد دارم حال
در صفهان بعادت اسلافش در سلک اصناف بود و بحرفت اشتغال داشت و بر قصاری و رزمانی و سختگی
عنان روزی چند خود را بغلط و خبط مدارس و برخی مجالس اهل دانش ساخت ولی بهره نبرده و از آن
پس بطریق تشیادی نه از راه سیر و مرادی بکسوت درویش در آمده و قلندر مردان صورت در بلاد گردش کرد
و مدر یونس کسب روزی نمود چندی نیز در شیراز دکان و غیره بنوکری بعضی عمال و اهل خدمات و اعمال
جست اما خبث طینت او در هیچ حال نگذاشت و در هیچ کار استقرار نیافت با حال عسرت و کمال
حسرت شهر بشهر و دیار بدیار گردش میکرد و نظر بعادت ناسپاسی و خود نمائی و زشت خوئی و هرزه درائی هر کجا
رحل اقامت می افکند پس از روزی چند از آنجا رانده میشد تا اینکه از اطراف کاشان و تربت کاشان بجائی
پریشان بطهران آمد چندی در زوایا و دکانها با دراوی باستعمال حشیش میپرداخت و بواسطه درویش نقوتی کار
می ساخت از آن پس روزگار نکبت و ادبارش سپری شد و قضا بدستگاه عماد السلطنه نایبش رهبری کرد و
سالی چند در اداره انطباعات لقمه نانی یافت و در آنجا جائی گرفت و توبه و استغفار کم کرد کلاه و دستار
بدست آورد و کارش بهتر شد و پلاسش بقبه کشمیر بحکم (کلا ان الانسان لیطغی ان رآه استغنی)
ناسپاسی فطری و خبث طینت و شرارت نفس و فساد عقیدت او را آرام نگذاشت با بعضی جهانیان
بدآئین از نهال آن ناکس که بانی متفق شده بر ضد دولت سلطنت و صدارت عظمی بنای بعضی کاغذ پرانی
بخارج گذاشت روزی چند نگذشت که باقبال دولت روز افزون نوشتجات او و دستیارانش
بدست آمد قصد گرفتن او کرده روزی چند متواری گشت و پس با لباس تبدیل فراری شد اما چون

لغز

شهری از سخط و کیفر دولت نیافت بار داد و دستار و عصا و پا افزار از راه طبرستان بازگشت بقبه
پناه مصطفی حضرت اشرف صدارت عظمی برد و در آن آستان عفو و کرم امان یافت و بالجمله در شهر
فتنه انگیزش بیچاره تنها بدان حضرت گردون مرتبت نهم بد بخت خواسته بود بحر محیط را بولوغ خویش
ملوث و پلید سازد یا گلزار ارم و زلال زمزم را بگفتار دروغ و زشتهای بی فروغ خود از طراوت و صفا اندازد
اما غافل از اینکه (کی شود دریا ز پوز سگ نجس) (کی شود خورشید از پف منطمس) و از طرفی جمعی از گماشتگان
غلاظ و شداد حکومت شرع هم در پی بودند و روز و شب در جستجو میبودند باری با عصیان در آن روضه رضوان
و حوزه امن و امان که ملجاء هر ارباب و کعبه هر محتاج است بحکم (و من دخله کان آمنا) علاوه بر پناه و امان عفو از
و جهان آمد و از آن سحاب مکرمت و مصدر فیض عام ترشح امطار عنایت و از آن صنوف عاطفت
دید و از حبس و انتقام بلکه از قتل و اعدام نجات یافت و در باب وزارت انطباعات شرف مخصص و اقبال امر
حضرت اشرف پذیرفت اما یک خانواده ذریه سوی چند او را با آتش عصیان او سوختند و پس از چندی
حبس و گرفتاری بجاری وی آخر جان گرامی بر سر این رسوائی در بهای گذاشتند (نعوذ بالله من شر کل شقی)
بالجمله این کس معلوم است چون چنان حالت و آنگونه مکرمت و زوال دیده هنگام در آستان جلال به تخصیص و دلالت
شغل بود و بطمع عطا و انعام دمی خاطر اشرف را فارغ نمیگذاشت تا آنگاه که آن حضرت مستطاب از مسند و منصب
صدارت عظمی دولت استعفا و اعتزال فرموده چهار صباحی فراغت خاطر را غنیمت حضرت معصومه قم نمود
و قبل از عزیمت یکدفعه مبلغ پانصد تومان انعام باسم مرمت خانه باو بخشود بخصوص اینکه دیگری صاحب آن
مسند و منصب ارجمند گردید فوراً این ناسپاس از آن لوقت خیانتکه عادت فرومایگان است تمام
آن عواطف و مراحمات را بر طاق نسیان نهاد نه تنها از ذکر و شکر آن نعمتها دم فرو بست بلکه از آنکه
شاید غیر را خوش آید بنای مذمت از رسم سابق و عهد مضی گذاشت و صاحب مسند را از آن نمط
سخن خشنود و راضی پنداشت خلاصه از چنین ناکس هر چه توقع از آن داشت که نه شرم و صافی دارد نه
دانش وافی و هیچ معلوم نیست او را عقیده چیست مذهب کدام طریقه و پیرو کیست

کنون هم

نه برای اینکه حق‌گذاری از جناب حاجی نجم‌الدوله را نموده باشد چه از درِ انصاف مقالهٔ ثریا هیچ چیزی نداشت که مشوّق
قدح حاجی نجم‌الدوله یا نفی علم و زحمات ایشان باشد (اگرچه در این شهر بعضی منجمان هستند که بسی خرده و خورده غلط
ایراد بر تقویمهای حاجی نجم‌الدوله میگیرند و کمر همّت بر اقامهٔ دلایل برای مدّعای خود بسته‌اند ولی ما کاری با منجمان
نداریم و هیچ نمیگوئیم چرا چهارشنبه منفعت تقویم تنها بجیب نجم‌الدوله میرود و دیگران از آن محروم است بقدر
غمخوار و منجمین این مملکت نیستیم) بلکه این آتش افروزی و حمایت و دلسوزی نگارنده تربیت کلّی نجم‌الدوله از آن جاست
که کاسه لیس و نوکر چرات آن دستگاه است و نخیله حق نمک و شرط لمک بجا آورد تا نام دانی خود را باشد دارد
پس ثریا را نشاید که خاطر از این ترّهات رنجه دارد و خوشتر آنکه با عزم ثابت و عقیدهٔ راسخ بکار خود مشغول
باشد و بدیدن اندیشان هرزه درای هم بمقتضای طبیعت هرچه میخواهند بگویند و بنویسند ضرری بحال شما و زیانی
بجریدهٔ شما ندارد (مه فشاند نور و سگ عوعو کند) (هر کسی بر فطرت خود میتند)

(ایضاً مراسله)

مراسله ایست که یکی از جراید منطبعهٔ دار الخلافهٔ طهران در موقع مرسوم انتخابات وکلای دار الشورای کبری
نگاشته است

در این ایام که موقع انتخابات نمایندگان و وکلای ملت و انعقاد دار الشورای کبرای ملی است بعضی اشخاص
بوسیلهٔ جراید و چه بواسطهٔ اخطارنامجات و اعلانات مخصوص بعضی رجال را برای انتخاب جامعهٔ ملت کاندید
و با کمال آزادی و شوق تمام نشر مینمایند و مسلّم است این پافشاری و اخطار بار حسب حسن ظن خویشان در بارهٔ آن رجال
و وجدان و ذوق و مشرب خودشان است یا کلاهی خوش آید و جذب قلب آنان بطرف خویش الغرض مکتوم
از معلوم میشد و یا اینکه محض تقلید صرف بهواخواهان ترقی و تمدن تا بگویند ما هم از درِ خیرت
خریداران این متاع گرانبها هستیم ولی بعقیدهٔ ما این اخطارات و اظهارات هیچ غیر لازم و بلکه موجب تشتت
اذهان و افکار و مشوّب شدن عقاید عامّهٔ مردم و تا یک درجه باعث وحشت و هرب آنها که با رشتهٔ خیال بسته
بندی و پاره سازی و فرنگ‌بازی در این اساس مقدس است چنانکه از بسیاری اشخاص همین سخن شنیده شده است

بعض از

بعضی از عامه هم گمان میبرند فقط همین اشخاص را میتوان انتخاب نمود لا غیر و هیچ شبهه نیست که عده
از رجال که از طراز اوّل و از همه کس اولی و الیق و اقدم و احق باین خدمت مهم هستند حاجت بمعرّفی
و زمزمه ندارند و باستفاضه و شیاع مقام و لیاقت ایشان بر همه کس معلوم و مستغنی از تذکره و توصیف است و برخی
دیگر را که به آنان عطف کرده اند شاید از بعضی حیثیات که ملحوظ نظر ایشان است فقط چنین تصوّر و گمان کرده اند که از جهت
سزاوار و لایق این مقام منیع هستند بغیر حسب ذوق و مشرب خویش و فرضاً چنین گمان کرده اند فقط مربوط بودن با
خارجه و علم حقوق داشتن و با اوضاع سیاسیهٔ دول متمدنه واقف بودن برای نمایندگی ملت کافی و دارا بودن این
معلومات برای خدمت ملت خیلی شایسته است (من لیس الذی یدعی فی العلم فلسفة) (حفظت شیئاً و غابت عنک
الاشیاء) بنده عرض میکنم اینها لازم است با خیلی چیزهای دیگر برای وکیل و نمایندهٔ ملت صلاحیت و صفات لازم
صحت عقیده لازم است ملکهٔ امانت و دیانت لازم است حمیّت ملیّه و حب وطن لازم است
تعصّب و غیرت ملیّه لازم است تا یک درجه آگاهی از علوم دینیه و احکام شرعیه لازم است علم بمقتضیات
اوضاع و احوال و عادات و مرزوبوم ملت و مملکت خویش لازم است (که در وضع قوانین این شرط خیلی
مدخلیت دارد) علوم سیاسیه لازم است خاصه علم حقوق لازم است علم اکونومی لازم است تا یک درجه
علم تاریخ لازم است و علم باوضاع و احوال امروزهٔ دول همسایه لازم است باجمله شرایط وکلای از آن است
و علاوه بر همهٔ اینها کمی از منطق صحیح و علم محاوره و بلاغت بیان و طلاقت لسان تا یک درجه لازم است که بتواند
ما فی الضمیر خود را بطوری ادا و بیان نماید که دارای نفوذ و وقع در نفوس گردد حاصل اینکه باید نمایندهٔ ملت و وکیل
امین و صادق و طبیب دانا و حاذق برای دردهای گوناگون ملت و شناسای دوای هریک از آنها باشد و علاج العلل
مریض محتضر ملک و دولت و مملکت از دست رفتهٔ خود باشد نه آنکه چون بحثی از زمام امور و صلاحیت بیان آید مطلب را
از جای دیگر بگیرد و از مبدأ شروع کند و دست آن ملت بیچاره امروز و فردا از آن بکلی کوتاه و بیکباره گمراه ماند
و از روی حسرت گوید (و این الثریا من ید المتناول) و تمثیل باین شعر زده (پای لنگ است و منزل بس
دراز) (دست ما کوتاه و خرما بر نخیل) و هم از اعظم شرایط وکالت ملت توانیم گفت آنست که نمایندهٔ ملت دردار

شورای ملی باید بکلی بری از غرض نفسانیه و نفاق و عاری و خالی از ملاحظات شخصیه و قوی اراده باشد تا سخن گوید
و برای خدا انکار کند و با وزرای مسئول دولت در باب مصالح و مهام مملکت و ملت بدون ملاحظه سخن گوید و از اعمال خلاف
قانون یا قصور و تقصیر آنان در انجام وظایف مسئولیت خویش بی پرده اعتراض کند و بطمع انجام و رد اغراض و مقاصد
و مهام شخصی خویش اغماض از حقوق ملت نکند و در چنین حالی برای دولا میت سخن زند و از مزاج گوینده عادت و خوی
اکثر اهل زمانه با بزرگان خویش است بترسد و سخن حق و صواب را در پرده حیا و حجاب مستور ندارد و ناگفته نگذارد

(چنانکه حال بسیاری از وکلای این دوره متأسفانه برخلاف این شرایط است)

باری چون جمعیت تمام این شرایط در یک تن غیر ممکن و یا نادر الوجود است و شیخنا در در علم معدوم
چه رسد بانکه از چنین اشخاص و وکلای جامع الشرایط تشکیل دار الشورای ملیه شود پس گوئیم هیئت و
هیکل پارلمنت باید مرکب القوی و معتدل العناصر باشد تا کار ملک و ملت بر نحو انتظام آید و بواسطه
افراط یا تفریط عقاید فاسد و بی اعتدالی در امور روی ندهد توضیح آنکه اگر چه بدیهی است تمام وکلا در ارائه خدمت و
طالب یک نتیجه هستند که وضع قوانین صحیحه بر وفق مصالح مملکت و اصلاح امور ملک و ملت باشد بعضی در ارائه
نوع عقیده و مسلک در جهتی دیگر صاحب مشرب و عقیدتی دیگر هر یک تا یک درجه نافع است ولی اگر بخواهیم هر یک را انکار
پرورش بدهیم بلاشبهه بمقصد و نتیجه صحیح نمی رسیم و بلکه کار ملک و ملت تباه تر شود پس باید تعادل و تقابل قوای عقلانیه و
عقاید باشد تا بتصادم عقاید و افکار برقت مراد جستن کنند و بنقض و ابرام در امور آنچه عین مصالح جمهوریت است بدست آید
باری مطلب زیاد است ولی مجال و فرصت نگارش نیست برسبیل جواب همین مختصر را بتجدید معروض داشت اگر
شایسته است در روزنامه شریفه مندرج و الا نه (بسوزان آتش شیدایان باب) (امضا)

(رساله)

رساله این بنده که بعنوان استعمال برای انجمن مقدس محمدی در دوره اولی مشروطه و مجلس شورای تا رسید و دستور العمل برای
اقدامات در طرق ترقیات و اتخاذ وسایل و راههای منافع و ثروت مملکت و ملت در یک شب نوشته و
زیاده سقیمه و مطبوع طباع رجال و اعضای محترم آن انجمن افتاده است

بسم الله

(بسمه تبارک و تعالی)

چون جنس بشر مدنی بالطبع آفریده شده و برای تحصیل معاش و لوازم آسایش و ترتیب اسباب زندگانی و رفع
حوائج این جهانی محتاج بمعاونت عقول و افکار و ارادات و افعال یکدیگرند پس معلوم است که بدون اعانت هیئت اجتماعیه
کار زندگانی بشر صورت نبندد و همانا دستخوش اختلال ماند و جای شبهه نیست که هر چه اختلاط و ائتلاف و ارتباط
و اتفاق میانه افراد نوع بیشتر بوده و هر قوم در ابواب مذاکرات و مشاورت در امور را بر روی خویش گشوده
ولی ابواب مفاسد استبداد بر روی بسته بمظاهرت و معاونت عقول و آراء و افکار یکدیگر کار کرده اند بر اسباب ترقی
و اقبال و بنیان تمدن و حسن حال آن قوم محکمتر و کمتر دستخوش انقلاب دهر و حوادث گشته و نعمت ثروت
و توانگری و دولت و سیادت و بهتر زندگی آن قوم را فرا گرفته و چندان این مطلب جلی و واضح و مبرهن و ثابت و مسلم
و مشهور و براهین آن از اخبار و آیات و امثال و حکایات وارد در اینجا محتاج بذکر و بیان نیست و در تاریخ
و اخبار جهان خاصه احوال دول و ملل متمدنه این عصر و زمان بهترین گواه بر آن است پس توان گفت از
مقتضیات اصلیه تمدن و بزرگترین اسباب و نخستین اسباب سعادت و نیکبختی و وسیله فوز و ظفر بمطلوب عقد
مجامع و انجمنها و مذاکره و مشاوره در امور زندگانی و تبادل آراء و تصادم افکار است تا از مصادمه زناد
فکرت برق مراد جستن نماید اما شرط عقد انجمن و تشکیل چنین مجالس آن است که فقط اصحاب حاجات
و مشاوره و مذاکرات متفرقه نگذارد و گفتگوی خارج از این انجمن محترم را از مقاصد اصلیه باز ندارد
تأسیس انجمن و عقد هرگونه مجلس از رشته مقصود و نتیجه بیرون نیست یا از امور مهام سیاسی است یا امور معاش
یا اخلاقی و ادبی و علمی اما مسائل سیاسی و دولتی از وظیفه این انجمنها که عنوان انجمن دارد بیرون است چه
گفته اند (لکل عمل رجال و لکل مقام مقال) اگر چه این انجمن مقدس مؤلف از رجال عظام دولت و وجوه
ارباب سیاست است ولی بنیان مقصود و عنوان اساس را بعنوان تغییر داد بانکه در صفحه تقدیر
بعض از رجال عظام دولت فرزندند در این حالی که کشور ملا و جد و دو ناخنظم و اساس امنیت و آسایش عباد متزلزل
و در هم است مقدم بر هر کار اندیشه و تدبیر اصلاح مفاسد ملکیه است و بودن این امر عظیم هیچ کار را تقدیم

عظیم هیچ کار و خیال دیگر نمیتوان پرداخت چه تا وجود عدل و دادگری محکم و اسباب نظم و امنیت بر وجه کامل فراهم
نباشد نتوان ترتیب معیشت و تحصیل ثروت و کسب علم و صنعت نمود این مطلب صحیح و مسلّم است لیکن بعقیدهٔ
قاصر این بنده نبایستی در هر حال تمام مقاصد و همهٔ نگاشته و طرق ترقیات و مصالح و فواید ممکن الحصول را فدای بعضی
عقاید فی دو جهات زندگانی خویش را که بدبختانه تا امروز هزاران فرسنگ از آن دور و از هر گونه نعمت محروم
مانده ایم برای یک امر خطیر که فهم و مطلق گذاشت و چنین پنداشت و فی الحقیقت تا این فقدان مسئله و تنظیم
امر حکومت فلان مدنیت نشود نمیتوان بهیچ کار دیگر پرداخت البته امور ملکیه بدست وزرای کار آگاه و مردان
و لیکن لا محاله ترقیات حسنه نزد عقلا و افکار سایر عقلا و دانشمندان هم نباید بیکار و همیشه قرین گرانی و انتظار
و هر امری موقوف و مرهون امری دیگر باشد زیرا که اسباب صلاحیت و تنظیمات ملکی و لشکری در رفع اغتشاشات و غائلات
که هر روزی از نقطه بروز میکند اگر حاجت بفکر فاتر و عقل قاصر شایان باشد این بنده با چیزی هیچ قید البته آنچه بعقیدهٔ عقل و قصور
دانش ما در سایر خود میرسید از مواد درد و علت و طریق علاج و دوای آن در موقعی دیگر بر سبیل اختصار شرح
میدارد دیگری و قبل از آن مسئله بوزرای صائبه ارباب حلّ و عقد است

بالجمله از مقصود دور نیفتد پس معلوم شد امروز عقد انجمن برای امور معاشی و اقتصادی داد و لازم است یعنی برای موارد
منافع و مصالح عامه گفتگو نمود و از طرق سود و ثروت و ترویج علم و صنعت و کلیه مسائلی که متضمن صرفه و صلاح
این ملت است بحث و تحقیق و آنچه امروز ممکن الحصول است باجتماع و اشتراک اقدام بتحصیل آن نمود
اما طرق منافع و فواید عامه هر قسم متضمن فایدهٔ خاص برای مشترکین و اعضای انجمن و هم نفع عام برای عموم ملت
باشد بسیار است که همینقدر بهر یک جداگانه اقدام و بذل اهتمام نمود ولی نمیگذرد در صورت وقوع و حصول
می باید قطعاً لیاقت و قابلیت و استعداد ملت ایران از این همسایگان بیشتر و قوی‌تر است تحقیق بکند دارد
خصوصاً یعنی ملت افغان کمتر نیست که مرحوم امیر عبدالرحمن خان در ظرف کمتر از بیست سال انواع صنایع و
اساتید صنعتگر از اطراف ممالک و بلاد چه از اروپ و چه از هندوستان و ایران بافغانستان جلب
و استخدام نموده بدست مستخدمین اجانب و اساتید اروپائی کارخانجات عظیمهٔ متنوعه و صنایع مختلفهٔ مفیده در

کابل

کابل احداث و دایر و شایع کرده و در زیر دست معلمین و مستخدمین و اساتید اجانب و اروپائیان بزودی
رعیت خود را عالم و ماهر در آن فنون و صنایع نمود پس از انقضای مدت کنترات مستخدمین خارجه عذر همه آنها را
خواسته کارکنان و مستخدمین و اساتید وطنی را بجای آنها گذاشت و الآن تمام آن کارخانجات از توپ ریزی و تفنگ
و اسلحه و فشنگ سازی و کاغذگری و شماعی و دباغی و صابون سازی و نساجی و غیره و غیره در کمال خوبی دایر و در کار است
و تفصیل شرح آن در تاریخ عبدالرحمن خان مطالعه فرموده از حیرت حالت او در آن بالتمام و حقایق شرق نمیدیدیم که از ترقیات
خارق العاده حیرت انگیز ملت ژاپون که تا نیم قرن قبل از این وحشیتر از اکثر امم بعید حکایت کنیم
یا از ژاپون اولیه اسباب ترقی و ترویج معارف و احداث مدارس با حکم تعلیم و تحصیل اجباری است خصوصاً
مدرسهٔ تجارت و صنعت و علم ثروت و زراعت و حرفت و مدرسهٔ فلاحت متعدد در نقاط مملکت برای تقویت دادن
مزارع که تمام با عملیات شده و در این کار بسیار تصحیح و تحریض وزارت علوم و معارف و تجارت و فلاحت ژاپون و از روز وظیفه
تکلیف ایشان است و از تشکیل شرکت متعدده در احداث مدرسهٔ علمی و صنعتی و فلاحتی با اساس و ترتیب و پروگرام صحیح و تشویق
از نام نیک و خیر عام و خدمت بابنای آدم ملت و وطن خیالی نیست که فایدهٔ مادّی هم برای شرکا داشته باشد و قطعاً نافع و تجارت
و هم احداث مدرسهٔ فلاحت و تجارت و صناعت فی الواقع از وظایف حتمیهٔ وزارت تجارت و فلاحت است
دیگر از طرق تحصیل ثروت ساختن طرق و شوارع است با ارابه کشی و هر قسم راه که در خور اگرچه بیکی نیز
راه شوسه باشد بدیهی است متضمن خیر عام و مایهٔ آبادی و عمران مملکت و در رواج تجارت و صناعت و فلاحت و بالاتر از همه
فتح نفع کثیر کلی برای تعمیر فروش است پس هر قدر بسرمایه باشد میتوان اقدام بکار نمود و لازم نیست از ادعای بزرگ هیکل آخر
بیک دفعه فراهم شود چه اگر بالفرض و فرسخ راه شوسه هم ساخته شود مغتنم است از منافع و عایدات اجارهٔ آن استفاده
زیاد که نقاط بعیده امتداد دهد چنانکه ابتدا در هر یک از ممالک متمدنهٔ اروپ قلیلاً راه آهن ساخته
و بعد از فواید آن امتداد داده اند که اکنون تمام بلاد و حدود ایشان مانند تار و پود بهم پیوسته است
(احداث و مرمت طرق و شوارع هم با ارابه کشی امروز از وظایف مخصوص وزارت فواید عامه است)
حضرت اجل آقای مجد الملک وزیر تجارت و فلاحت قبل از اینکه در باب راه شوسه در این صفحه قدری عرض شده و حضرت

وللاشاهزاده حاج سیف الدوله فرمعفر برابطه کثرت دواب بارکش در راه انزلی رشت و قاطر که همه ساله از وجود
غالبا بیکار است چندان سودی ندارند این بنده چون اطلاع کامل از کم و کیف فواید این راه نداشت عرض نمود و لا بعد
تحقیق کامل از اهل خبرت آن نموده بصراحت بلکه بطور تعهد و ضمانت گفتند اگر آن راه ساخته شود منفعت دواب بارکش
و شتر و قاطر آنها آنقدر بارکش از قبیل نمک و زغال و غیره کرایه کش اطراف هست و در عین بیکاری نیستند و از طرف
دیگر محقق است که اصلاح راه و دوری کوه و عراده و بارکش و گاری موجب تنزل کرایه دواب میشود و بجهت ارزانی
وجود ارزانی علیق و جنس کرایه در کمال گرانی است و هیچکس در صدد و خیال تحقیق این گرانی نیست مثلا زغال که بوده
و قیمت آن چوب جنگل بیمبالات است و در پنج شش منزل راه می آورند چرا باید هر روز خرواری ده تومان بشود این است که از
بجهت بدی و طی راه اضافه مخارج مکاریان در هر منزل و ربط بالجمله برای شروع بساختن راه نخست عقد شرکت
و فراهم کردن سرمایه و گرفتن امتیاز است و پس از آن مهندسین قابل عالم و مباشرین امین درست
یکی دیگر ترویج امتعه داخله و تقلیل احتیاجات بخارجه است بعضی از رفقایان همقسم قبل فرمودند که اگر اقدام با
و منسوجات وطنی بهای امتعه خارجه بشود سکته و نقص بمالیات گمرک وارد می آید و ضرر دولت و باعث تعطیل و اغتشاش امور
کثیر المخارج از قرض خارجه و گمرک ایران مرهون است میگردد این فرمایش تا یک درجه صحیح و صواب است ولی
این بنده در این خصوص بطور ساده و خلاصه حساب و بیانی مینمایم تا معلوم گردد درجه احتیاجات ما با امتعه خارجه
و مقدار خسارت ما در سال از این بابت چه قدر است تقریبا بطور قطع بیست و پنج کرور خلق ایران را باید
حساب کرد از وجوه و اعیان و اغنیاء و توانگران گرفته و شاید بعضی از آنها سالی از سالی هزار تومان متاع خارجه را
از نمد و ملبوس استعمال مینمایند تا طبقه ضعفا و فقرا و دهاتی ها که عموما بقند و چای و نفط و کبریت و قدری از پارچه
از متاع خارجه محتاج هستند بر روی هم رفته هر نفری سالی چهار تومان متاع خارجه را استعمال مینمایند سالیانه صد کرور
تومان پول از ایران خارج میشود در مقابل فرض کنیم که سالی پنجاه کرور تومان متاع از داخله خارج گردد پس سالی
پنجاه کرور تومان استمرارا اضافه خرج بر دخل مملکت است و مملکت مستمرا سالی این مبلغ خطیر پول بعوض از ایران
خارج گردد بدیهی است که اگر دارایی تمام ایران چندین برابر این مقدار بلکه تمام ثروت ربع مسکون باشد در زمانی

که فانی و تمام میشود و از این است که عقلا و دانشمندان قدیم گفته اند (بحال کسی زار باید گریست) (که دخلش بود
نوزده خرج بیست) بار دیگر حال ما از روی صرافی در معاملات نقدی و رواج قرض دولتی و ملتی و نیمه بها بردن اشیاء
مرهونه مردم را رواج و ربط با بانکهای خارجه را که در سال خارج میکنند و همچنین بر دو بانکهای مستقیم خارجه که
یک قسمت عمده از آن خارج میشود اگر حساب نمائیم بزودی چندین کرور تومان میشود و این مسئله در کمال وضوح است
و هیچ جای شبهه و تردید نیست پس حالا بهر وسیله و هر تدبیر هر قدر از این ضرر را بتوان جلوگیری نمود نفع و
غنیمت است و حرص و منع نسخه هر روزه رفاهیات و زینت ها و ادوات قناعت است و بر و ما رد نه قصار و
قانع پیش بگیریم محال است از این مهلکه فقر و احتیاج روز افزون جان بدر بریم هیچ فرصتی گمرک را
نباید دست زد با این احتیاجات کثیره اگر اتفاق بالفرض در گمرک هر سه قلیل و کمتر دست گذشته از آن
اگر انشاء الله عنقریب بموجب کابینه تمیز و تعدیل صحیح علمی در عمل مالیات مملکت شود مبالغ در مالیات
خلاصه شبهه بلا اینکه هرچه متاع مملکت و صناعت و تجارت داخله ترویج شود بازار پر از دولت بود سند
و میتوان بمکاسب و صنایع جدید و کارخانجات متعدده بمالیات است بهر جهت شبهه نیست که غنا و ثروت
رعیت عین غنا و ثروت دولت است

این نکته را هم محض تذکره و یادآوری بعرض میرساند و بعد بر سر مطلب میرود
تا چهل پنجاه سال قبل خانه رجال بزرگ دولت ایران در نهایت عبارت بود از یک عمارت و حیاط
قالیچه و منقل و اثاث البیت بعد از خود همان خانه عبارت از یکدو دست فرش نمد و قالی در روی فرش نو و کرسی
قلمکار اصفهانی یا دارایی رشتی و ظروف همه مس و چراغ منحصر بشمعدان مس و شمع پیه و در اصطبل هم
دیا لجام و دیگ و دبابه منحصر بقبا و قدک و برک و در ارخالق قلیچه ریسمانی یا ابریشمی یا قلمکار اصفهانی و چیت
و پوشش زمستان خرقه و پوست بره بود از هم ارباب ثروت اسباب زینتی مینمودند همه آلات و ادوات
و اشیاء سیمینه و زرینه بود که همیشه بمنزله پول نقد بود و در عوض این زخارف بی مصرف فانیه امروزه تمام متاع خارجه
اشرفی و ریال و جقه در صندوق نهاده داشتند

پس امروز هیچ جای شبهه نیست که ترویج امتعهٔ داخله و قناعت بمنسوجات وطنی و تبدیل متاع خارجه با آنچه
بدل در داخله دارد اگرچه بخس البدل یا قیمتاً گرانتر هم باشد از فرایض ذمهٔ هر عاقل غیرتمند وطن پرست است و راه
ترویج متاع داخله یکی این است که بتوجه وزارت تجارت چند نفر از تجار تشکیل شرکتی مخصوص بجهت شراء امتعه و منسوجات
داخله نموده دکانی چند باز کرده از همه قبیل امتعه و اقمشه و منسوجات پشمی و ریسمانی و ابریشمی و کتانی عملیات داخله را
جلب و تحصیل و به نساجان و ارباب حرف مساعدت مالی نموده و سرمایه و تعلیمات داده نمونه از منسوجات مفیده
مرغوبهٔ فرنگ و غیره را باب و مد امروز است که البسهٔ زمستانی و تابستانی و غیره داده و در رساله و در جرائد یومیه
همه روزه اعلان و اعلام کرده در مقالات در تشویق مردم باستعمال آنها فشار ملازم

راه دیگر آنکه اعضاء محترم این انجمن که همه از وزراء و رجال عظام دولت و سران مملکت هستند بقید قسم تعهد و با هم
معاهده نمایند که از امروز ببعد بقدر مقدور و امکان جز امتعهٔ وطنی چیز دیگر استعمال ننمایند ملت را وقتی که ابتدا
شروع به تأسی کردند که با این فرمایشند و متابعت از آنها کرده اهالی این مملکت خودشان را از شاه و گدا و غنی و فقیر و دهاتی با محترمین تکلیف میدانند
شوق پوشیدن و دستور تجارتی ... و بسیار از منسوجات خود که پوشیدنی است به درجهٔ عالیه رسانیده‌اند چنانکه اکنون خریدار
ژاپونی بهترین حریرهای عالم و مشرق برای تجار فرنگ است و اکنون هم جز امتعهٔ وطنی خویش چیز دیگر استعمال نمیکنند
و این مسئله پوشیده نباشد که تمام افراد اهالی ژاپون بلا استثناء کارگرند و بسیاری از صنعتگران این
دستی است با چرخ و ماشین و فابریکهای عظیم نیست و شاید هر نفری روزی زیاده از پانزده شاهی دیگران کارگر نیستند و روزی
ده دوازده ساعت با کمال شوق و گرمی کار میکنند و در بطه سادگی زندگی و سهولت معاشی دارند لذا در آنجا ... تکفیر
کارگر با این مزد قلیل با کمال فراغت زندگی و معاش مینماید

ملک راه دیگر ترویج امتعه این است چنانکه از قدیم معمول بوده در هر یک مبلغی از خراج و مالیات ملاکات و بلاد را
که دارای صنایع و منسوجات است جنس بدولت میداده‌اند که اکنون هم معمول دارند و ... عمارات ... دولتی و البسهٔ
طبقات لشکری و اصناف خدام و عمله جات دربار و شاگردان مدارس را که تا کنون قریب صد دسته هستند منحصر
از همان اقمشه و امتعه قرار دهند مثلاً دیوزه ... گردد باین وسیله بلاد کاشان و خراسان و گیلان و یزد و کاشان و غیره
باشند.

باضعاف مضاعف آبادتر و فقر و فاقه و دست تنگی از میانهٔ اهالی مرتفع میشود و در خود دارالخلافه نیز کارخانجات
عدیدهٔ نساجی دایر میشود و بحکم (کما بدأکم تعودون) مکنت و ثروت قدیم با کمال سرعت بدین مملکت برمیگردد
اکنون مخمل مشهد منکه کرده زر ... میآورند و کلاه ... اشخاص محترم سر میگذارند با کمال خوبی و دوام بیست سال ... از زر
دارد و جمعی از ارباب سلیقه پسندیده‌اند اگر کلاههای ماهوت و پوست بنا برای عموم معمول و شایع شود از پوست کلاه
سالی زیاده از ده کرور از ... وطن منفعت میرسد و ترویج قند عامهٔ آن فقط باین است که چند نفر از وزراء و رجال
عظام استعمال فرمایند دیگر حاجت بامر و حکم ندارد همه کس طوعاً تقلید و اختیار میکند

بالجمله طرق و شعب سود و ثروت بسیار است از کشف معادن کثیره از نقره و فلزات مختلفه و ... و استخراج این
خزاین طبیعیه و ثروتهای خدادادی که در خاک مملکت مخزون و مدفون است و گویا خدای تعالی برای روز بروز ترقیات
و قابلیت و استعداد ما در خانه ما بودیعت نهاده و از دسترس دزدان تا امروز مستور و محروس داشته اما اگر باز
از غفلت سر نگشته و ... بروز و ظهور استعداد و استحقاق ما آخر نصیب بیگانگان شود (نستجیر بالله من ذلک الیوم)

دیگر استعمال و استعمار اراضی و خالصجات کثیره است که ... و رودهای غریزه همه در شرف تلف و خراب است و در راه ترقی
زراعت و فلاحت که امروز برای مملکت از هر راه سودمندی مهمتر و انفع است و نیز آوردن چندین دستگاه ماشین و
اسباب زراعت که بلا تردید خیلی مفید و درجهٔ تسهیل امر زراعت است

دیگر از طرق منافع عامه جلب و تأسیس بعضی کارخانجات صنایع کثیر المنفعه از قبیل کاغذ سازی و ریسمان ریسی
چلوار بافی و آهنگری و قند سازی و کبریت سازی و غیره است اما بشرط آنکه چاه نکنده منار نزدند در هر کار عقد
صحیح و اقدام جدی در اجرای کار بدست اهلش لازم است

امیدواریم بهیئت در اجرای قانون عدل و مساوات و امنیت مال و جان و عرض برای قاطبهٔ طبقات رعیت
و اهالی حاصل شود بسیاری از ارباب ثروت و بسیار از تجار با سرمایه دار از پارسیان زردشتی و غیرهم که اکنون قرنها است
در بلاد هندوستان انگلیس و غیره متفرق و باز بمقتضای طبیعی حب وطن همیشه روی دلشان بطرف ایران است
بوطن اصلی خویش (ایران) نموده و از منافع مادی و معنوی یعنی مالی و علمی آنها فواید کثیره عاید مملکت شود و کارهای

بزرگ از راه آهن و ترویج زراعت و تأسیس کارخانجات صنایع و امور دیگر از مالیه آنها حاصل آید
این نکته را هم لازم است در خاتمه معروض دارد همیشه صرفه و سود مملکت و ملت در این است که اکتفا بامتعه وطنی و رفع
احتیاج خود از خارجه نمایند بی شبهه بکار انداختن دایره تجارت راه بزرگترین دولت و ثروت مملکت است نه تنها
بلکه رفته رفته قانع میسازد پس شبهه نیست و هر قدر تجارت امتعه با خارجه بشود برای رونق تجارت و صنایع امر دیگر لازم
نیز بیشتر است دولتی و ملتی که قناعت بامتعه وطنی خود نماید و بخرد حتی المقدور احتیاجات خود را با خارجه نبندد
سازد چنین ملتی همیشه تنگدست روز بروز است و با هر به آب باریک خشت قناعت پیشه خود ساز و هرگز روی
ثروت کثیر نمی‌بیند پس اگر بعض از امتعه را محتاج بخارجه باشیم در عوض آنچه از نتاج خودمان از صنایع و معادن
و معدنی محتاج الیه خارجه و همسایگان باشد که امتعه بطور خوب و بی عیب در خور تهیه نمائیم یقیناً بهتر
یعنی اگر دخل مملکتی با خرج فزونی یابد بر خاتمه حال ممالک دنیا خوشبخت سازند و معناست نعم المراد و الا اعلام با
حالت حالیه دخل و خرج جهان باهم متوازن و متساوی شد بهر جهة مسئله تجارت مسئله مهم است در عنوان آن از نظر
داشت و جانب از را تهی نگذاشت هیچ شبهه نیست که سرمایه و وسیله این همه فتوحات و ترقیات و بسط استعمار
و این همه سعادت و بلندی دول متمدنه اروپ و کشورهای تجارت است دولت و شوکت بریطانیه کبیر از دولت تجارت
که مالک ممالک وسیعه هندوستان و دیگر قطعات و اقطار عظیمه عالم شده و بالجمله تجارت بخشیده تقدمه
انجیش فاتح جهانگیر دول معظمه متمدنه عالم است و همه رقابتهای دول عظیمه جهان با یکدیگر برای تحصیل مستعمرات و
توسعه تجارت خویش است

شرح خارق عادت و معجزه واقعه در بادکوبه

در روز عاشورای محرم سنه ۱۳۱۱ هجری در شهر بادکوبه از بلاد قفقازیه که تمام مسلمانان و شیعیان اهل بیت اطهار سلام الله
علیهم اجمعین بعادت و سنت سنیه معموله برسم سوگواری و تعزیه داری حضرت خامس اصحاب کساء ابی عبد الله
الحسین سید الشهداء در هر خانه لیقه اشتغال و از تمام لذائذ و شهوات نفسانیه اجتناب و عزل از محل داشته اند
حاجی رضا نامی از اهالی بادکوبه در آن روز قضا را بسوء عقیدت جسورانه با زن زانیه تزویج کرده با آن زانیه

و در روز اربعین منع کرده بود آن خبیث شهوت پرست ممتنع نگشته و از معجزه و کرامت امام علیه الصلوة والسلام
در همان حالت مقاربت زانی با زانیه التصاق یافته و چندانکه کوشش کرده بعد از انفصال ممکن و مقدور نگشته
و بهمان حالت تنگ و بهم پیوستگی زانی و زانیه را ... بعد از قریب چهار ساعت از این حالت غریب
بطور کشیده تا رسوائی و فضاحت بحد کمال رسیده و آنها را در طعن و لعن خاص و عام انداخته و تمکین و شیعیان
اهل بیت طاهرین از بروز و ظهور این کرامت و خارق عادت در تمام بلاد اسلامیه خاصه در بادکوبه و بلاد
قفقازیه و تمام شهرهای ممالک محروسه ایران شب شبها و بازارها را چراغان نموده و وظایف شکر الهی بجای آورده اند
و شرح این واقعه غریبه و خارق عادت را به بسط و تفصیل تمام در بسیاری از جرائد روسیه با ذکر عکس آن
با اینکه این واقعه جز معجزه امام و خارق عادت محض را هیچ چیز دیگر نبوده است نگاشته و پس در ذیل نقل
این خبر از جراید روسیه در روزنامه (اطلاع) ایران هم جناب مجد الدوله مقاله ای در تعیین آن نگارش نموده است
که عین آن مقاله در اینجا نقل و درج میشود و هی هذه

مخفی نماناد که پس از غروب آفتاب رسالت و اختفای انوار ولایت که در کار مجاهدت در راه حق و ارائه
طرایف و فرق را بشهادت (الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دیناً) بپایان
رسانیده دین مبین در اقطار زمین ثابت و استوار فرموده و آئین حق پرستی و ملکه دیانت در قلوب مسلمین استقرار
و تمکین یافت و تنزیل مبین که معجزه دهریه و بینه باقیه سید المرسلین است با ذراری شبیر در عالم خاک چون
شمع در جمیع دهور بسپهر ساطع و جلوه گر گشته است (لئلا یکون للناس علی الله حجة بعد الرسل) که در راه
هدایت را منحصر بتمسک بدین دو نموده در جمیع صفحات فرموده (انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی اهل بیتی
ما ان تمسکتم بهما لن تضلوا ابدا) و معلوم و مبین افتاد که تا انقراض زمان بدین دو ودیعه که قائدان نجات بشرند
بر خلق جهان اتمام حجت و ارائه محجت خواهد شد و بار فرموده (مثل اهل بیتی کمثل سفینة نوح من رکبها
نجی و من تخلف عنها غرق) و بدین آیات زاهره و انوار باهره و حجج ساطعه راه غوایت را از بسیط ... باز
نمود چنانکه هیچکس را مجال خطره و شبهه در راه دعوی و حجت باقی نمانده سلامت عقاید و بسط رشاد در کافه عباد

چون روشنی روز و تابش مهر جهان فروز کسوف و شهود آمد هرچه دیده‌ور اندک روزنه باشد از پرتو
این نور محجوب و مهجور نماند (یار بی‌پرده از در و دیوار) (در تجلی است یا اولی الابصار) (شمع جوید و
آفتاب بلند) (روز بس روشن و تو در شب تار) (گر ز ظلمات خود رهی یابی) (همه عالم مشارق الانوار)
با تمیز بینش و آیات باهره دین و آثار اولیاء حق هر بر روشنی مهر سبق یافته و تمام انفس و آفاق بجلوه حق
رونق رو فرا گرفته دیگر در عالم هستی راه حق برای اهل چه جای شک و ریب است با چه حاجت بتأیید از غیب الحمد لله
و المنّة چند انکه بگرم ظهور ریب است و هرچه چشم گشایم نور بهره است اما چون بمرور ایام دگرگون بعوام
بعض مردم عوام را اسباب مراوده با انواع فرقت و شبهه‌ها اطراف پس عقیدت تزلزل بیابد مرد از
شهراه حقیقت در میان چشم حق بین را غشاوه عمی میگیرد و جز عالم طبیعت چیزی نمیبیند و بسبب
از کثرت شهوات در حجاب شبهات می‌افتد (زُیِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ
الْمُقَنطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ الخ) رفته رفته احکام شریعت و آداب طریقت را پشت پا زده
شعائر الله را خوار میدارند و سنن اسلام را بعید از پسند دارند علائم تودد و تشیع و مراسم تولی و توسل را حیله
بعید دوری و وسیله زنگاری است از امارت توحش و جنون و ناشی از اوهام و ظنون میشمارند و از روی عقیدت
استهزاء و تسخر میکنند و تجری در معاصی و مناهی تفاخر و مباهات میکنند و در بیرون طریق حق را مورد طعن و ... از
(و یجادل الذین کفروا بالباطل لیدحضوا به الحق و اتخذوا آیاتی و ما انذروا هزوا) (لطف حق با تو مدارا کند) (چونکه از حد بگذرد
رسوا کند) این است که گاهی محض آگاهی انام و تنبیه عوام و عبرت ارباب غفلت دینی از غیب برون آید
و اعجازی نماید آتش غیرت برافروزد و دانی را بر زانیه بر هم زند و جانی بی‌ادب را به چار خذلان و تعب دچار
شگفتی و عجب سازد (از خدا جوییم توفیق ادب) (بی‌ادب محروم ماند از فضل رب) (هرچه آید بر تو از
ظلمات و غم) (آن ز بی‌باکی و گستاخی است هم) (هر که بی‌باکی کند در راه دوست) (رهزن مردان شد و
نامرد اوست) (از ادب پرنور گشته است این فلک) (وز ادب معصوم و پاک آمد ملک) (هر که گستاخی
کند اندر طریق) (گردد اندر وادی حیرت غریق) این است حال اصحاب ضلال و مردم گمراه ... اعمال که دیگر

از آنجمله

بازیچه پندارند (لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ) اما آنان که ثابت در دین‌اند و صاحب
عین الیقین بی‌نیاز از خرق عادت‌اند و مستغرق در این حالت هرگز شاهد غیب بجویند و در لاشک در ریب
نپویند و صلاح و تقوی را که توشه عقبی است از دست نگذارند و از ارزش ظاهر ملک بنیان عقیدت استوار
خلل نرسد شهد الله تعالی هرگز از راه حقیقت دین و برهان صدق و یقین از نظر خلق پوشیده
نیست (لیکن چشم خلق را آن نور نیست) پیوسته راه هدایت و سعادت بی‌باب است و خصلت و
کرامت از جانب ائمه هدی و اولیاء خدا مفتوح است و حیات و ممات این نفوس زاکیه و انوار طیبه
یکسان است همیشه درگاه حق مورد رجوع خلق و حماة دین و ناظر فی العالمین. و دست تصرفشان بارادت
باری و مشیت کردگاری در تمام عناصر و جهات و موالید و در اجرام علویه و اجسام سفلیه نفوذ در عوالم
ملکوت و ناسوت گشاده و مبسوط است و سحاب جود و فیضان وجودشان بر تمام انام همان
که تابش آفتاب و بارش سحاب با زرع و کشت و کوه و دشت (انتم نور الله الانور و هداة الاخیار و صراطه الکریم و
قادة الامم و اولیاء النعم و سادة العباد و ارکان البلاد و ابواب الایمان و امناء الرحمن بکم فتح الله
و بکم یختم و بکم ینزل الغیث و بکم یمسک السماء ان تقع علی الارض الا باذنه و بکم ینفس الهم و بکم یکشف الغم) این
مکشوف از فتار که عمر از متطببین بلا مذهب و متفلسفین زندیق مشرب شنیدم الخناس الذی یوسوس فی صدور الناس در این
کرامت باهره و آیت ظاهره تشکیک و انکار شبهه میکرده و ... است اعجاز شریعت را بر قاعده طبیعت نیز بر
باشد میگفته است امکان دارد در رحم زن تشنج بهم رسیده و این نطفه پدید آمده باشد اگرچه ظهور این خارق عادت
از آن گذشته است که متوهمین و تدلیس ابلیس و نتایج ترجمه آن زبان بربندند (یریدون لیطفئوا نور الله
(و یأبی الله الا ان یتم نوره) اما محض تأیید ارادتمندان از ارباب بینش و خرد از متعلمین هر دو عده اعجاز اعظم
از همین نسخ نفیسه بسند صحیح و لسان فصیح در این مرشیه نفیسه نقل و درج نمایم که شبهه تشنج را هم
از میان بر دارد اگرچه شخص مشرک را به دلایل و امثال این ... بوجهی سودی نبخشد (لو کل کلب عوی القمته حجرا)
(لکانت الصخر فیه مثقالا بدینار) مقدمه تمهید نفیسه شود که مذهب جعفری از قرآن کریم بر چهار کتاب نطق

ریاست و این کتب اربعه بمنزله چهار رکن محکم متین است نسبت به بنیان جاوید ارکان دین مبین و مصنفین
آن آثار مقدسه که محمدین ثلث اعلی الله مقامهم میباشند از اعاظم رجال اسلام و از اجلهٔ علماء اعلام محسوب میگردند
و از آن کتب که اساس و ارکان مذهب شریف جعفری و طریقت مقدسه اثناعشری میباشد عبارت است از
کافی و استبصار و تهذیب و کتاب (من لا یحضره الفقیه) معجزی که با مفسده راه شبههٔ شیاطین انس
نقش بسته است هم از کتاب تهذیب مذکور است که تصنیف شیخ ابوجعفر طوسی قدس سره العزیز است
صاحب تفسیر کبیر مرحوم التبیان احوال و ترجمهٔ شیخ طوسی را ما شرح داده در جلد اول مطلع الشمس نوشته ام
و اخبار و حالات آن بزرگوار در سایر فهرستها هم نوشته شده و تفسیر او را بمجلدات شان عظمت ستوده اند
ستوده بالجمله در کتاب تهذیب مزبور اعجاز نظیر همین معجزه بالا که در حق حضرت سیدالشهدا ابوعبدالله الحسین
ارواح العالمین له الفدا مذکور و منقول است باین عبارت [illegible]

(مراسله)

مراسله ایست که این بنده مجدالدوله در جواب مرقومهٔ محترمهٔ برادر خود مرحوم آقا میرزا غیاث الدین ادیب الملک [illegible]
بخراسان
قربان حضور مبارکت شوم نه تنها این بنده بلکه (فما الملک من یقصر عن ادراکها) (فما جد اذا
الا فدا کها) تعلیقهٔ مهر طلعت مبارک که تاج تارک افتخار و اعتبار این بنده بود عز وصول ارزانی داشت و زیارت آن
که تمام هنر بر اظهار تفقد و مرحمت ذره پروری بود قرین کمال شرف و افتخار و سربلندی گردید الحق کتاب
مبارک در منهاج بلاغت و اسلوب براعت و دستور فصاحت و حلاوت عبارات و لطف استعارات و
زیبائی و شیوائی خط بهترین سرمشق و اساس برای اقتباس فصحاء و بلغای جهان و سرمشق این دوران است
(لله در صحیفة یهتدی بها الوری) (سبل الهدی و مسالک الارشاد) (نسخت بها نسخ الصحائف کلها)
(حاشا غیر صحیفة السجاد) (خط کاجنحة الطاووس اعتبر) (المحسود کبر ابن الاثاد) ضمناً اشعار

الهم ادم

فرموده بودند مرده در بعضی معانی و مختصر ربطی از فصل تصنیف و تعریف و تمجید از خط و ربط بالاترین این بندهٔ ناچیز
فرمودهٔ بنده را دیده بودند فاقد آن است ستوده اند و گر من شاه حمیدت لا عید له شرفه (الحق شهد الله تعالی هرگز خود را
شایستهٔ آن نمیدانم از این توصیفات و تعریفات نیستم بهمان از آنها فقط استفاضه عین مرحمت و رضا است که اگر خبری
دارم در اخفای عیب (خواجه نبیند بجز آن یک هنر) ترم ضمن چنین دارم و قصد و نیت مبارک تحریض و تشویق [illegible]
این بنده بکسب آثار و تحصیل مفاخر است و البته (هر که را که تو پروردی شاهین است) تا اگر خطوط در [illegible]
که قابل نظر باشد و هنری و نقصی هست برده و این هنر از پرتو تربیت و [illegible] پنجاه ساله حضرت مستطاب عالی است که
(بلبل از فیض گل آموخت سخن ورنه نبود) (این همه قول و غزل تعبیه در منقارش) و اگرچه شهد الله تعالی خودم در [illegible] هنری که
قابل ذکر باشد و تحسین و قبول حضرت عالی را شاید ندیده ولی در عصر ما که دارای [illegible] در نظر رحمت [illegible] عموم اهل کمال
بضاعت مزجات و هنر قلیل مشرف قبول مقرون و شرف [illegible] از نور افق [illegible] تو انم گفت (هر
که تو را در سکین [illegible] نظر است) (تا آن هم از آفتاب مشهور است) اگرچه همه عیبها دیدی [illegible] است
(هر عیب که آن خواجه بپسندد هنر است) اما در نفس امر خود انصاف بدهم و اعتراف دارم که
این ناحیه حرفت و هنر در این خط و ربط مختصر بنده چون زر بی غش و جامه پر نقش و کلام مزور و باطل
آمیخته است و چنین نقد کاسد و متاع فاسد در نزد صیرفی خبیر و نقاد بصیر مانند حضرت عالی چگونه توان
گفت نمایش صحیح یا مروج [illegible] زر بخش بماه منور شب نشسته آید یا [illegible] تابان با فروغ مهر جهانتاب
پهلو زند رواق [illegible] یاقوت آب [illegible] جوهر یا خرمهره [illegible] در بها شرف با زر ناب و در
خوشاب طریق همسری پوید باری رساله [illegible] ادب میدانم واقعهٔ قضیه
فوت مرحومه مغفوره ضجیعه [illegible] جناب [illegible] مکرم محترم آقای ذکاء السلطان اطال الله عمره و ادام عزه و اقباله
نیامه موجب افسوس و تأسف دانسته و همه گونه دلی جز تسلیم و رضا و صبر بر قضا چه توان کرد (که کار حکیم
نه کاری است خرد) (قضای نبشته نشاید سترد) امیدوارم چنان است خداوند تعالی بر عمر حضرت مستطاب عالی و
ذکاء السلطان و سایر بازماندگان بیفزاید و [illegible] از کلمه الآلام [illegible] مکاتب روزگار و طوارق حدثان در امان بدارد

نهار مصون و محفوظ و در این مصیبت دانشه اگو از صبر جمیل و اجر جزیل کرامت فرماید

ایضاً مراسلهٔ جوابیهٔ دیگر

(فداکَ روحی لا یقدر بی قدر اری) (اِنَّ الشعیر دقاقة الکافور)

تصدقت گردم از ایام ماه مبارک صیام تاکنون که قضای فریضهٔ عبودیت عریضه جسارت نشده شرح حال
و امور و احوال معروض حضور مرحمت ظهور داشته هیچ مصدر رجوع از طرف دیگر مشرف نگردیدم حضرت عالی هم بی‌ادراری نشده بود که در
ضمن بعضی مرقومات در بستگی که بعضی دیگر از آقایان و اقارب گاه‌گاه مرقوم میفرمودند این بنده را هم با اظهار
بذل مرحمت و دعاگویی یاد و شاد و امیدوار میفرمودند ولی عبودیت شعار بعضی ها قانع رتبه مذکور گشته تا مرتبه
دیدن نظام هم برای شرف بوده ایام (و بین شب از شیره سرادمی حجر) خورشید تمام در آمد و اتمام قمر از
مرقومات و تعلیقه جات مبارکه زیاده از شوق مستسقی تشنه آب و مستمر مشتاقان و مسرت بشارت آفتاب
تا روز گذشته جان از خط شرف وارد (جاء البشیر بالبشاره فاحیانا) (والنفس تحیی من الانباء احیانا)
با کت مرقومه مبارکه راکه الی (والقی الیّ کتاب کریم) از قبیل ارواره و ایصال سعی و اهتمام را بحمد طیب گفتم (انی لاجد
ریح یوسف لولا ان تفندون) و بس از رضی اثر از خاطر و اشتیاق وارد فرحم و بیان از وصف آن عاجز
قاصر است به دو دست ادب گرفتم و برسیدم و بر سر و دیده نهادم و گشودم و زیارت کردم نه نام آنه رحمت زود
بعد با سر باغ چادر دانی یا بشارت عودت و جواز از زیارت آن به اختیار بیرون و روح فرسوده ام در
اهتزاز آمد (تعالی ربی روح الجنان) خصوصاً از اینکه چنانچه پیش‌تر خبر رسیده حرکت وجود مسعود مبارک را جناب از حضرت
مستطاب آقای مجتهد و جناب عالی آقای بصیر نظام که مستمد مرقومات خود حضرت عالی بوده اند الی از استماع
و زیاده از حد خاطرم مشوش و نگران بود تا آنکه تعلیقه مبارک زیارت و معلوم شد آلام عدیده بمقام حدی که در این ادوار
زمستان رخ داده بحمدالله مرتفع و زایل گردیده است شکر او بی قیاس را با دعای سلامت و بقای وجود مبارک مسعود گرانبها
بجای آورده چنانکه ادای این فریضه چون سایر فرایض یومیه در همه ایام در صبح و شام منظور است از حال
حالات امیر منیف و سایر اقارب طهران اگر مستفسر شده حمد خدا از نعمت صحت و عافیت همگی راحات صدرات

جز راحم

جناب حاجی آقای بصیر نظام زید اقباله روز نهم ربیع الثانی با اتفاق عیال و طفل رضیع جناب آقای رئیس خشم ... آقا
و همراهان همشیره زاده از طهران و اقارب ایشان در وداع و انقطاع در با مرکب چاپاری بصوب شهر مقدس حرکت
نمودند و بسته با کمال قرین سلامت وارد مشهد و نایل مقصد شده اند جناب مستطاب شریعتمدار آقای آقا
احمد مجتهد دامت افاضاته هم هنوز همه روزه در سعی و کوشش معاش و تحصیل سرمایهٔ معاش هستند ولی هنوز از
خوشی دوری دوستان بی‌غم جدی ندارد و قریب یکسال از آن رجال کمتر از آیات حجال کم (مرد و زن ولیه)
سلبت در پیش که گردید و بخواهند بلا پریشی و خاطر پریش بحکم (رضیت من الغنیمة بالایاب) بلکه زود
مراجعت کنند و رفتی امروز حال حالت این شهر از دوستی و دلتنگی حسرت است (و تری الناس سکاری و ماهم
بسکاری) دیگر مصداق این کلام آیه هستند (و لهم اعین لا یبصرون بها و لهم آذان لا یسمعون بها
و لهم قلوب لا یفقهون بها اولئک کالانعام بل هم اضل) فی الحقیقه امروز میتوان گفت قحط
فتوت و مروت و جوانمردی است (مسخ شده مروت و معدوم شده وفا) (از هر دو نام ماند چو سیمرغ و کیمیا)
بلکه اسم هم از آنها نماند و بکلی فراموش گردیده است اما اگر از حالات دوستان بخواهید چند روز است حسب جا
و اضطرار و صبر از روزگار جمیع از شیاطین و دوستان دندانهای خود را که بکلی فاسد و خراب شده بود زینت
(خرد دندان طمع و بمال خود بدتر است) که دندان مصنوعی هم در میان تمام مردم بسته اند اما بکار آن
نگذارند اگرچه حکایت شنیدنی و حکایت همان عجز است که (تروح الی العطار تبغی شبابها) (و هل یصلح العطار
ما افسد الدهر) عجالتاً رنج فراوان برده و صدمه کلی خورده تا این دندانها در ریشه ها از روز
سه تا در ظرف چند روز کنده و کندن بکلی دندان و الحاق غذا در نهایت زحمت است تا کی دو
هفته دیگر که دندان سازی از راه است دهان را قالب گرفته دندان بسازد فعلاً حال بنده بر خلاف مرام
مجهول است همچنان وزیر نظام است که گفته بود از وقتی که دندان مصنوعی گذاشته ام هم تقریرم خوب شده است
و هم تحریرم حال بنده از روزی که دندانهای طبیعی را کنده ام هم تقریرم نهایت بد شده است هم تحریرم علیهم الرحمه

ایضاً مراسله مرحوم سپهر مشیر اعظم

ای آنکه به راستی و تحقیق / در فضل یگانهٔ جهانی / در علم و ادب فرید دهری / در کالبد هنر چو جانی
اقلیم سخن ز تست آباد / بر ملک هنر تو حکمرانی / در بارگه خدیو اعظم / ره جسته به عقل و نکته‌دانی
چون دید شهنشهت که در فضل / برتر ز همه سخنورانی / دادت ز ره عنایت و لطف / فرخنده لقب سپهر ثانی
تا نام پدر بتو بماند / در دفتر دهر جاودانی / آید که تا درخت دانش / بخشد بجهان بر امانی
با دز عنایت الهی / در زیر تو لطف خسروانی / همواره قرین نیکبختی / پیوسته ز عیش و شادمانی

فدایت شوم   در اردوی کمیش زرنگار که با کمال هرگز کلام موزون نگفته و از شعر بهره نداشته به فرصت دفتر عشق و شباب ندوشاد شعر نام این است و این کلمات گلپتره را سراسر هم بافته بعذر آنکه کاغذ و قلم برداشت ذریعهٔ تهنیتی بعرض خدمت دارد بخاطر آورده که از سفر عتبه سطری از جلالت زبون و سطری از کلمات برزون خود بنویسید بعرض رساند که تخیلم در فلان کتاب درج کنم عرض میکردم بنده هرگز شعر نگفته‌ام سفر عتبه نیست شعر نگو لهذا البته بهمه هرچه بخاطر خسته آمد با قلم شکسته در سه سطری در تبریک و تهنیت لقب سرکار عالی که انشاء الله تعالی مبارک و میمون است نگارش و عرض نمود فی الواقع مصداق همان شعر است که فرموده‌اند شعر باشد هذا انتقالی فکیف حالی از این سه تا لم بی‌تقصیر حالم میتوانید برد از اینکه نظم است نثرم هم همان است که در روزنامجات متنوعه ملاحظه فرموده شعر باشید اگرچه بقول سعدی بیک شقاقی خواهید فرمود باز نثرت از نظمت که هیچ نفهمیدم عمر و دولت مستدام

ایضاً مراسله بجناب ضیاء الواعظین

فدایت شوم   رقیمهٔ شریفه خیره جناب مستطاب عالی بعد از مدت نامی انتظار و گرانی و شب قدر شرف وصول ارزانی داشت در زیارت آن دعای از زیرده سلامت و سعادت وجود مبارک بر دو شکر و امتنان بسر تا پایان گشت اما از درد و مصیبت عرض و در قرب مورچه خورت خیال را انتها یافته و سر از بدرجه‌ای ... جناب عالی تاخته تقدیم و دستور را که از در حلقه سفر نهضت نهب و غارت رفاقت بخوش و احترام از خیال عالی مغتنم افسوس و اسف زیاد بر این همه دست داد خدا این فرزندان مبادی آداب را از گشتن بدهد اگرچه اگر ...

دهن آلوده و یوسف ندریده) گویا حکایت همین فرزندان بدبخت ملی سخت است شاید هم العیاذ بالله از دندان راه از رجال الغیب برده و از زبون راه در حلقه حضرت عالی قصد شان به تحصیل بخت جلیل ... و منع از این سفر کثیر البخاطر جناب عالی برده است اما عقیده جمعی از دوستان و اقارب و اقوام اینجا بر این است که حضرت عالی هیچ از شهر اصفهان بیرون تشریف نبرده‌اند که (و من دخله کان آمنا) خارج نشده این ترتیب تقدمات و قضیهٔ صغری و کبری (نزد اهل دانش تمهید عذر است) یا ضرر ... باز نزدیکان خیر اندیش و دوستان عقیدت کیش که از اصفهان بطهران تشریف نیاورید ... متوطن و مقیم باشید یا حق هم دارید گویا خاک دامنگیر و هوای دلپذیر اصفهان همین یک عیب را دارد (لا عیب فیها سوی ان النزیل بها) (یسلو عن الاهل و الاوطان و الحشم) هر کس در آنجا چندی ساکن و مقیم شد ترک خانه و اهل و عیال خود را فراموش میکند و زبان حالش با آب و خاک و هوای طهران اصفهان این است (چنان بروی تو آشفته‌ام و بوی تو مست) (که نیستم خبر از هرچه در دو عالم هست) اما از روی انصاف قطع نظر از ملاحظه حب وطن امروز شهر طهران مرادف اعظم است و حکم (علیکم بالسواد الاعظم) محکم و مسلم اما نه آنکه تصور رود گمان فرمایید که حقیقة مقصد و قصد داری دارد که خیال را از اصفهان کنده بطهران بیاورد ده مدت زمانی است با این نحو از غیر توجهی منعت نمیگردید که خبر حرکت ... امروز ... مرتبه و دفعه نه میرسانید لا والله خاک و کلا با همه سعادت و فرح خیال را طالبیم هر کجا باشید خدا ... بحال ما نظر کنید راست است زیارت و لقای شریف حضرت عالی نعمت بی بدلی است که جمیع احباب طالب ... ولی در صورتیکه میل و رضا و خرمی و خشنودی خاطر جناب عالی هم در آن باشد نه اینکه با شخص عالی را با کراهت خاطر ... ظاهر بخواهیم زیارت و ملاقات کنیم زنهار بلکه هر کجا باشید خوش باشید و سالم و قرین راحت و کامرانی ... رفاهت ما هم بخوشی شما خوشیم قرب و بعد و غیاب و حضور برای کسیکه چشم دلش تا یک ذره باز است تفاوتی نمیکند بقول عوام باید دل نزدیک باشد (در راه عشق مرحله قرب و بعد نیست) (می‌بینمت عیان و دعا می‌فرستمت) اصفهان و آب و هوا و ... که دلکش است بجناب عالی ارزانی تفرج در صحرا ...

بیدآباد و در دشت و جوبار و خوردن خربزهٔ لطیف و نزه داوری شکر بادی در اوقات مختلف با احباب مؤتلف
بر جناب عالی خوش و پاینده باد (هنیئاً لارباب النعیم نعیمهم) (وللعاشق المسکین ما یتجرّع) بالاخره محمد طاهر ...

ایضاً مراسله که در زمان اقامت کرمانشاهان بوالی

کرمانشاهان و کردستان مرحوم شاهزادهٔ عمادالدوله بدیع الملک میرزا نوشته است

تصدقت شوم از صحیح احوال بمادرت بندگان عالی قرین مفاخرت است خصوصاً که در بزرگی در صف
در رفعت بزرگان عظام و بندگان عالی متعالی ادام الله اقبالهم سر فرض و معهود شد باستوفیان جناب کلیر
تشخیص و استیفای حقوق ورثه مرحومه خیر الحاج حاجی محمد علی خباز آمدیم بعید آنکه در دنیا بر خلاف سایر مستوفیان تجربه
نخته داریم اما غافل از اینکه خانه مشار الیه در سراب است و مقصد سالکین این سبیل نقش بر آب راه سراب
در نوشتن و حساب سراب نوشتن قلم و قدم رنجه ساختن است (از تشنه بحره چند بوئی) (کاین ره که
تو میروی بسراب است) بالعجب که با بزرگان دانا بدرگان و متکلم رودیسکیم سر از کاوش و کوشش با
معلوم میشود (کسراب بقیعة یحسبه الظمآن ماءً حتی اذا جاءه لم یجده شیئاً) سرابی است در قاع
صفصف و خرابی است تهی از آذوقه و علف چشمه نیست ولی انباشته مزرعی است ولی
کاشته دا اگر کاشته چنان در زمین ورد داشته هم و پرکاهی در آن باقی نمانده است و هر جا هم
محال بلطف جناب چیزی بچنگ آید مثل نقطه هندسی است بهیچ وجه قابل قسمت نیست چه جای آنکه
ما بخواهیم بعد از وضع ثلث بر بیست و سه سهم قسمت کنیم (صلاح کار کجا و من خراب کجا) (ببین تفاوت
ره از کجاست تا بکجا) بیت هزار تومان از ترکه کجا و بیت هزار سخن بهیچه گفتن و شنودن کجا
گفتیم اگر بشرط حیات و انشاء الله تعالی دو سه سال دیگر از زنی زر تمام نقد یک دفتر حساب
میرزا نصرالله مستوفی گرکانی را با چهار صد یا پانصد تومان ترکه با خود خواهیم برد تعیر انهم بار صدرات
مخارج خمیم خواهد بود نه ترکه نقد و جنس (ضمناً دفتر میرزا نصرالله مستوفی گرکانی هم محتاج شرح
و حاشیه است) باری از هر صرفه و فایده برده ایم فقط از صحبت و زیارت نواب مستطاب اشرف والا
شاهزاده

شاهزادهٔ آزاده سلطان محمد میرزا دام اقباله است که بحق نقاوهٔ دودمان قاجار و صاحب نفاخر و آن گشته و
آراسته بتمام کمالات صوری و معنوی است (یکی از آن خواهم بپنهانی فلک) (تا بگویم مدح آن شاه ملک
ملک دهم)

مراسله ایست که بجناب شریف الدوله نوشته

فدایت شوم دو جور محترم خودت از همه کس بهتر رسیده اند و مختر بزرگ امین تعلق نبوده و شرف نفس را انجاب قرن
و چهار پای عمر و وزیر دنیا بوده بلکه روزگار را در از طرف مدظله و تعلق اکثر رجال دولت و مقام مسکنت برده
موت و هستی را ارادت دلی نسبت باشخص محترم حضرت عالی و مرحوم پدر شریف المدظله و پسر حسیبتان بهم نظر که از
عهد قدیم ثابت برده و انشاء الله صرف ایام دارد و در اعزاز انتظار شریف محترم امین منفعه باقی و برقرار است
اما اگر در سیر رسم و عادت جز در روی تا آنکه روزگار و متاع رواج بازار گشته چکنیم که دیگر در سن کهولت با بی
و سهولت تغییر عادت دارد اگرچه ترک عادت در گرو ترک عادت باشد و ذریعه صادر و دیده ثابت است
الالایش اغراض دنیویه از عرض کهم جواب هیچیک را نرقم نشنید عزادار شدم با قرب جوار در حالت
تعزیت و تسلیت تشریف نیاوردید در حالی که جمع کثیر از رجال محترم در بارو حضرت وزیر در بار از دور و
نزدیک بتعزیت و فاتحه خوانی تشریف آوردند مع ذلک کله کلیه عتب و گله در عالم محبت و صفا در دل راه
نداده و بیاد خوشی سابق دست بزیارت جناب عالی کردم باز از بار دیر و حجب در یغ فرمودید و انجا (ترک ما سوی یار کرده اند
آه از این کبر با و جاه و جلال) اگرچه من خریدار لطف و محبت هر دو هستیم ولی اگر جناب عالی تمام کبر و نخوت را
منحصر به سلطان نموده در آن هم یکبار شخص لعله صد نفر و شید شاید بعد سرمایه داشته باشم و تمام این گران
متاع را ابتیاع کنم اگرچه بجان خریدار باشم بارها جان عالی میدانم با همه این مراتب کار مرا برای تجربت کنید
تا در سعاف حوایج نفسی کار بر گردن این رجا نگذارید یا نه پیوسته نیازمندان و مردم بدبخت را در خو
خوش دارید بعذر کثرت شغله و کار مانند برکار سرگردان دارید اگرچه خواهید فرمود العجب مگر گوش شنوا و
چشم بینا ندارید در زمره دنیویه از زمینی دوز رک ما جیکب نشنیده اند همواره مجرد و دره یک بزرگترین و

مهم‌ترین وزارت این دولت و مملکت بدست کفایت و سرپنجهٔ درایت فخیم گردش میکند پس امر شود و جمهور دیوانیان بی واسطه فی همه روزه از کیار انجام میگیرد و انجام اختتام می‌پذیرد من بنده هم پس از شنیدن این فرمایش بدون تجربه و آزمایش ناگزیرم و اشتباه صدق قالب گویم و در راه تردید و شبهه نپویم اما از آن طرف بی‌ملیتم حاجت و فهم و واسطه که از دبستان در آقایان محترم که دیریست از راه در راه و مخلص را در وزارت جلیله داخله معرفی و تشفیع ساخته مخلص هم با کمال بوا ثقی برحمت و لطف شخص معظم حضرت والا و وزارت پناهی بحکم (وَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا) بلا واسطه با ایشان عرض نمیکنم و میخواهم بحضرت عالی عرض کنم نقد و دیم بدامن شریفتان نمیرسد با کمال منتظر و معوق مانده است و دیگر آنکه چشم از آن حاجت بپوشم و زیاده به سماحت نکوشم افسوس که درد پای بنده هم در این فصل زمستان و سورت سرما مانع از درک حضور و ظهور عالی در صبحها زودتر مرتفع و مخصوص گردیده است تا (پای ما لنگ است و منزل بس دراز) (دست ما کوتاه و خرما بر نخیل) هم مگر پیش نهد لطف شما گامی چند با عمر و عزت و دولت همیشه پیوسته‌ام

مراسله ایست که این بنده در جواب شاهزاده فرمانفرما عبد الحسین میرزا که در آن وقت والی کرمان و بلوچستان بعد نوشته‌ام

قربانت شوم رقیمهٔ مهر شمیمهٔ حضرت اشرف والا که سراسر محتوی بر اظهار تفقد و ملاطفت بود و از صدور بخشیده زیارت شد از مژدهٔ سلامت و استقامت وجود مبارک نهایت شکرگزاری و مسرت حاصل آمد خداوند این موهبت جلیل و نعمت جزیل را بشاهزادهٔ دولت جاوید همین نعمت بر قوامات ملاطفت و ایالت حضرت مستطاب والا است که یک عمر شکر در پیش باید و تملق شعر و خراس بار بر فالاز هر آنچه رسید در ترجیب این دستان گعید فاذ زمره جای خود دارد و با نجا صفحه نوشته ارده است بحکم عقیدت و فرط ارادت عرض میکنم اگر بجای فالاز هر زهرم فرستید (زهر از قبل تو نوشدارو است) مرقوم فرموده بودید که از درخان و منسوقات ایالت کرمان چیزی اقتراح و خواسته عامتایم تا بدل در سال فرستید با سنوات سالفه همه ساله در مبادی زمستان ابادی بی‌پایان از مرحوم میرزا فر ما نفرما داشتیم عباها و برکها که مایهٔ برکت و حرکت جسمانی بود و در این سال

بود

بدیست امسال بر نجیتگاه نوروز میفزود و امروز در نوبت حضرت والا است (جدت و رق نه مانند ظلم بشت است) (علی بمدرت بشسته ها کرد درست) (ابر بر توقبای سه ورد آید چیست) (همین تا چه کند نوبت دولت) من در هر حال خدمت حضرت را حاضرم و بامتنان چون نعمت وجود را شکر هرگز در میدان سر نزد حرص و آز نتاخته و خود را بشدت طمع نینداخته و بسنت انوری ابیوردی در رقعه خواهم جبل رجا را بتهیه محکم سازم و گویم (گر فرستی تو بایی قفسه بمردمم) (ور نه روزی بعون الله من) میدواری خانم همانا بر مسند عزت و امارت متمکن و بر وسادهٔ جلالت و نبالت متکی و با شاهد اقبال و امانی و نعمت و دولت درجانی و قرین و دهم آغوش بوده و بستان قدیم را در دارات کیشان صمیمی را بکلمه قدرت و توانائی و اقتضای شرف و دانائی بانواع مواهب و اصناف عواطف یاد و شاد فرمائید

ایضاً مراسله ایست مبنی بر تعزیت که بشاهزاده عبد الحسین میرزای فرمانفرما حاکم کرمان و بلوچستان در موقع فوت مرحوم فرمانفرما والدشان نوشته است

تصدقت شوم امیدوار چنان است وجود مسعود مبارک والا همواره قرین سلامت و استقامت و در کنف جلالت و در بر وسادهٔ امارت و مستقر ایالت متمکن باشد اگر در عرض عریضهٔ تعزیت و تسلیت تاخیری رفته حمل بر غفلت و قصور این عقیده کیش نفرمایید و در این اوقات فتور خاطر و دوام متضاعف و تشتت بال و تراکم علائق فوری را از ادای وظایف خدمت و عبودیت باز داشته تا در این وقت که فرصت عزیمت چاپار پست گعید و بعرض مختصر عریضه وجود خود را در حضرت بیضا آیت والا عرضه جسارت دارد اگرچه این قضیهٔ عظمی و رزیت کبری رحلت نواب غفران مآب والا طیب الله رمسه تمام رجال و خدام دولت و خاندان با احتشام سلطنت بلکه کافهٔ آحاد و افراد رعیت را محزون و ملول و مغموم و ماتم مشغول ساخته است چه رسد به بندگان حضرت اشرف امجد والا و برادر عقاب گرام که آنچه را مرسوم و کم صاحب عزا هستند اما دیگر چه میتواند موجب شکیبائی و تسلیت خاطر شود با حکم محکم و قضای مبرم (كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ) که هیچکس را از تلخی جرعه محتوم و سرنوشت عموم گزیری و برای دافع قضا چاره و تدبیر فریتی نیست و (هر آنکه زاد بناچار بایدش نوشید) (ز جام دهر می كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ) دوام حضرت ربّ عزت

از نعمتی خبر داده فرموده (لَكِنْ أُمَّةٌ صَبَرَ وَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ) پس سرنوشت
که کار خدائی نه کاریست خرد (قضای نبشته نشاید سترد) باید بقضای الهی رضا داده شکیبا و صبور
بوده صبر جمیل موجب اجر جزیل است و این آیت مبارکه را تذکره خاطر ساخت و بهنگام اصابت
مصائب کلمت ترجیع زبان ورد ساخت انا لله و انا الیه راجعون (أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَ
أُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ) را بشنود و دیگر اینکه چه بنمایند. در فرض اینکه اگر آن وجود پاک و گوهر تابناک
در حجاب خاک مستور شد (نگفتی شعر ما عمر اکبر گفت) (که خورشید در گل نشاید نهفت)
وجود مسعود مبارک ... چون خورشید درخشان از افق اقبال و سپهر جلال تابنده و درخشان است (
وَهُمْ نُجُومُ الْأَرْضِ عِزًّا وَرِفْعَةً) (إِذَا غَابَ عَنْكُمْ وَاحِدٌ لَاحَ وَاحِدٌ) چون افسوس و دریغ بر قضای نوشته و
جای در نوشته آب در هاون سودن و در آب سراب پیمودن است و ضمناً بر کلال و ملال خاطر مبارک
افزودن بهتر آنکه ختم تعزیت بدعای وجود مبارک نمایم ... یزدان چنان است که وجود مسعود ذات
فائض الجود مبارک ... (سلامت همه آفاق در سلامت اوست) همواره قرین سلامت و سعادت باشد و
اقبال و امانی و نعمت و دولت و کامرانی قرین و همه عیش بوده غبار غم و ذکر الم را از صفحه خاطر محو و زدوده دارد
(بَقِيتَ بَقَاءَ الدَّهْرِ يَا كَهْفَ أَهْلِهِ) (وَهَذَا دُعَاءٌ لِلْبَرِيَّةِ شَامِلٌ)

ایضاً مراسله ایست که در جواب مراسله مرحوم میرزا زین العابدین خان ... که هدیه انجیر باغچه خانه فرستاده بود نوشته شده

فدایت شوم در میان فواکه لذیذه شیرین فضیلت تین و اختصاص آن بسوگند در کتاب مبین اکنون بر ای سینه
پوشیده نبود و هر روز نامه نامی در موقع گرامی را که شجره طیبه ادب و مضامین و منشآت بلغای جهان را آیت
عجب بود زیارت کردم فضیلت از ارزاق دیدم و گفتم (و هذا من برکة التین) قسم بزیتون و تین و طور سینین و بلد امین آیات
محکمات و متشابهات کتاب مبین که قلم هیچ مترسل در بر دیده هیچ ادیب بلیغ تحریر و وصف حالت درخت انجیر و
آفات وارده بر آن از زمین و آسمان و حشرات ... از این بهتر و شیرین تر بتحریر نگارش و تحریر و بیان و تقریر نیاورده است
آن

(آفرین بر بنان و خامه تو) (که از این دو چامه بدر آری) یادآور ان من البیان لسحرا همین بیان است که
(گفت پیغمبر که ان من البیان) (سحرا خوش گفت آن خسرو پهلوان) امید درخت لطف عالی همواره
سرسبز و برومند و شاداب و از ثمر و رطب طیب و بارور و از آفات سماوی و ارضی و منافات تحقیق و تشریح
مصون باد بار الهی ... با وجود آفات ارضی و سماوی همیشه مانده سماوی و با عدم استعداد زرع و
بهتر از فواکه باغ بهشت بود و پس از صرف آن بقضای طبع امر و جبلت زرع بشر است دعای (فی عام و ذاد
فی کل عام) را بتقدیم ... تحریر کردم ...

مقالتی شیرین و حکایتی حیرت قرین

(اختراع اکسیر جوان شدن مسطور در یکی از جراید اروپ)

یکی از ماهرهای امریکائی که در علم طب مهارتی تمام دارد چند سالیست که بکشف آن و اختراع اکسیری که است برای اعاده
جوانی زنهای مسن و هرزنی نزد وی برود ... روزی او را ... نگاه داشته ... آورده
روانه مینماید در حالتی که آب و رونق جوانی بر وی باز گشته تشنج و چین و شکنهائی که بقضای سن در جلد
هم رسیده بود رفع و زائل گردیده با طراوت رخسار و تازگی نوبهار بمنزل معاودت میکند
این بنده مترجم ... (علیم مجیر الدوله) گویم یا للعجب ... امریکائی ... طبیب چه دارم ... و درد
مردان بدبخت میگسترد چگونه زن فرتوت را رونق جوانی و آب و رنگ شباب میدهد زن که بخانه شصت نشست
(گوش بر زنجیات دنیا دست) دارد و جوانی و آرایش رویش نه بلکه سیاب آتش شوریش کار ... نخوتی زن
چنانکه فرموده (وَإِذَا بَلَغْنَ أَرْبَعِينَ فَاقْتُلُوهُنَّ بِالسِّكِّينِ) یقین است آن رونق شباب که به او رد و داده باشد
چون نمایش سراب است و دوام فریب تشنه آب (كَسَرَابٍ بِقِيعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمْآنُ مَاءً حَتَّى إِذَا جَاءَهُ
لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا) و مانند آن برگشته و عجوز فریبنده که شاعر عرب در مرد غریب با جازه سرخ و چانه
زرد و کف خضیب بدام فریب خویش گرفتار کرد و در یک شب تمام او را چون شب تار چنانکه خود گوید شعر
(عَجُوزٌ تَمَنَّتْ أَنْ تَكُونَ فَتِيَّةً) (وَقَدْ يَبِسَ الْجَنْبَانِ وَاحْدَوْدَبَ الظَّهْرُ) (تَرُوحُ إِلَى الْعَطَّارِ تَبْغِي شَبَابَهَا)

(وَهَلْ يُصْلِحُ الْعَطَّارُ مَا أَفْسَدَ الدَّهْرُ) (فَمَا غَرَّنِي إِلَّا خِضَابٌ بِكَفِّهَا) (وَكُحْلٌ بِعَيْنَيْهَا وَأَثْوَابُهَا الصُّفْرُ)
(بَنَيْتُ بِهَا قَبْلَ الْمُحَاقِ بِلَيْلَةٍ) (وَكَانَ مُحَاقًا كُلُّهُ ذَلِكَ الشَّهْرُ)

(حکایت، غریبه)

* ازگولی و بلادت و کثرت حماقت اهل حمص (از بلاد شامات) حکایات کنند و از جمله و قصه غریبه ذیل است

آورده‌اند که در زمان خلافت (العزیز بالله) که از جمله خلفاء فاطمی مصر است شخصی ادیب و عالم و فاضل کثیر
الحفظ شیخ یوسف نام ساکن مصر بوده و در عصر وی کسی در علم تاریخ و جنگهای عرب بدان بصیرت و مهارت
نبود تمام حکایات و نوادری را از اصمعی و ابو عبیده و غیره مذکور است در حفظ داشت و در فن تألیف و انشاء رایت
در دست می افراشت و اکثر اوقات شرف منادمت و مصاحبت خلیفه را داشت وقتی از اوقات در سرایر
خلیفه اتفاق غریبی و خالی از شناعت نبود رخ داد و در سر محله و بازار و کوی و برزن منتشر و فسانه هر انجمن شد هر قدر
در کتمان و اخفای آن کوشیدند فاشتر و شیوعش بیشتر گردید کثرت مذاکرات و مسامره طبقات اهالی در آن باب
بر طبع خلیفه گران افتاد با شیخ یوسف در دفع آن غائله مشورت فرمود و انجام آن مهم را از حسن تدبیر و درایت شیخ خواست
روزی چند در خانه نشسته در آن باب چاره اندیشید شروع بتألیف کتاب فسانه نمود عنوان کتاب را سیرت و اخبار
و غزوات عنترة بن شداد العبسی که از شعرای جاهلی و از شجعان و فرسان عرب و صاحب یکی از قصاید سبعه معلقه است
قرار داده کتاب را بر هفتاد و دو باب تقسیم و هر بابی را کتابی کرد و بنقدر عبارات شیرین و معانی دلنشین در آن کتاب
مندرج ساخت که بر تمام کتب قصص و فسانهای قدیم و جدید مزیت و برتری یافت و از حسن ابداع و لطف اختراع
که بکار برد آن بود که هر کتابی را در جائی که معظم امر و وقعه بزرگ قصه میرسید ختم مینمود تا قاری و مستمع را برای شنیدن بقیه
قصه رغبت و میل خاطر فزون و طالب شنیدن تمام حکایت میشد و پس از نوشتن سه کتاب از او این قصه نقالها
و فسانه‌گویان را احضار کرده آن کتابها را بایشان داد تا در معابر عامه با آن حرکات دلیرانه و رسم و عادت
شجاعان و بیانات بهادرانه که معمول این طبقه است بیان نمایند و از اشتغال افسانه‌گیان بذکر آن قطعات

و برن

شیرین لطیف و خواندن اشعار دلکش عام فریب تمام مردم مصر بلکه کلیه اهالی قلمرو سلطنت و خلافت العزیز بالله
بخواندن و شنیدن آن کتب مشغول و مشعوف شده مذاکره و گفتگوی آن سخن را فراموش کردند و خلیفه و شیخ
انعام و احسان فراوان فرمود و خواندن و گفتن و شنیدن تمام مجلدات کتاب در تمام بلاد انتشار و
شیوع کامل حاصل کرد و آوازه شجاعت و صیت کرامت عنتره در شهامت از رستم دستان و سام نریمان در گذشت
من جمله فسانه‌گوئی نسخه از آن کتاب بشهر حمص آورد و هر روز عصر در جائی معین نشسته که میگرفت و از
مضمون کتاب را در آن مجمع میگفت و مبلغی زر گرفته بمنزل خود میرفت در جرگه مستمعین او شخصی ساده
لوح و خوش باور و ابله از مردان خاص و مشتریان کثیر الحضور آن فسانه‌پرداز بود و بر خود حتم کرده بود که دلازم
که هر شب در پای منبر که حاضر شده یک قصه تمام گوش کند و در راه خانه گیرد و فشار آتش دریزگان خود در بسته و
پاسی از شب گذشته شام نخورده در بحر فسانه سرازیر شدت و در آن شب سیاق کلام جنگ عنتره با سپاه کسری
پادشاه عجم بود و قصه بدانجا ختم شده عنتره سرگشته او را بزندان بردند و پایش را بکند و قید نمودند چون شیخ بدینجای
کتاب تمام و کلام قطع شد و مردم متفرق گشتند آن مرد ساده لوح از شنیدن این قصه چنان غصه‌اش روی
مستولی و حمیت عربیت و تعصب هم وطنی دامنگیر او گردیده دنیا در نظرش تیره و تار شد با دلی اندوهگین و خاطر
غمین در گاه و بیگاه بخانه خویش آمده بکنجی نشست زوجه‌اش پیش رسید و گفته برای او شام آورد مرد از شدت ملالت
و اوقات تلخ مجموعه شام را بدور انداخت و زن را فحش بسیار داد زن جهت را پرسید مرد بدون آنکه
جوابی گوید چوب برداشته او را کتک بسیاری زد و از خانه بیرون رفته حیران و سرگردان چون
دیوانگان گرد کوچه و بازار میگردید تا ختم الله مرحمه عرصه بر او تنگ شد و قرار و آرام بکلی از وی برفت ناچار
بدر خانه فسانه‌گوی آمده در را کوبید مرد نقال مضطربانه از خواب برخاسته بیرون آمد گفت چه خبر است
گفت آفرین بر مروت و حمیت تو که امیر و بزرگ محترم عرب را پای در کنده در محبس عجم گذاشته آمده فارغ البال
و آسوده حال خفته و من چنان از این کار دلتنگ و پریشان خاطرم که قرار و آرام و خورد و خواب بر من حرام است
نگاه کن ببین در این شب چه قدر از تمام جمعیت برای گفتن آن قصه پیچ علیه تو شده است فرمان تمام آن

مبلغ تو میدهم که عنتره را از حبس خلاص کنی قصه گوی با چارش کتاب را آورده باقی قصه را برای او گفت تا عنتره را از زندان پادشاه عجم نجات داده بدیار خود فرستاد آنگاه مرد حمصی خاطرش آرمیده و خاطرش بر شاد گشت پولی تقدیم قصه گوی نمود و از در عباس خیر که گفت برو بید دست بخواب که مرا راحت و از غصه وا رهانده عظیم از زدم بیرون کردی پس با دلی شادان و لبی خندان بخانه مراجعت کرد و از زن عذرخواهی نموده شام خواست زن گله کرد که چرا امروز دیر آمدی و امروز اوقات تلخی و فتنش نمودی مرد در جواب گفت در حالتی که قصه گو عنتره را بحبس برده زنجیر بر گردن و پایش را در قید کرده تو چرا شام آوردی مگر نمیدانستی که در آن حال خبر از گرسنگی من فرو میرفت اما الآن رفتم بخانه قصه گوی و پولی باو دادم کتاب را آورده و باقی حکایت را خواند تا قصه که عنتره را از حبس بیرون آورده بسلامت بوطنش باز رسانید حال شکر خدا را که مرا دقت خوش دادم از زندان بیرون شد دیگر شام هرچه هست زود حاضر کن

فائدهٔ تاریخی

سه دولت فرعی در اسلام بر دولت اصلی که دولت خلفای بنی عباس و غیره باشد غالب و طاری شدند

(۱) دولت علویان مصر (۲) دیالمهٔ آل بویه با ایران و غیره (۳) دولت سلجوقیان

ایضاً محمد بن عطیه گفت روزی در مجلس معویه کسی امیرالمؤمنین علی علیه السلام را یاد کرد معویه گفت (کان علی والله کاللیث اذا عدی وکالبدر اذا بدی وکالقطر اذا غدی) حاضران گفتند تو فاضل تری یا علی گفت (خطوة من ابن ابی طالب خیر من آل ابی سفیان) گفتند حق با تو بود یا با علی گفت با علی گفتند پس چرا با وی حرب کردی گفت (الملک عقیم) یعنی هر که پادشاهی جوید او را با کسی پیوند نباشد

ایضاً از ملک الناصر یوسف کرد ایوبی که معروف بسلطان صلاح الدین است حین الوفات چهار پسر در حیات بود (الملک الافضل) (الملک الظاهر) (الملک العزیز) (الملک الظافر) و بعد از پدر ما بین برادران در سر مملکت مصر و شام منازعات افتاد عاقبت ملک عزیز عثمان با عمش ملک عادل ابوبکر ساخت و بر برادرش ملک افضل علی که ولیعهد منصوص علیه بود تاخت و او بحضرت خلیفه عصر الناصر

لدین

لدین الله عباسی ملتجی شد و این اشعار بدو نوشت که

مولای ان ابابکر وصاحبه — عثمان قد غصبا بالسیف حق علی
وهو الذی کان قد ولاه والده — علیهما واستقام الامر حین ولی
فخالفاه وحلا عقد بیعته — والامر بینهما والنص فیه جلی
فانظر الی حظ هذا الاسم کیف لقی — من الاواخر ما لاقی من الاول

خلیفه در آغاز جواب کتاب او توقیع کرد

وافی کتابک یا ابن یوسف معلنا — بالود یخبر ان اصلک طاهر
غصبوا علیا حقه اذ لم یکن — بعد النبی له بیثرب ناصر
فابشر فان غدا علیه حسابهم — واصبر فناصرک الامام الناصر

و پس بنصرت و لشکر کشیده دست غاصبان را از ملک مصر و شام کوتاه و ملک الافضل علی را بر سریر سلطنت موروثه مستقر نمود

ایضاً آنچه در تواریخ مسطور است اوکتا قاآن بن چنگیز خان مغول که جود و کرم او مشهور عالم است در مدت سیزده سال سلطنت خود یکصد و شصت هزار (۱۶۰۰۰۰) قان مغولی که هر تومانی ده هزار قان این زمان باشد بذل و انعام کرده بود و منالی که هزار و ششصد تومان با معادل شهر او و دویست کرور قان قدیم هیجده کرور (۱۸) طلا باشد الحق زخم دلها التیام که پدرش چنگیز خان در روزگار سلطنت خویش از قتل و قهر و نهب در روزگار دلهای عالمیان وارد آورده بود جز این مهر و سخاوت و بخشش و سخاوت قاآن التیام نمیداد چنانکه وقتی چنگیز خان اوکتا قاآن را با اینکه سومین پسر وی بود بولایت عهد و وراثت تاج و تخت خویش برقرار میکرد خود در اشارت بهمین معنی و مطلب نمود

(فائده ادبی) شخصی نزد شیخ ابوعلی سینا رفته التماس نموده برقعه برای من بنویس که بهر کجا روم مرا چیزی بدهند شیخ نوشت که وکیل اموال الهی و برگزیده حضرت پادشاهی است (مثل الذین

يُنفِقُونَ أَموالَهُم فِي سَبيلِ اللهِ) در وجه (مَن جاءَ بِالحَسَنَةِ فَلَهُ عَشرُ أَمثالِها) بحکم (ما عِندَكُم يَنفَدُ وَ
ما عِندَ اللهِ باقٍ) از معامله (مَن ذَا الَّذي يُقرِضُ اللهَ قَرضاً حَسَناً) بقول (إِن أَحسَنتُم أَحسَنتُم
لِأَنفُسِكُم) تسلیم (وَ أَمَّا السّائِلَ فَلا تَنهَر) نماید و در وقت محاسبه (حِساباً يَسيراً) در دیوان (فَمَن يَعمَل مِثقالَ
ذَرَّةٍ خَيراً يَرَه) بتاریخ (يَومٍ كانَ مِقدارُهُ خَمسينَ أَلفَ سَنَةٍ) ذخیره (يَومَ لا يَنفَعُ مالٌ وَلا بَنونَ) مجری دارد

* ایضاً فایدهٔ ادبی عبارت دعای صباح حضرت امیرالمؤمنین علیه الصلوة و السلام (وَ اغرِسِ اللّهُمَّ
لِعَظَمَتِكَ فِي شِربِ جَنانِي يَنابيعَ الخُشوعِ) که مجازاً غرس ینابیع فرموده است شاید بعضی مردم قاصر الفهم که چندان
بعلم بدیع و صنایع کلام مربوط نیستند از فهم لطف این کلام فرو مانند و صنعت ترکیب این عبارت را ندانند
و از این روی شاید شبهه و تردید کنند در این کلام از جهت فصاحت عاری و از حضرت مولی الموالی ع شاید بعید
یا بفرض تسلیم در لطف معنی آن متحیر مانند لهذا ما در اینجا بعض نکات بدیعی و صنایع این کلام معجز نظام را اجمالاً بیان مینمائیم
این عبارت یا از باب تضمین لغتین جملتین است که اوّل بایستی بطور رشود (وَ اغرِسِ اللّهُمَّ لِعَظَمَتِكَ فِي
شِربِ جَناني شَجَرَةَ التَّقوى وَ اسقِها يَنابيعَ الخُشوعِ) که جزء ثانی از جمله اولی و جزء اوّل از جمله ثانی موافق صنعتی که
در این باب تضمین لغتین جملتین مقرر است ملتقی و حذف کرده و جزء اولی از جمله اولی را با جزء ثانی از
جمله ثانی ترکیب نموده اند و نظیرش در قرآن مجید شده و العادیات ضبحاً که از همین باب فصاحت
شمرده میشود و اصلش بطور بوده (وَ العادِياتِ عَدواً وَ الضّابِحاتِ ضَبحاً) و نظایرش زیاد است
(یا از باب صنعت مشاکله در علم بدیع شمرده میشود مثل شعر ابی الرقعمق (قالوا اقتَرِح شَيئاً نُجِد
لَكَ طَبخَهُ) (قُلتُ اطبُخوا لي جُبَّةً وَ قَميصاً) و نظایر این در صنعت مشاکله در قرآن مجید نیز
بسیار است مثل (تَعلَمُ ما في نَفسي وَلا أَعلَمُ ما في نَفسِكَ)

(ایضاً فایدهٔ ادبی) این شعر از حسان بن ثابت است

(لَنَا الجَفَناتُ الغُرُّ يَلمَعنَ بِالضُّحى   وَ أَسيافُنا يَقطُرنَ مِن نَجدَةٍ دَماً)

در رشاقت و بلاغت و فصاحت این شعر حسان مفاخره مینموده است و چنین می پنداشته در میزان فصاحت

کلا

کلامی از این تمامتر نشاید بود خنساء بنت عمرو و اخت صخر شاعره معروفه عرب بود در همین شعر
چندین ایراد و نقص بر شمرده گفت (اوّلاً) چرا جفنات جمع قلت گفتی و جفان که جمع کثرت است و افاده — جفان بدل
کثرت میکند نگفتی (ثانیاً) چرا غرّ گفتی و بیض نگفتی چه غرّ مخصوص بسفیدی پیشانی است و بیض مطلق سفیدی است
(ثالثاً) یلمعن گفتی و یشرقن نگفتی چه اشراق از لمعان پاینده تر است (رابعاً) چرا بالضحی گفتی و
بالدجی نگفتی چه واردین و آیندگان بیشتر در شب در آیند (خامساً) چرا اسیاف گفتی و سیوف
نگفتی که افاده عموم کند (سادساً) چرا یقطرن گفتی و یسلن نگفتی چه سیلان از قطره بیشتر است (سابعاً)
دما بلفظ مفرد آوردی و دماء بلفظ جمع نگفتی و بهتر بود) (نابغه ذبیانی خنساء را گفت (انتِ اشعرُ
مِن كُلِّ ذاتِ مَثانةٍ) خنساء گفت (بَل مِن كُلِّ ذي خُصيَةٍ) یعنی گفت تو از هر زنی شاعرتری گفت
بلکه از هر مردی هم شاعرترم او نیز اذعان و تصدیق دعوی خنساء را نموده گفت (بل من كلّ ذي خصيتين)
و بشار شاعر در حق او گوید خنساء را زنی مخوانید او در چهار خایه است با جریر گفتند که اشعر
ناس کیست گفت اگر خنساء نبود من بودم گفتند با کدام شعر بر اشعار چند از خنساء روایت کرده که
در غایت رشاقت و بلاغت بود

شرحی که در تفویض منصب ولایت عهد سلطنت ایران بمحمد علی میرزا قاجار این بنده مجیر الدوله در روزنامه ایران
نگارش یافته و بطبع رسیده است

چون به تاسی سنّت سنیّه انبیاء مرسلین و قانون میمون کلیّه ملوک و دول اهمّ و الزم فرایض ذمّت سلطنت و
اولی و اقدم تمام مهام ملک و مملکت تعیین و نصب ولیعهد خلافت است تا گوهر ثمین سلطنت از ضیاع و زوال
مصون ماند و حصن حصین ملکت از تطرّق اختلال محفوظ و مأمون هیچگاه در روضه خلافت خار خلاف
نروید و هیچکس در حوزه دولت کلمه اختلاف نگوید حق وراثت مقدسه محفوظ و مرعی ماند و هر ولایت عهدی
منصوص و مرئی باشد سلسله شهریاری را انفصالی دست ندهد و در جهانداری از تشتت باز ماند
که بدین حسن ترتیب و لطف تمهید کار ملک پیوسته منتظم باشد و اساس سلطنت مقرون بقوام

همه جا ابواب صلاح و سداد گشاده ماند و اسباب رفاه عباد آماده لهذا برحسب اراده علیه و قضای
جهان آرای همایون بندگان اعلیحضرت قوی شوکت اقدس شهریاری خلد الله تعالی ایامه و ... قرة باصره
سلطنت و تاجداری غره ناصیه جهانبانی و شهریاری نقش نگین شرف در ثمین خلافت نور حدقه
و عدل نور حدیقه ابهت و اقبال نهین فرزند برومند سلطنت عظمی نواب مستطاب اشرف والا شاهزاده
امجد اکرم سلیل ... اعظم اعتضاد السلطنه ... و صاحب اختیار مملکت ... که
در عهد و روزگار صبی و صغر تا کنون که بیست و پنج سال قمری از سنین عمر مبارکش گذشته است
پیوسته آثار جهانداری و انوار فر شاهنشاهی و دلایل شوکت و شهامت و علامات شرافت و کرامت از ناصیه مبارک
و طلعت میمونش لایح و هویدا است بمنصب جلیل و مقام نبیل ولایت عهد سلطنت منصوب و ...

(مسوده مراسله که این بنده به برادر فرزند مرحوم میرزا ضیاء الدین خان گلگشت ... نوشته بوده است)

کتاب مستطاب لئالی را که هر بابی از آن ثانی سبع المثانی و هر فصلی انجیلی است بجان دل مطالعه و زیارت نمودم الحق مصداق
(کتاب لو ان الکتب من مثله) (لقلت بدیع عن تجربة ذکاء) است نمیدانم بچه زبان وصف این گرانبها
ارمغان را بکنم و با کدام بیان شکر و امتنان این هدیه شایگان بجا آرم اگر عقد لؤلؤ و جواهر با قنطار زر و سیم
عطا فرموده بودید بدین قدر مسرور و ممنون نمی شدم با علم و دانش است که مرد را پیرایه و آرایش است و از
هر شیء نفیس و چیز عزیزی برتر و عزیزتر هر چه در آن مینگرم عبارات نغز و مطالب با نغز است در سلاست و روانی
چون آب زلال است و در سلاست معانی چون سحر حلال (آفرین بر بنان و خامه تو) و از زبان ... بر
آری افسوس که مدرک و حواس از ادراک و اقتباس حقایق مبانی و دقایق معانی آن قاصر است خصوص
در این ایام که پروگرام جدید و تکالیف شدید مدرسه و تعدد دروس وقتی از اوقات شبانروزی باقی
نگذاشته است که تفنن در مطالعات کتاب و مساعدت احباب نمایم امیدوارم عند الفرصه بمطالعه کتاب
مستطاب لئالی در آن استفاضه کامل نمایم عجالة بحکم (و خیر جلیس فی الزمان کتاب) بهترین محبوب و انیس بار
انحصار کیش اعطا دارید فرموده اید هر چه شکر و امتنان از زبان بجا آورم کم است

(بعض مطالب عالیه حکمی و علمی)

اعلم ان الجن علی مذهب حکماء الاسلام لیست اجساماً و لا جسمانیة بل هی موجودات مجردة مخالفة بالماهیة للنفوس البشریة تتعلق باجساد ناریة و هوائیة قادرة علی التصرف فی هذا العالم قیل و القائلون من الفلاسفة بالجن و الشیاطین زعموا ان الجن جواهر مجردة لها تصرف و تاثیر فی عالم الاجسام العنصریة من غیر تعلق بها تعلق النفوس البشریة بابدانها و الشیاطین هی المتخیلة من افراد القوی من حیث استیلائها علی القوة العاقلة و صرفها عن جانب القدس و کسب الکمالات العقلیة الی اتباع الشهوات و اللذات الحسیة و الوهمیة و منهم من زعم ان النفوس البشریة بعد مفارقتها عن الابدان ان کانت خیرة مطیعة للدواعی العقلیة فهم الجن و ان کانت شریرة باعثة علی الشرور و الضلالة فهم الشیاطین و بالجملة القول بوجودهما مما اتفقت علیه اجماع الامة لا وجه لانکارهما و لا سبیل الی اثباتهما بالادلة العقلیة و اعلم ان للنفس الانسانیة مرتبتان فی الوجود احدهما متصلة بالطبیعة البدنیة و الاخری متصلة بالجوهر العقلی مستمدة منه فتوجهها الذی فی الطبیعة تتعلق بالبدن و مدرک الجزئیات الزمانیة یکون مستبدلة غیر باقیة و توجهها الذی تلی العقل تکون ثابتة باقیة مستمرة و حال هاتین المرتبتین فی ذات الانسان کحال الحرکة المتوسطة و القطعیة المتجددة و بالجملة العالم العقلی محفوظ عن التغییر و الانقطاع و العالم الطبیعی متجدد کائن فاسد و النفس مترددة بین العالمین و لها وجه الی الطبیعة و وجه الی العقل فتوجهها الطبیعی تغییر و تغیر و تضمن و توجهها العقلی تحشر الی عالم العقل باذن الله و ... و یرجع الی الله تعالی و لنعم ما قیل شعر

آدمیزاده طرفه معجونی است — کز فرشته سرشته وز حیوان
گر رود سوی این شود پس از این — ور شود سوی آن شود به از آن

(الفرق بین المدح و الحمد و الشکر) اعلم ان المدح اعم من الحمد و الحمد اعم من الشکر اما بیان ان المدح اعم من الحمد فلان المدح یحصل للعاقل و لغیر العاقل الا تری انه کما یحسن مدح الرجل العاقل علی انواع

فضائله فكذلك قد يمدح اللؤلؤ لحسن شكله ولطافة خلقته ويمدح الياقوت على نهاية صفائه
وصقالته فيقال ما احسنه وما اصفاه واما الحمد فانه لا يحصل الا للفاعل المختار على ما يصدر منه
من الانعام والاحسان فثبت ان المدح اعم من الحمد واما بيان ان الحمد اعم من الشكر فلان الحمد عبارة
عن تعظيم الفاعل لاجل ما صدر عنه من الانعام سواء كان ذلك الانعام واصلا اليك او الى غيرك
واما الشكر فهو عبارة عن تعظيمه لاجل انعام وصل اليك وحصل عندك فثبت بما ذكرنا ان المدح
اعم من الحمد والحمد اعم من الشكر

(في اسامي الكعبة) (۱) كعبه اعلم ان هذا الاسم يدل على الاشراف والارتفاع وسمي الكعبة
كعبا لاشرافه وارتفاعه على الربع وسميت المرأة الناهدة الثديين كاعبا لارتفاع ثدييها فلما
كان هذا البيت اشرف بيوت الارض واقدمها زمانا واكثرها فضيلة سمي بهذا الاسم (۲) بيت العتيق
سمي بهذا الاسم لوجوه (الاول) العتيق هو القديم وقد بينا انه اقدم بيوت الارض بل عند بعضهم ان الله
خلقه قبل خلق الارض والسماء (الثاني) ان الله اعتقه من الغرق حيث رفعه الى السماء (الثالث)
من عتق الطائر اذا قوي في وكره فلما بلغ في القوة الى حيث ان كل من قصد تخريبه اهلكه الله
سمي عتيقا (الرابع) ان الله تعالى اعتقه من ان يكون ملكا لاحد من المخلوقين (الخامس) انه
عتيق بمعنى ان كل من زاره اعتقه الله من النار

بدانکه وجود هرچند [هرچه بود] عدم او ضروری بود او را ممتنع الوجود خوانند و هرچه وجود او ضروری باشد
آن را واجب الوجود خوانند و هرچه وجود و عدم او هیچیک ضروری نبود آن را ممکن الوجود گویند اکنون گوییم
هرچه موجود بود یا واجب الوجود است یا ممکن الوجود جهت آنکه هر وجود در وجود خود بغیری محتاج است یا نه اگر
در وجود خود بغیری محتاج نیست آن را واجب الوجود خوانند چنانکه حق سبحانه تعالی و اگر در وجود خود بغیری
محتاج است او را ممکن الوجود خوانند در اینجا اثبات واجب الوجود ظاهر شد چرا که ممکنات موجودند
و وجود ممکنات البته از غیری باشد و هر اینه این غیر منتهی میشود بر واجب الوجود دیگر آنکه تا واجب الوجود نباشد

ممکن الوجود را وجود ممکن نیست یعنی تا او حق محتاج الیه نباشد نتوان گفت که فلان چیز محتاج است بفلان
چیز پس واجب الوجود ثابت شد و ممکن الوجود در پا بودن وجودش اگر محتاج غیری نباشد آن را جوهر گویند
و اگر محتاج غیری باشد آن را عرض گویند بدانکه بقای وجود غیر وجود است جهت آنکه چون کسی را میبینیم
که تا ده سال بیشتر نمیماند و دیگری تا صد سال میماند هر دو در وجود مشترک کنند جهت آنکه در این حال بر هر دو
صادق است اما موجود و بقای وجود آن صد سال است و بقای وجود این ده ساله پس معلوم شد
که بقای وجود غیر وجود است پس ممکنات جوهر باشند یا عرض و جوهر پنج قسم است اگر جوهر محل جوهر دیگر است
محل را هیولی گویند و آن حال را صورت گویند اگر مرکب باشد از حال و محل آن را جسم خوانند
و اگر از این اقسام ثلثه آن را نباشد جوهر مفارق خوانند و جوهر مفارق اگر در اجسام متصرف باشد
تصرف پذیر آن را نفس خوانند و اگر نه آن را عقل خوانند و اگر در میان آن عقل و ذات حق تعالی واسطه نباشد
آن را عقل اول خوانند و عقل کل و اگر در زیر آن هیچ عقل نباشد آن را عقل فعال خوانند و اگر در طرفین او
عقل باشد آن را عقل متوسط گویند و نفس نیز خوانند و اگر در اجسام بسیط تصرف کند آن را نفس فلکی خوانند
و جسم یا بسیط باشد یا مرکب بسیط آن باشد که از عناصر اربعه مرکب نباشد و اگر از عناصر مرکب باشد
آن را مرکب خوانند و جسم بسیط یا علوی باشد یا سفلی علوی همچون افلاک و سفلی چون عناصر و علوی یا منیر
باشد یا نباشد اگر منیر باشد کواکب گویند و اگر نباشد افلاک نامند و نفس اگر در اجسام مرکب
متصرف شود و آن جسم را نشو و نما نباشد آن جسم را معادن گویند چون زر و نقره و لعل و فیروزه
و اگر نشو و نما باشد و حس و حرکت نباشد آن را نبات خوانند مثل درختان و گیاه و اگر حس و حرکت
باشد و نطق نباشد آن جسم را حیوان خوانند و اگر نطق باشد آن را انسان خوانند در جماد نفس طبیعی
غالب است و در نبات نباتی و در حیوان حیوانی و در انسان انسانی و با این همه نفسها نفس فلکی و عرض
نیز نه قسم است و جوهر را با نه عرض جمع کنیم ده چیز باشد یا جوهر و نه عرض و این مجموع را مقولات عشره
و این مجموع را این بیت شامل است شعر (گر مقولات از تو میپرسد کسی ای شیر دل)

بگوید امال همچون جان ملک (جوهر است و کم و کیف است و مضاف است و متی) (یا بنوع دیگر) ملک و بقعه است و بقعه) و این بیت دیگر مثال چند چیز است شعر (مرد دراز دو نیکو دهد
بشهر هرورز) (برخاسته بتشبیه و زیفه خویش پرورز) و در هر مقام از اجزای اعراض نیز مقصد ارکان است
پس جوهر پنج قسم باشد عقل نفس هیولی جسم و صورت، و جسم بسیط باشد یا مرکب جسم مرکب
چون معادن و نباتات و حیوان و انسان جسم بسیط چون افلاک و عناصر اربعه و این جمله
مجموع اربع است

اول زنگ کاینات عقل و جان است / آنگه پس از آن نه فلک گردان است
زین جمله چو بگذری چهار ارکان است / پس معدن و پس نبات و پس حیوان است

دیگر بدانکه در مراتب مرکبات در میان معدن و نبات مرتبط شده است که آنرا مرجان گویند یعنی بسد که
صلابت همچون سنگ است ولیکن از دریا بر آید همچون نبات و چون خشک شد سخت میگردد همچون
سنگ و متوسط میان حیوان و نبات درخت خرما است که چند خاصیت حیوان دارد یعنی چنانکه در میان
ذکور و مؤنث و حیوان را تا مذکر نباشد و با مؤنث تزویج نکند بار نمیدهد درخت خرما را نیز تا گشن ندهند
بار ندهد و دیگر آنکه حیوانات را چون سر ببرند هلاک شوند درخت خرما را نیز چون سر ببرند خشک شود که
بمنزله هلاک است دیگر آنکه تخم خرما را اگر آب بهر شب فرا گیرد میمیرد مانند انسان که در آب غرقه میشود و متوسط
میان حیوان و انسان بسیار است اما آنچه ظاهر تر است کپی است یعنی بوزینه و همه عضو او مانند آدم است
و این متوسطات برای آنند که هر یک بدایت مرتبه اعلای خود دهند و نهایت سفلی را تا سلسله موجودات
و مراتب ایشان مرتب باشد پس بدانکه چون کواکب بامر حق تعالی مرکب گردید و عناصر اربعه حاصل گردید
و چون عناصر را در هم سرشتند معادن پیدا شد آنگاه نبات پیدا شد و نبات چون غذای
حیوان شد ایشان بدید آمدند
(سبب و علت مردن) اگر کسی بحث کند که فعل حکیم همه خیر است در مردن هیچ خیر نیست

گشن: در لغت عربی ... بار درخت خرما را گویند ... برد درخت ماده زدن است

(جواب)

(جواب) بدانکه مردن مردم چنان است که زادن طفل را از آنکه طفل چون در شکم مادر نه ماه شود
و در مشیمه او قوی و درست گردد اگر بیرون نیاید فساد در او باشد و صلاح وی در آن است که بیرون آید
از آنکه به بسیار درجه زمین و هوای نسیم و شعاع آفتاب و طعامهای خوش بهتر از شکم مادر و تنگی و ناخوشی
آن است که خون حیض باشد پس بیرون آمدن او خیر است و بودن او در آنجا فساد و پیچ ملالت و محقق گردید که
خروج طفل از شکم و از مشیمه تنگ و رحم مادر خیر او است و هیچ در بودن در آنجا تصور خیر و صلاح نیست
گوئیم همچنین است حال نفس مردم که خیر و راحت و پادشاهی او در مفارقت جسم است نه در اتصال
جسم که جسم او را چون دوزخ است و افلاک و نفس و عقل او را بهشت پس مردن در بهشت بهتر از
بودن در دوزخ و بدین برهان معلوم است که زادن تن مردن جان است و مردن تن زادن جان و
همچنانکه جنین در شکم مادر چون نه ماه برآید و بگذرد و بیرون آید و بخوردن و پوشیدن و شنیدن و
آمیختن و آموختن و سخن گفتن متمتع گردد جان انسان چون کامل شود و از تن مفارقت نماید به همه چشم
دیگر خویشتن بر هر جهان می بیند و نزدیک مادر و پدر خویش که نفس و عقل اند باز شود و از فیض باری تعالی
فائده گیرد پس مردن حکمت است و بدانکه نفس کودکان عاقلند بقوت نفس بالغان
عاقلند بفعل و نفس عاقلان عالمند بقوت و نفس عالمان حکیمند بقوت و نفس حکیمان حکیم اند
بفعل و نفس حکیمان که حکیمند بفعل ملک اند بقوت و از قوت بفعل آینده بمفارقت جسد کنند از آنکه
ملک در هیولی نشاید کردن پس عاقل را بچنین مقدمات معلوم شود که مردن تن زادن جان است و زادن
جان مردن تن است و زندگانی تن حبس جان است و این کفایت است از برای کسیکه قوه فهمیدن
داشته باشد و نعم ما قیل شعر

در جهانی که عقل و ایمان است / مردن جسم زادن جان است
تن فدا کن که در جهان سخن / جان شود زنده چون بمیرد تن

(مبداء انقلاب دولت روس و موسس آن)

(کورتشاکوف سرجیوس (ولادیمیر) رئیس فرقهٔ نهیلیست روس که در حقیقت مثل امپراطور بر آن فرقه فرمانروائی
داشت. دارو کیمیست، و پدرش اول تاجر بلور و نخستین سرمایه دار متمول روس و تمام معادن نفت روس
تعلق به پدران و خانوادهٔ او داشت، و از مال ارثیهٔ پدری پنجاه هزار ملیون روبل (منات) پول نقد در بانک
انگلیس داشت که برای تصفیهٔ آزادی ملت عظیم روس و اجرای این همت بلند و نیز بهترین مقصد از جهت به تمام آن
مبلغ را صرف بلوای انقلاب روس نمود تا آزادی آن ملت را از امپراطور (نیکلای دوم) و دولت روس گرفت و آن
دولت مستبده را که از آن زمان فعال مایشاء و مالک الرقاب مطلق رعیت مملکت بود منقرض و دولت مقننه و
قانون نمود و مجلس پارلمنت که موسوم بمجلس (دوما) بود برقرار شد. و در این انقلاب و دولت روس
از بعد از شکست دولت روس از جنگ ژاپون و از دست رفتن (پرت آرتور) بوده در همان روز صبح
خبر فتح پرت آرتور بدست قشون ژاپون ملت روس عموما بلوا را برپا کردند و آن قتل بلوی و شورش را
روز (ولادیمیر) نامیده و مقارن همان روز هم گراند دک ولادیمیر عموی امپراطور کشته شد. بعد
(دکتر خلیل بیک در طی مصاحبهٔ ماشاء الله تقریرات او را مشروحا بعربی نوشته و کتابی باسم (ارد کوی
و بلوای روس) نگارش و طبع نموده است

(مسموم و شهید شدن مالک اشتر نخعی رحمة الله علیه در راه مصر بسم نافع نام غلام عثمان)

در سال سی و هشتم ۳۸ هجری که تقریبا آغاز سال سیم خلافت حضرت شاه ولایت امیرالمؤمنین علیه الصلوة والسلام بود
مالک اشتر نخعی رحمة الله علیه را بحکومت و امارت مملکت مصر منصوب و مأمور و دستور العمل وافی در امر ولایت و
حکومت شفاها و کتبا باو القاء فرمود (عهدنامهٔ حضرت امیرالمؤمنین برای حکومت مالک اشتر معروف و برای
سلاطین و امرای جهان تا انقراض عالم در امر امارت و جهانداری و رعیت پروری بهترین دستوری است که مکرر از انگلیسی
بفارسی ترجمه و بطبع رسیده است) مالک اشتر در راه مصر بشهر قلزم رسید (که دریای قلزم بمناسبت اسم شهر
مزبور در کنار آن واقع است بدریای قلزم موسوم و معروف گردیده است) نافع نام غلام عثمان ملعون که خود را بغلام

عمر بن خطاب معرفی نموده و در خدمت اشتر مستخدم و بحسن خدمت و اظهار صداقت و امانت در حضرت وی
تقرب و مقامی بکمال یافته بود اشتر را بتمیره در شربت عسل آمیخته بود مسموم نموده و در همان شب که شربت
مسموم را باشتر نوشانید فورا از آنجا فرار و متواری گشت و مالک اشتر بهمان سم شهید شد و چون این خبر وحشت اثر
در شام بمعاویه علیه الهاویه رسید شاد گشته بمیان جماعت اهل شام آمد و گفت ای مردم هر آینه علی بن ابیطالب را
دو دست بود یکی از این دو یار او بود عمار یاسر که در صفین مقتول گشت و آن دیگر مالک اشتر که خبر کشته شدن او
امروز برسید و شرح ما وقع را برای ایشان حکایت کرده و گفت همانا بدانید خدا را از عسل نیز لشکرها است

(علت عمدهٔ قتل عثمان خلیفهٔ سوم علیه ما علیه)

عبدالله بن سعد بن ابی سرح نام شخصی است که حضرت نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بروز فتح مکه خون او را
هدر فرموده و در آن روز او کشته نشد. این همان است که عثمان بن عفان خلیفهٔ سوم در زمان خلافت
خود او را والی مصر کرده بود (او از بنی امیه و برادر رضاعی عثمان نیز بوده است) و مردم مصر از ستمکاری و سلوک او
بستوه آمده شکایت او نزد عثمان بردند و او بر حسب خواهش و مسألت آنها او را از ولایت مصر عزل و در
حسب ظاهر محمد ابی بکر را بولایت منصوب و مکتوب و فرمانی بدست او داده با اهالی مصر روانه داشت و از
پس آنها خدعه نموده مکتوبی دیگر بعبدالله بن ابی سرح نوشت بمضمون (اذا جائک الوالی فاقتلوه و من
معه) و با رسولی مخصوص که غلام خود عثمان و بر شتر وی سوار بود خفیة بجانب مصر گسیل داشت در بین راه
محمد ابی بکر غلام و شتر او را دیدند خارج و در راه جاده منفردا بسرعت طی طریق میکند بد و سوء ظن برده و او را
گرفته کاوش کردند و مکتوب عثمان را که باختلاف روایات در جوف مطهره (مطهره) خشک یا جامه یا
عصایش پنهان کرده بود بدست آورده بمضمون آن واقف و مطلع و با خشم تمام نزد عثمان معاودت و
او را از این مکر و خدعت مورد عتاب و خطاب نموده چون عذر و جوابی مقرون بصدق و صواب
نداشت وی را بطوریکه شرح آن در تواریخ و اخبار مشهور و مسطور است کشتند و بعضی گویند چون منشی و کاتب عثمان
مروان بن حکم اموی ملعون بود این خدعت و حیلت او در مکتوب نمود (بعضی گویند عثمان بهمین عبارت

اِملاء کرده بود که (اذا اتاکَ ابوالی فاقبلوهُ و مَن مَعَه) یعنی چون محمد ابی بکر والی جدید با همراهان وارد مصر
شدند آنها را بپذیرید و تکریم کنید (مروان بجای فاقبلوه فاقتلوه) و با یک نقطه نوشته. پس از آنکه عثمان مکتوب را
قرائت و بخاتم خود مختوم نمود مروان مکتوب را گرفته بجای یک نقطه باء که بایستی در زیر فاقبلوه بگذارد دو نقطه تاء
در فوق آن گذاشت که افاده معنی قتل نموده فاقتلوه خوانده شود و بدست رسول و قاصد سپرده با
توصیه و تعلیمات در خفاء و استتار آن وی را روانه داشت

(وجه تسمیه خطبه مبارکه شقشقیه حضرت امیرالمؤمنین ع)

گویند چون حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام خطبه شقشقیه را با بیانات نغز خود (و لالفیتم دنیاکم هذه ازهد عندی
من عفطة عنز) در آن حین مردی از اهل سواد برخاست و مکتوبی بآن حضرت داد و علی علیه السلام بمطالعت
آن مشغول شد و چون از مطالعت آن فراغت یافت ابن عباس برخاست و عرض کرد یا امیرالمؤمنین (لو اطردت
مقالتک من حیث افضیت) یعنی چه نیکو بود اگر سخن را اطراد میدادی و پیوسته میکردی از آنجا که قطع کردی
(فقال هیهات یابن عباس تلک شقشقة هدرت ثم قرّت) فرمود ای پسر عباس مقصود مفقود شد و این کلمات
مانند شقشقه شتر بود که هنگام هیجان نفس از دهان بیرون آورد و باز در جای خود قرار گیرد و از اینجهت که
این خطبه و این کلمات شریفه بخطبه شقشقیه معروف گشت
(شقشقه) بالکسر ریه مانندیست که شتر وقت بانگ و مستی از دهان بیرون آورد و باز بجای خود برگردد

حادثه مشرف بهلاک و فرج بعد از شدت

در اوایل عمر و اوان طفولیت که هنوز متاعب و مصائب جهان ندیده و سرد و گرم ایام نچشیده و از اراجیر
عمرم فزون از یازده نگذشته بود با اولیا و ارحام و اقارب و اقوام خویش که جمعیت نفر کما بیش بودیم سفر که
مصداق (السفر قطعة من السقر) بود از مسقط الرأس کاشان بزیارت اعتاب عالیات عراق عرب تا
و مشرف شدیم (هوای کعبه مگر عذر رهروان خواهد) (که جان تشنه دلان سوخت در بیابانش) و از
من آنچه در این سفر و موارد خوف و خطر تحمل رنج و عذاب مینمودند شادمان و امیدوار بگنج ثواب (افضل الاعمال

احمزها

احمزها) بودند و با شوق خاطر و رجاء وافر راه می پیمودند تا (برنج زحمت شد چه مقصد بس بزرگ) طی آن
راههای صعب السلوک و دور بآن مرکب و دستور باز همان مصداق فرمایش آلهی بوده (لم تکونوا بالغیه
الا بشق الانفس) بار در آن سال اتفاقاً زمستان عراق عرب هم بر خلاف عادت در غایت سردی بوده
بوده بنحوی که در هر جا بود از شهر و دشت همه شب منجمد میگشت و در فصل زمستان
مردم عرب اظهار تعجب میکردند در آن شدت فصل زمستان که جز نقلوب آن چیزی مطلوب نبود
در یک مرتبه زیارت مبعث از راه آب عازم تشرف بنجف اشرف شدیم چون در آن فصل از راه
خطر دزدان و راهزنان عرب غیره محقق بود و لیالی سهمی بدین جهت اختیار عامه زوار مسافرت از راه
اقل خوف و خطر و احتمال قتل و سرقت حال نزدیکتر و نسبه از حیث شط فرات و در آن صفحه دشت نه بحر
بسیط و پهناور که لجه زرف در خطر نظر آمد خفت بودیم و با شرکت جمعی دیگر از زوار بیگانه و بیگانه عده ای
از هفتاد تن بودیم در کشتی بحری کوچک یا سفینه کوچک باسم طراده موسوم و معروف است جای گرفته و متوکلاً علی الله سفینه
نوح را که در حرز و حمایت (بسم الله مجریها و مرسیها ان ربی لغفور رحیم) بود بخاطر آورده مطمئن
شدیم غافل از اینکه این مرکب بحری بر خلاف کشتی نوح است و مقدمه ازهاق روح کما (من تخلف عنها نجی و
من رکب فیها هلک) مسافت را طی طریق کرده و تمام اختیار متصدی و فرار از ورطه خوف و خطر از دست راکبین
بدر برد کم کم طراده بسنگ سیر و بسنگینی نهاد و در ساحت و قطع مسافت سست گرفت در میان طراده
چابان عرب ناخدای از خشنداد که خبر زرشته افتاد که طراده مکسور عیب از حرکت باز داشته و در
قیر گداخته بموضعی که آب رخنه و تراوش بطراده مینمود در کشید و گفتند رفع علت شد غافل از اینکه این
بود محض علاج آنی و حالی دیگر نداشت زر بر زبر ریش پیوند نگیرد و چوب و تخته پوسیده قرار اصلاح
نپذیرد بالجمله طراده را براه انداختند ولی در حرکت بطیء بود و بسنگینی دریانوردی مینمود برخی تا از
بدین طریق تا بشام کشید و خورشید گیتی فروز رخ در پرده ظلام ما جمعی از راکبین قرین اندیشه و بیم
قضای حق را رضا و تسلیم چنانکه گفته اند (در کف شیر نر خونخواره ئی) (غیر تسلیم و رضا کو چاره ئی)

اما مردد بین موت و حیات بلکه آئِسًا مِنَ الحَیٰوةِ وَ عازِمًا عَلَی المَوتِ چون زورق زرین فلک سیار
خورشید بمغرب رسید در این آب باید برگشت طرّاده چه گفت شب خطرها خطرناک است طرّاده را بکنار
کشید لنگر انداخت ما هم آن حال را غنیمت شمرده بصحرا پیاده شدیم ولی خطر خشکی زیاده از آب بود چه دزدان بری
که دیوانه هستند بصورت بشر و سیرت شیطان از انواع شر رباینده مال و جان آدمیان از آن بیابانها
پراکنده و فراوان شدند باری شب را در آن بیابان با [illegible] خوف و بیم بسر بردیم بسختی و قلت پوشش خستگی چون
مردگان افتاده [illegible] همه را با مختصر متاع و زاد سفر که همراه داشتیم از بیم دستبرد دزدان [illegible]
که مستور در گور زنده در زیر علف برنج پنهان کرده دلی از زندگی و حیات در آن شب نبود چه [illegible]
مزرع برنج و [illegible] از علف برنج انباشته بود باجمله دیگر روز که خورشید خاوری عارض زرد و پژمرده [illegible]
از غایت [illegible] بهیچ [illegible] رسید [illegible] خدای خدا شناس بسا از سفر دریا [illegible]
مرگ و داعی موت خبر کرد که هنگام رحیل است ما همه [illegible] بکشتی هلاک در آمدیم و لنگر کشتی کشیدند کم کم
از کف کشتیبانان [illegible] گذاشت [illegible] گرداب دریا گشت و تدبیر ناخدا
در مقابل تقدیر خدا تأثیری نکرد با (اگر ناخدا جامه بر تن درد) (خدا کشتی آنجا که خواهد برد) کم کم
باران از هوا [illegible] باریدن گرفت مقدمهٔ طوفان نوح که (حَتّٰی اِذا جاءَ اَمرُنا وَ فارَ التَّنّورُ) بظهور
رسید زمانی نگذشت که طرّاده از بارش هوا و ریزش آب دریا [illegible] آب شد سکان کشتی که بمنزله
مهار است نیز شکست و زمام اختیار یکباره از دست ملاح بدر رفت [illegible] مقصد منحرف و بوزیدن
بادهای مختلف بهر طرف سرگردان که گفتی در سطح دریا خس است یا در جو هوا [illegible] دکل کشتی نیز
شکسته و [illegible] قسمتی از آن بطنابهای دکل بسته بود پاره گشته [illegible] در آب افتاده و نزدیک بود که
طرّاده از آن سوی واژگون گردد در آن حال طنابها را بریدند و شراع نیمه پاره را دریدند کشتی [illegible] بدست باد
متحرک بی اراده کشتیبان بود کم کم تقدیر [illegible] سنگ [illegible] راه [illegible] کالحجار فی الوحل [illegible]
نشست در حالی که از هیچ سو اثری از ساحل پدید نیست و از وزش باد پیوسته امواج دریا بطرّاده فرو میریزد

دور از منجمد میگردد تا گزیر طرّاده [illegible] و مسافرین [illegible] و مجبور کرده در آن
سرمای سخت برهنه گشته در آب [illegible] طرّاده [illegible] کرده طرّاده را از گل برهانند این جمع
بدبخت طرّاده را [illegible] محو شدن آب و تمام محمول آن از متاع [illegible] خیسیده و
غرق آب [illegible] مجبور شدند [illegible] برهانند [illegible] پنجاه نفر [illegible]
برهنه [illegible] طرّاده [illegible] وقت [illegible] از گل [illegible] شده ولی [illegible]
و در کار [illegible] گمان [illegible] پیاده [illegible] هلاک گردیدند [illegible] طی کرده [illegible]
نگذشت چند [illegible] این کار [illegible] تجدید [illegible] کشتی [illegible] نخلها کم عمق آب [illegible]
بجائی رسید که عمق آب [illegible] باد و کشتی [illegible] مملو از آب بگرداب هلاک و در ورطه غرق [illegible]
بجزئی جنبشی [illegible] در آب فرو رفته که این شعر [illegible] وصف حال آن سفینه گفته (ما کشتی [illegible]
هم بلا بدان نزدیک) (در چنین [illegible] کشتی نوح [illegible]) هر طرف [illegible]
چندانکه بصره [illegible] از چهار جهت تا منتهای آفاق دریای متلاطم است و آب متراکم طرّاده [illegible]
مملو از آب در چهار [illegible] جهت انواع بلا [illegible] از ساحل نجات و سر منزل حیات
و در غمرات بحر مغمور از همه بدتر روز هم بپایان رسید آفتاب در حجاب [illegible] بغروب گردید
زنگی [illegible] شب [illegible] باختر [illegible] دندان نمودن است بالفرض اگر کشتی اما هم غرق نشود و [illegible]
بدان حال احتضار بپاید چون شب در آید و پرده ظلام جهان را فرا گیرد با این حال در بیابان آب
چه توان کرد گویا لسان الغیب خواجه حافظ علیه الرحمه حال آن روز ما را بتصور آورده که این شعر را گفته است
(شب تاریک و بیم موج و گردابی چنین هایل) (کجا دانند حال ما سبکباران ساحلها)
باری در آن حال که تصور نجات خیال محال و رشته رجا از همه جا منقطع بود جز استغاثه بدرگاه
حق و توسل بکارساز مطلق هیچ مخلص و راه و هیچ ملجأ و پناهی دیگر متصور نبود همه یکبار از مرد و زن و کبیر و صغیر
و شقی و سعید [illegible] و عبید فریادها باستغاثه برآوردند اشکها چون سیلاب از دیدگان جاری [illegible]

عجز و نیاز بدرگاه حضرت باری گاه همه با الله میگفتند و گاه رو بارض غرق کرده و اعمال خود گفتند
عرضه میداشتند و این شرح و دعای ناطق آخر به بازوی زور تن تم چه شده ما را که چنگ گرگ اجل دراز و داع
زیادت عقبه خویش بدل با نهایت تکدر حلال [illegible] در این دم آخر بغرقاب ما پرسد در این حال گفت
هنگامه چون واقعه یوم القیامه در کشتی برپا گردیده همه در کار گریه و زاری و ضجه و بیقراری از اعمال گذشته
خویش توبه میکنند یا قبایح اعمال و [illegible] افعال عمر خویش را که تا آن حال در دل نهفته و با هیچکس نگفته بودند چون
(یوم تبلی السرائر) با صوت بلند بزبان آورده و از خداوند طلب مغفرت مینمودند و از غایت ترس و وحشت
متحیر تمام ایام مدت العمر را اندر یکبه با بجمیع [illegible] از نیل [illegible] اعمال برای استخلاص از آن
ورطه هلاکت در دریا گرفتند و با خدای خویش برای نجات از آن مهلکه عهد ها بستند گویا حال بعضی از
راکبین هم مصداق این آیت واقع بوده خدای تعالی فرموده (واذا رکبوا فی الفلک دعوا الله مخلصین له
الدین فلما نجیهم الی البر اذا هم یشرکون) باری کار طراده بجائی کشید که هر کس پیوسته از هر طرف آب
در آن میریخت و اینک در کار غرق شدن بوده ناگاه از طرف مشرق دریا کشتی کوکب سعد نجات
مبشر حیات دیده و بطور خارق العاده اثر صبح آفریده و از قرار [illegible] کشتی روح [illegible]
باریکه طراده قدری بمشرق حرکت میکرد گویا ساحل شرقی آن بما نزدیکتر میشد طراده ها در
در آمد که در آن ساحل لنگر انداخته کم کم عده از جنس بشر نیزه از دور چون جثه تیره مینمود بنظر در آمده
بسرعت و شتاب در کار ایاب و ذهاب بوده معلوم شد آواز استغاثه ما را شنیده و از حال ما
واقف گردیده در کار نجات ما هستند و ما چنان مشرف بغرق و هلاکیم که از آن میترسیم
(پیش از آنکه بکشد زهر تریاق آید) اما بلطف و عنایت الهی چون تقدیر بر خلاف آن رفته و حسن القضا
بقا و حیات ما را اقتضا داشت همه دیدها بسوی نگران که چگونه و بچه وسیله ما را در یابند که در این وقت
سرعتی فوق طبیعت چون جاذبه مغناطیسی و عرش بلقیس باید و چرخ چون برق خاطف و باد عاصف
شاید ما در این اندیشه که دیدیم یک طراده عظیم و یک قایق از میان آن مرکب بحری چون برق از خلال

بحار

سحاب جستن کرد جدا شده و بهمان سرعت برق و باد که بنظر رو برو مراد ما بود حرکت کرده بقدر طرفة العین
گذشت که تقریباً [illegible] سنگ راه را طی کرده مرفقی باد شتافته و برای تسکین و تسلیت خاطر ما پیوسته فریاد میکردند
که (یا زوار علی الشرف) (یا زوار [illegible]) طراده و قایق [illegible] (چنان رسیده که گوئی بر ده جان آمد) در فراد
غرق [illegible] ما را از دو جانب گرفته [illegible] ما را از صفحه [illegible] در برده سفاین خود وارد [illegible] چون ساحل [illegible]
[illegible] را در این [illegible] فرزاد [illegible] [illegible] در نجف تعاقب کثرت تنجدات [illegible] را ارکان
آورده [illegible] [illegible] در راه خدا [illegible] اعراب [illegible] ما را از [illegible] عشیره [illegible]
[illegible] بودند و در همان [illegible] مسکن [illegible] در رعایت گله گاو و گاومیش و گوسفند
همه شیعی مذهب [illegible] آن [illegible] باری [illegible] شیر و برنج (عاید مجود بذل الموجود)
مهمانی رضافت کرده و نهایت [illegible] [illegible] و با وضع بدویت و عدم بضاعت بقدر طوع
و قناعت داشتند که در از این احسان عظیم که ما را از غرق نجات داده بعد خدا
ما صرار و ابرام کردیم دیناری وجه بهیچ عنوان از ما نپذیرفتند و روز دیگر طراده صحیح و سالم بجانب
مارا حتی کوفه تقریباً [illegible] فرسنگ مسافت تا نجف شرف وارد رسانیدند

(احتجاج حضرت رضا علیه السلام با مامون در افضلیت جد آن حضرت [illegible])

روزی مامون الرشید خلیفه عباسی از حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام در مقام احتجاج سؤال کرد که
(ما الدلیل علی فضیلة جدک علی جدی) حضرت رضا فرمود بدلیل (انفسنا) در آیه مباهله مامون گفت
(لولا نسائنا) حضرت رضا فرمود (لولا ابنائنا) فسکت المامون یعنی مجاب و متقاعد شد مامون
باین جواب
بیان مطلب چنان است خدای تعالی در قرآن مجید در امر مباهله با نصارای نجران بپیغمبر اکرم ص [illegible]
فمن حاجک فیه من بعد ما جاءک من العلم فقل تعالوا ندع ابنائنا و ابنائکم
و نسائنا و نسائکم و انفسنا و انفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله علی الکاذبین

چون محقق است که در موقع مباهله با نصارای نجران جز حضرت پیغمبر و علی امیرالمؤمنین و فاطمه و حسن
و حسین علیهم السلام کسی دیگر نبوده و حصر بخمسه طیبه بوده و در اینجا خدا و پیغمبر علی امیرالمؤمنین را بمنزله
نفس مبارک خود پیغمبر گرفته و چنین منزلت و مقامی برای عباس عم پیغمبر نبوده است پس بنابر این
علی امیرالمؤمنین که جد بزرگوار علی بن موسی الرضا است افضل از عباس عم پیغمبر که جد مأمون الرشید است
میشود. مأمون خواست این دلیل را رد نماید گفت (لو کان انفسنا) یعنی اگر انفس را که بصیغه جمع است در آیه
بر این میگیرید پیغمبر امیرالمؤمنین را بمنزله نفس مبارک خود و جان نفس خود گرفته است اگر لفظ نساءنا نبود این
دلیل و استدلال صحیح بوده ولی نساءنا هم بصیغه جمع آورده است و حال آنکه جز یکنفر صدیقه طاهره فاطمه
زهرا زنی دیگر نبوده است حضرت رضا علیه السلام این جواب را رد فرموده باینکلام که (لولا ابناءنا) یعنی
اگر لفظ ابناءنا نبود این جواب تو صحیح بود زیرا امیرالمؤمنین جزو نساء که نبوده جزو ابناء هم نبوده پس لابد
جزو انفس میشود پس ثابت شده بمنزله نفس مبارک پیغمبر بوده و این منزلت و مقام برای جد دیگر نبوده است
(در اینجا کلام بوجه دقیقی است در این احتجاج که همه کس زود ملتفت بلطف کلام نمیشود)

(تفسیر آیه مبارکه قرآن مجید)

روزی در مسجد جامع طهران مجلس تعزیت و ختم و فاتحه خوانی یکی از علمای اعلام منعقد و بنده (علیه رحمة الله و رضوانه) نیز در آنجا
حاضر و مشغول قرائت جزوه قرآن و جنب بنده نیز چند نفر از علماء معروف و بعضی عالم نماها بودند یکی از علماء و آقایان آمد و بعد از
که اسم ایشان را نمی نویسم در جنب بنده مشغول قرائت جزوه قرآن بود و این آیت را تلاوت میکرد (ما جعل الله من
بحیرة ولا سائبة ولا وصیلة ولا حام) رو بشیر را با بنده نموده سؤال کرد که اینها اسم بت است بنده از
سخن و سؤال ایشان متعجب گردیدم زیرا منتظر و متوقع بودم که ایشان بیشتر از این مربوط بقرآن و تفسیر آیات قرآن باشند جواب
و گفتم خیر اینها نام بت نیست و تفسیر آن تفصیل دارد که اینک نه فرصت و نه مجلس مقتضی بیان است بعد شرح و
تفسیر آیه مبارکه را نوشته برای ایشان فرستادم و تفسیر آن از قرار شرح ذیل است

قوله تعالی ما جعل الله من بحیرة ولا سائبة ولا وصیلة ولا حام ولکن الذین کفروا یفترون

علی الله الکذب و اکثرهم لا یعقلون)
و تفسیر آیه شریفه گفته شده است. چون در آیه شریفه ذکر حلال و حرام شده است در اینجا نیز فهم
برای فهمیدن آنچه را اهل جاهلیت اعتقاد داشته اند
اکنون بیان آیه شریفه بحیره مشتق است و بحیره ناقه است که در زمان جاهلیت در عرب چون پنج
شکم میزائید اگر پنجمی نر بود گوشتش را مردها میخوردند و اگر ماده بود گوش آن را شکافته و دیگر سوار آن نمیشدند و بکلی انتفاع از
آن نمیبردند هر کجا میرفت از آب و علف منع نمیشد که نباید سوار آن شوند و سائبه از سیب
الماء است یعنی در رفتن که آب جاری شود و ناقه را آزاد میکردند آزاد بوده هر جا میرفت
و دیگر سوار آن نمیشدند چون رسم و عقیده اهل جاهلیت این بود که هرگاه یکی از آنها مریض میشد نذر میکرد
که اگر از آن مرض شفا یابد میگفت اگر شفا یافتم این ناقه من سائبه است و پس از شفا یافتن آن ناقه مثل
بحیره میشد که دیگر منتفع از آن نمیگردیدند و بر پشت آن سوار نمیگردیدند آزاد داشته برای خود چرا میکرد
و وصیله بمعنی موصوله است که گویا وصل بغیر خود میشد و وصیله در گوسفند بوده و میش هرگاه
ماده میزائید بچه اش مال خودشان بود و چون نر میزائید آن را برای خدایانشان (یعنی بتها)
قرار میدادند و هرگاه نر و ماده توام میزائید میگفتند وصل برادرش شد پس نر را دیگر برای خدایانشان
ذبح نمیکردند و بحال خود وامیگذاشتند و اما حام آن شتر نر بود و عادت در عرب جاهلیت چنین
بوده چون از صلب شتر نر ده بطن نتاج میگرفتند میگفتند حمی ظهره یعنی پشتش قرق شد پس دیگر
حمی برای او منظور دند
حاصل اینکه کفار افترا و دروغ بخدا می بستند و ادعا میکردند این اشیاء و این اعمال در رسوم از اوامر خدا است
این است که در این آیه مبارکه خداوند میفرماید این چیزها را خدا قرار نداده است و لیکن آن کسانیکه کافر
شده اند افترا بخدا میزنند و اکثرشان عقل ندارند و حلال را از حرام نمیفهمند و چیزی نمیدانند بلکه تقلید کبار ما
و پیشینیان خود را مینمایند

خطابهٔ علمیه

سواد خطابه‌ای که این بنده (عصمت مجدالدوله) برای صبیهٔ خود (مجد ایران) که از شاگردان و محصلات مدرسهٔ حسنات است در حینی که عازم حرکت به مدرسه بود در ترتیب آن انشاء و تسوید نموده در موقع امتحان و جشن مدرسه از قرائت نماید

خطابه

شکر و سپاس بی‌حد خداوند جهان و دانای آشکار و نهان را که نخست انبیاء عظام و پیمبران عالی‌مقام را از برای ارشاد خویش برگزید و پس حکما و دانایان و علماء کبار را به تشریف شریف (العلماء ورثة الانبیاء) و به منزلت بلند و مقام ارجمند (علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل) بر سایر عباد شرف و برتری بخشید و این طبقهٔ عالیه را تالی و وارث انبیاء در رشد و ثانی ایشان در هدایت مستعد گردانید و گوهر گرانبهای علم و عرفان را که وسیلهٔ معرفت ذات اقدس ربوبیت و غایت مقصود از خلقت بود در جملهٔ آفریدگان از مجردات و مادیات ممتاز و بی‌انباز فرمود و بحکم (هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون) آنان را که در زمرهٔ آفرینش به حلیهٔ دانش و بینش متحلی و وجود خویش را زیب و آرایش داده از رستهٔ همسری و مقام برابری با سایر طبقات امم و خلق عالم به مزید عنایت خویش مخصوص و ممتاز و به موهبت برتری و سروری سرافراز داشت (فحمداً له ثم حمداً له) سپس و ستایش و شکر فراوان فریضهٔ ذمت ما بنات محصلات و شاگردان مدرسهٔ شریفهٔ حسنات است که از پرتو توجهات اولیای ملت و دولت قوی شوکت و لطف عنایت و دقت وزارت جلیلهٔ معارف و حسن پرورش و تربیت و مراقبات مادرانه و نتایج ملکات فاضلهٔ غیرت و همت و وطن‌پرستی و نوع‌پرستی و دانش‌پروری خانم رئیسهٔ معظمهٔ خویش اسباب تحصیل فنون و علوم و کتاب و کسب اخلاق و آداب و رسوم از هر جهت برای ما مهیا و آماده و به مراقبت یومیه و تشویقات دائمهٔ آن معظمه و سایر اولیای مدرسه از مدیره و ناظمه و معلمات و آموزگاران پیوسته با شوق تمام و اهتمام مالا کلام به وظایف تحصیل علم و دانش و هنر مشغولیم و با این اسباب مهیا و نعمت مهنا امیدواریم به فضل پروردگار چنانیم که روزگاری آید که با سرمایهٔ دانش و پیرایهٔ بینش به وطن و ابناء وطن عزیز خویش خدمتی نمایان نموده تا رفته رفته با انتشار نور علم و تربیت ظلمت جهل و نادانی

وذل

و ذلت جمود و ناتوانی از صفحهٔ این مملکت قدیم که قرن‌ها بسیار جایگاه سلاطین کبار مانند سیروس و داریوش کبیر و شاپور و اردشیر بوده و چشم و چراغ جهان و محسود تمام جهانیان بوده است زایل و زدوده گردد و بحکم (کما بدأکم تعودون) ابواب آمال و امانی گشاده و اسباب اقبال و کامرانی آماده و طراوت هر جانب اعاده نماید و دوشیزگان فهیم و سعادت فرماید. هنگام آن است که سیادت را از بام گردون فراز آرد و دولت دارا باید که دیار عدم بسپارد و ما دگر نه اخلاف او باید بر سایر ملل جهان سرافرازی و برتری و کامکاری و بهتری یابیم (و ما ذلک علی الله بعزیز) چه خود فرماید (ادعونی استجب لکم) و نیز فرماید (لیس للانسان الا ما سعی) در جای دیگر فرموده

(این دعوت برانگاه تهلیل) (آمین آمین کناد جبرئیل)

(ایضاً سواد خطابه و بیانیه‌ای برای دختر زادهٔ خود که از محصلات و شاگردان ممتاز مدرسهٔ تربیت البنات است تسوید نموده‌ام)

روز نوزدهم ۱۹ برج قوس این کمینه که یکی از شاگردان و محصلات قدیم مدرسهٔ تربیت البنات و دارای تصدیقنامهٔ رسمی از این مدرسه هستم در موقع کنفرانس بنات محترمات نیز حاضر بودم اگرچه در مسئله وضع لزوم تربیت نسوان و اهمیت آن بعضی خواهران محترمه‌ام در معنی سفته و آنچه گفتنی بوده گفته نکته فرو نگذاشته‌اند و این مطلب حقیقةً نه چنان واضح و ثابت و مبرهن است که محتاج به مزید شرح و بیان و دلیل و برهان باشد همینقدر عرضه میدارم مملکت ایران که قرنی چند است در علم و دانش و اخلاق و عادات و ثروت و سیادت و سیاست و دیانت و کلیهٔ مزایا و فضایل بشریه و هرگونه سعادات دنیویه و اخرویه سیر قهقرائی نموده و پیوسته راه تنزل و پستی پیموده تا امروز بدینگونه از هر حیث دچار فقر و تنگدستی گشته و در شرف آن است که به مغاک فنا و هلاک درافتند اگر تنگبختی و ادبار را از خود دور میخواهند و بنیانی محکم و شالودهٔ متین برقرار و ابدالدهر استوار بماند باید نسوان را که نخستین مهد پرورش و تربیت ابناء وطن عزیز هستند طرف اعتنا و توجه خاص قرار داده نیک تربیت نمایند

تا متخلق باخلاق حسنه و آراسته بطهارت ذیل و دیانت و عصمت گردند زیرا هیچ جای شک نیست
که اولین تربیت طفل در حجر مادر و دامان دایه است یعنی از آن دم که کودک با بوی مادر و دایه دمساز و در طینت او
آمیزش و پاک از شیمه رحم با عالم امکان میگذارد هر نقشی که در آن قلب ساده و دل پاک منعکس گردید منقش
چنان که برد ثابت میگردد که هرگز محو و زایل نگردد چنانکه شیخ سعدی فرماید (خوی بد در طبیعتی که نشست
نرود تا بوقت مرگ از دست) و حدیث شریف (کل مولود یولد علی الفطرة ثم ابواه یهودانه او ینصرانه او
یمجسانه) بهترین شاهد و برهان این عرض است
مگر شرط اشرف نفس و قدس ذات دیگر است و آن علو جاه و مقام نسب است یعنی این است که از صلب شامخ
و دیگر اینکه از رحم مطهر باشد چنانکه در زیارت ائمه طاهرین سلام الله علیهم اجمعین میگویید (اشهد انک کنت
فی الاصلاب الشامخة والارحام المطهرة) پس رحم مطهر را توام و هم کفو اصلاب شامخ گرفته اند در صورتی که
میتوان جنس زنان را در خلقت خیلی کمتر و پست تر از رجال دانست و امهات را خوار و مایه شر دانسته و از
شرف انسانیه و مزایای بشریه بی بهره گذاشت و آنها را امر ارادف با اماء و عبید پنداشت و آلات
و اسبابی از برای تعیش رجال و دفع شهوات نفسانی و رفع حوائج زندگانی آنها گفت حاش و کلا این سخن
از حقیقت دور است و مرادف با قول زور (واجتنبوا قول الزور) همانا هر که چنین سخنی گوید در راه
راه ضلالت است دار فرط جهالت و بلاشبهه خود هم از مزایای بشریه و فضائل انسانیه بی بهره است
و هرگز شخص عالم ضمیر و عاقل بصیر که دارای مدارک سالم صحیح باشد چنین نسبتی بجنس نسوان ندهد و چنین
سخن سخیف نگوید مگر اراذل ناس و جهال بی تمیز که با خود تصور میکنند خودشان به تربیت این عهد
تمدن آراسته و از خرافات و عقاید عهد توحش پیراسته گشته اند
باز بر سر مطلب رویم شیخ سعدی علیه الرحمه چه خوش فرموده (و حسن نبات الارض من کرم البذر) پس معلوم است
که تا تخم نیک نباشد گیاه خوب نروید اما شرط دیگر هم در پروردن دارد و امید نبات خوب نتوان
داشت یعنی اگر ریحان و خوبی نبات از بذر کریم بود در تنها به تابش آفتاب و بارش سحاب بهره داشته

گشته تربیت یافته و بحد کمال رسیدی پس باید در شوره زار هم از جهان بذر گل و نبات بروید و
خاصیت از جمند و حال آنکه با همه این شرایط و اسباب از شوره زار جز خس و خار نروید چنانکه شیخ سعدی
زیور شعر (باران که در لطافت طبعش خلاف نیست در باغ لاله روید و در شوره زار خس) پس از
الیه از جماد و نبات و حیوان گذشته که از تربیت آفتاب و سحاب و غیره قابلیت مولد و منبت
و پاکی و استعداد دهد و مهم شرط اعظم و با تربیت در جهان انسان لازم است
دانی خوبی و بدی صفت و قابلیت نهد در آنش یعنی حسن و قبح افعال و اعمال و اخلاق و عادات مادر
و مرضعه در نیکی و بدی اخلاق و عادات طفل اثری غریب در خلقت تمام دارد چنانکه حکایت کنیم از مرحوم ملا محمد
باقر مجلسی اعلی الله مقامه در زمان طفولیت در کودکیش هفت ساله بوده روزی از قضا با پدرش مرحوم ملا محمد تقی
مجلسی از معبری عبور مینموده سقائی مشک آبی بر دوش از پهلوی ایشان میگذرد مرحوم ملا محمد باقر چوب کوچکی در
دست داشته با قصد شرارت و باحوت بمشک آب سقا فرو میبرد و آب از شکاف جاری میگردد مرحوم ملا
محمد تقی از این عمل آزرده خاطر و خشمناک بخانه میرود و از زوجه خویش والده ملا محمد باقر سؤال میکند که مادر
زمان حمل این طفل چه عملی از تو سر زده که امروز این طفل مرتکب چنین عمل شنیع و قبیح گردیده است
عمل زشتی از خود در مدت حمل و ارضاع او هیچ بخاطر ندارد جز اینکه گفت در زمان حمل روزی در خانه
از دوستان مهمان بودم و باصطلاح زنان ویار داشتم در طاقچه تنها رفتم در آنجا اناری دیدم بی حضور
صاحبخانه آن انار را اندکی فشرده سوزنی بآن زدم و از روزن سوزن کمی از آب آن مکیدم مرحوم
رحمة الله علیه گفت این نیست مگر نتیجه همان عمل اگر تو آن روز سوزن بآن انار نمیزدی امروز این طفل
سقا نمیزد بالجمله اگر از زنهای بزرگ دنیا در قرون اولی مانند (سمیرامیس) ملکه بابل و مثال او
و اعمال او در روزگار سلطنتش که کمتر از سلاطین و رجال دنیا نبوده نخواهیم ذکری نمائیم در اینجا
و نیز زنان بزرگ قرون وسطی یعنی از ضد اسلام بعد که در حوزه اسلام بعرصه وجود آمده
انها حضرت سیدة نساء عالمین است که برهمه رجال عالم سروری و برتری داشته چنانکه شاعر گوید

(و لو کان النساء کمثل من ذکرنا) (لفضلت النساء علی الرجال) مهد تقدیس و مطلع قمری پاینده دختر خوشنود …
نموده اند و با شرف یازده گوهر رخشان بعنوان آیه النقباء سلام الله علیهم اجمعین که نظیر آن انوار را
در ادوار تاریخ در عالم خاک مثل … حقیقه … در نظر دارد در ذیل این مقالات
نوعی از سوء ادب است

غرض و مقصد از این شرح آنکه تربیت نسوان از اهم امور و جامع لوازم زندگانی بشریت و زنان
متخلق باخلاق حمیده و صفات پسندیده و آراسته به پیرایه عصمت و عفت و به زیور علم
و دانش و اسرار متعالی بلند و … داده است … چنانکه فردوسی
علیه الرحمه فرموده شعر (زن نیک فرمان بر پارسا) (کند مرد درویش را پادشا)

(نفثة المصدور)

که این بنده علیحده محضر آقایان اعضاء محترم شورای عالی معارف نوشته است

در خصوص درس عربی در مدارس که از روی تحقیق اهمیت آن برای ما ایرانی ها مثل لغت فارسی است و باید ضمیمه
پروگرام مدارس شود نخست اختلاف در این بود که آیا ضمیمه پروگرام سال چهارم شود (چنانکه رای
و عقیده اولیه این بنده بود و حضرت وزارت هم رای و پیشنهاد این بنده را در پروگرام چهارساله ابتدائی
قبول و هم رای با بنده شده بودند) یا سال پنجم و بالاخره اکثریت هیئت شورای عالی معارف رای سال پنجم داده
و آنهم برحسب رای بعضی در این سال فقط درس نصاب را کافی دانسته شد اما بعضی از آقایان علما
اعضای محترم مجلس که در خصوص درس عربی در مقام اهتمام بودند هم عقیده با بنده بودند چیزی که بود در خارج
مجلس اظهار نموده شده بنابراین مسئله عربیت را ساده شمرده باید در مجلس تجدید عنوان کنم تا با مساعی ما درس
عربی یک ترتیب کافی مفید قرار گیرد اگرچه در مجلس بنده غالباً خود را بین … می بینند نیز از یک طرف اگر
رائی را مخالف و متباین با عقیده خود ببینند حتی المقدور حرفش را نزده با صاحب آن رای از در مباحثه و
مجادله و نقض و ابرام در نیامده و از این رو غالباً بسکوت میگذرانند اما از طرف دیگر تصور اینکه نقدا

ادبا

ادبا و علما و غیره و فوق نتایج آن است حیث دو قرن است انگلیسها ساعات درس … روز … خفی
آنها باو گمان و … بطن عزیز آقایان عشیره متولد و در امتیازات هم مجلس شده اند و هست ضرر …
سکوت موقعیت را باعث … از دیگران … در آن … بنده ام که تقصیر در تکالیف بود …
و تمام … در اساس تحصیلات آنها شود هم زحمات … خود هم … دگر … تقصیر
خلقتم و ضرر از برای عیب چه شده گویا هست … پس … بدین لحاظ اگر از اظهار رای و عقیده …
صرفنظر … در جلسه هفتم در خصوص درس عربی بحث … در قضیه بعض از آقایان …
اظهار … دست خود را چنین نموده … خوب و مفید ولی چندان برای …
و کافی … دقیق … از آن حاصل نشود بلکه آنچه از بدایت باید بکند در مختصر ساده صرف و نحو را مقصود
عمده صرف است ترتیب و تالیف شود که … بوده و از سال پنجم شروع بدان
ضمناً هم روزی یا هفته چند شعر عربی با ترتیب صحیح حفظ کنند … فواید و نتایج حسنه این ترتیب را در جای خود
بیان و به تصراحت بیکفایت شرح نمودم … شاید من بنده در مقدمات عربیه و فنون ادبیه
در وضع و ترتیب تحصیل آن برحسب تجارب یکعمر خبرتم کمتر از بعض دیگر نباشد و یکی دو نفر از هم عقیده گان بنده
هم مصدق و مؤید قول بنده گردیدند اما بعض دیگر بحجت قاطع و برهان ساطع بلکه برحسب نظریات شخصی
مخالف این رای و منکر این ترتیب در هم خواستند قول بنده را بجواب فلسفی رد نموده چنین اظهار داشتند
امروز مردم مملکت نفرت از زبان عربی و لغت عرب دارند و بعلاوه هیچ فایده هم ندارد بجهت اینکه زبان
علمی نیست پس نباید چندان اعتنائی بدان نمود و در راه تحصیل آن رنج برد و زحمت کشید بلکه
همینقدر معنی آن کلمات و لغات که در میان ما … مالازم و در کار و مرکب با لغت و مصطلح در لسان
ما شده است آموختن کافی است و اگر بنا شود تحصیل زبان عربی کنند پس باید تورات زبان فرانسه و انگلیس و غیره را
هم تحصیل نمایند و بعضی از آقایان هم متفق در این رای شدند و تقریباً چنین استنباط و استفاده گردید
که مقدمات عربیه را امروز یک چیز لغو و مصنوع و وقت محض و مستبدانه میدانند باخود گفتم یا للعجب حالا

گذشته از اینکه اکنون هم در مقابل نصرانیه اروپا و پاسخ شبهات آنها نیز محتاج باین زبان هستیم و هنوز در هر ایالتی از ممالک شرقیه
خودشان عده‌ای از علماء و معلمین اعراب را نیز حاضر کرده‌اند که زبان عربی و لغات عربیه را با اسلوب جدید در مدارس
هند تعلیم دهند و تمام کتب عربیه و دینیه ما را با اهتمام زیاد بطبع رسانیده‌اند که به آنها علیم باشند
آنها از هر جهت که تصور شود در تحقیقات دقیقه که آنها محتاج هستند باین لغت عرب از نظر احتیاج
داریم مدارس … بنابراین نصاری از عرب بیروت در فصیح فصحای این عصر و اهل حسب تصنیفات … که
هر کس تصنیفات و تألیفات عرب آنها را ببیند در فهم فصاحت و بلاغت و دانش و سعه افکار و تعمق اندیشه
در مراتب ادبیه و در رشاقت بیانات آنها چه درجه هست (چنانکه خود بنده در قرب سی سال قبل رساله
از آنها را از قبیل رساله (استماع شرب سیگارات) و رساله (لا تسرقوا) و غیره و غیره بر حسب خواهش نشر
و … موقوف … که موجب حسرت و تشکر و تحسین آنها گردید و خود ایشان مبلغی مخارج بنام خود
بطبع و نشر رسانیدند) اینها را کنار بگذاریم و اقلاً قدری از روی غور و تحقیق نه تشبث و تقلید مستقر
بلغت عرب نظر کنیم و از روی انصاف که پایه آن بر روی عقیدت دینی است احتیاجات خود را بدان
بسنجیم لغت و لسانی که از هزار و سیصد و اند سال قبل تا کنون زبان مذهبی و دینی و عبادات و لغت کتاب
آسمانی ما است و احکام شرعیه و کتب فقهیه و علمیه ما اکثر باین لغت … در زبان بسته … امروز ما چنان مرتبط با
این لغت است که تجزیه و ترک و نسخ آن یکباره بسی صعب و مشکل بلکه ممتنع و غیر ممکن است (مگر بلطف زمان)
و از همه اینها گذشته اهمیت دینی و مذهبی و عقیدتی لغت عرب و علوم عربیه از ابتدای ظهور اسلام …
من آشکار است که گمان ندارم بر احدی پوشیده باشد و در اهمیت آن عجالةً بهمین یک نکته قناعت کرده
میگویم قرآن مجید بعقیده تمام مسلمین معجزه باقیه حضرت سید المرسلین صلعم است یعنی چه چگونه
معجزه باقیه است یعنی فصاحت کلام و کتاب تحدی و اعجاز است و احدی را از فصحای عرب از صدر اسلام
تا کنون قدرت و داعیه اتیان بمثل آن نبوده و نیست (چنانکه مبلغ این کتاب و کلام معجز نظام صلی الله
علیه و آله و سلم بدین آیه مبارک از جانب رب العزة با کمال جرأت و قدرت در میان جمیع مشرکان

… فرموده است (قُل لَئِنِ اجتَمَعَتِ الإِنسُ وَالجِنُّ عَلَى أَن يَأتُوا بِمِثلِ هَذَا القُرآنِ لَا يَأتُونَ بِمِثلِهِ وَلَو
كَانَ بَعضُهُم لِبَعضٍ ظَهِيرًا) و از آن هم که از روی جهد و جد در تمام … عرب بر آمده پای جسارت بدین میدان
آخر معارضات خود را ریخته و آنچه با اذعان و انفعال از میدان دعوی گریخته‌اند و این کلام معجز نظام تا امروز
باقی و پاینده و چون مهر درخشان … در تابنده است حال چگونه میتوان … از معجزه قرآن
… و از کلام مفتاح این باب مغلق را گشود همانا از مسئله علوم عربیه و فنون ادبیه نحو و صرف و اشتقاق
و معانی و بیان و بدیع و کلام و تفسیر و غیره حالا انصاف دهید بر فرض اگر این باب بسته شود و علوم عربیت
از میانه فرقه اسلام یکباره متروک و منسوخ گردد از کجا حقیقت این دین و حقیقت این کتاب مبین که
معجزه باقیه است معلوم خواهد شد … کار رسیده که مفسرین … مسلمانی ساده صادق
و لکن عاری از علم دین … از حقایق و دقایق فصاحت و بلاغت قرآن مبین و تفسیر و تأویل آیات و احکام
محکمه و متشابهه آن در مقام احتجاج و دلائل بر … حقیقت دین و شریعت و کتاب دینی خود چه …
و بالفرض بعض … (مانند احتجاج با … آن طلبه برادر مسلمان) بر ضد خود اقامه کنند
آیا آن مسلمان در جواب چه خواهد گفت البته عاجز شده و بلکه به شبهه در حقیقت دین خود
افتاده و رفته رفته اساس دیانت سست و ارکان عقیدت متزلزل و بیت خالی گشته پس ترک این لغت و زبان
عرب خود را بشمردن آن خطا و خلاف است
هنوز نصاری و یهود کتاب مقدس خویش را که عبارت از توریة حالیه باشد و بطور قطع نیز توریة آن
کتاب آسمانی منزل بحضرت موسی کلیم علی نبینا و آله و علیه السلام نیست) محض مزید نشر
و ترویج شریعتشان مبالغ گزاف طبع نموده بنام کتاب مقدس در بلاد اسلامیه و غیره مجاناً و بلا عوض بمردم
میدهند باری اگر هنوز ما در میانه ملل عالم پشتوانه و تکیه‌گاهی داریم که بتوانیم بدان وسیلت خود را
حفظ و اظهار حیات کنیم عنوان دیانت است نه قوه سیاسی و اعتبار دولتی یعنی میخواهیم بگوئیم (و ناچاریم
از اینکه بگوئیم) ما با قریب چهارصد ملیون مسلمان روی زمین هم کیش و متحدیم چنانکه ضعف و زوال و فتور

دقت در حصول این حیثیت مستلزم آلام و تأثرات و فقدان اعضاء دیگر است ... [illegible] دول عظیمه عالم
اعتنائی به ... [illegible] و استقلال ... [illegible] سیاست خویش ... [illegible] فقط از این
نه بواسطه تشبث ... [illegible] باید ... [illegible] قوه سیاسی ... [illegible]
در ... اعتبار ... [illegible]
با دول سایره ... [illegible] خود ... [illegible]
فقط و فقط چیزیکه ... [illegible] تصادم و تلاطم
امواج ... [illegible]
ما با ... [illegible] مقصد ... [illegible] حافظ ... [illegible]
دافع مطامع دول عظیمه ... [illegible] است

این نکته هم البته بر هیچ صاحب بصیرت منصفی پوشیده نیست که دیانت و عقیده ... [illegible] مراعات شرایط و لوازم
آن چنانکه شاید عقیده بعض اجانب باشد ... [illegible] منافی ... تحصیل هر گونه علم و صنعت و کسب
مایه مال و ثروت از طریق مشروع و نظام در تحت قوانین و نظامات سیاسیه و مدنیه ... [illegible] اسباب ارتقاء
دول عظیمه و ملل متمدنه عالم گردیده است نیست بلکه بنص اخبار و احکام دیانت حقه اسلام از هر جهت ... [illegible]
موافق با ترقیات دنیویه است

قصیده در ذم این حکومت مشروطهٔ حالیهٔ ایران

قصیده در ذم این مشروطه و مفاسد دولت و حکومت شورویه که امروز در ایران برقرار گردیده است که همه از خلاف
صلاح امور ... [illegible] و صلاح جمهور و ترقیات منظوره از روز نخست ... [illegible] فلذلک نقص بزرگ ... [illegible] این مشروطه
آنست که مجلس ... [illegible] که در سایر دول متمدنه مشروطه خارجه هستی توأم با مجلس پارلمان است تا قوانین متقنه ... [illegible]
مجلس شوری و پارلمان مجلس سنا و اعیان رفته رفته ... [illegible] صلاح و ملایم با امزاج و عادات ملت بشود ... [illegible]
و وکلای مجلس شوری تکلیف شئون کار ... [illegible] کنند و ثانیاً بواسطه سوء ترتیب انتخابات و اعمال حیل

... [illegible] در این ... [illegible] بعضی اغراض ...
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
در طرف اقلیت ... [illegible]
نفاذ هم ... [illegible] چراغ نورانی عقل ... [illegible]
سرپرستی اغراض سوء اکثریت پوشیده و در تحت الظلمه ... [illegible] یکباره ... [illegible] گشته است
در اینصورت جز اینکه با عقیده راسخ گوئیم (ای دو صد لعنت بر این مشروطه باد) چیز دیگر
نشاید گفت و نباید شنفت

قصیده

شبی در یک دو ساعت از روی دلتنگی و فسردگی خاطر از تباهی ... [illegible] گفته شد

باب نکبت برخ ایران گشاد — هستی این ملک و ملت شد بباد
زین بنای شوم مشروطه که زاد — رایت ملک عجم از پا فتاد
آنچنان منسوخ شد آئین شرع — کش از آن رسمی نمی آید بیاد
جز پریشانی و فقر و سوء حال — هیچ مولودی از این مادر نزاد
خانه ظلم و ستم آباد شد — بر مراد مردمان بدنهاد

شب [illegible] آشفته و ملول | [illegible] مخفی [illegible]
صحبت [illegible] | [illegible] و مار [illegible]
سالها [illegible] بد پوزه | [illegible] این و آمد [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
شب [illegible] | [illegible]
بهمین شیوه [illegible] | هر که بود [illegible]
ملت شوربخت خسته جگر | نیست [illegible] از وکیل خویش خبر
بگمانی که بهر او ثمری است | انتخاب وکیل را اثری است
ای بدا حال جمله رنجبران | سرنوشتش بدست مفتخوران
عاقبت کانتظار دور بجز | حسرت روز خویش گور برند
یک تن از این وکیلهای انام | که نخواهم درو نویسم نام
در هزار بس بدترین احوال | عملش در بس کو دکان رجال
بهر هیچ و نشو قناعت داشت | روزگاری بفقر روز گذاشت
چون ببند بیر و حیله زد و بست | رفت و بر کرسی وکیل نشست
چند سالی فزون نرفت از آن | شد خداوند عزت و تمکین
مال اندوخت بس ز سیم و زر | بعد بیش از حصی و مدر

حق پرستان [illegible] | داد از این بدگوهران [illegible]
نیست یکتن بدین پناه و [illegible] | تا کز اسلامیان خواهد داد
دور باد از رحمت حق [illegible] | آن بد اندیش کاین [illegible] بنهاد
در میان دین [illegible] | [illegible]
ناشر آن [illegible] | گوئیا [illegible] مزدک [illegible]
شد بکام [illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
کیست که [illegible] | یا [illegible]
غیرت [illegible] | اندرین [illegible]
پس ز [illegible] | ای صد لعنت برین مشروطه باد
هم برای دفع این آفت ز دین | لازم آمد کوشش و جد و جهاد
از خدا جویم نصرت تا که او | برفرازد رایت اهل رشاد
نیست سازد مردمان بی [illegible] | با بلائی همچو باد قوم عاد
گر غلط شد قافیت در چند بیت | معذرت خواهم ز هر استاد

ایضاً در وصف وهجو بعض وکلای مجلس شورای ملی

که از تباه گوئی و عدم اطلاع بعض بجا رهزل و جهاد [illegible] نموده است برای تفریح قارئین

نیست یکتن که در غم وطن است | هر که بینی بفکر خویشتن است
وکلاء خائنان ملت خویش | همه در جلب بیش از کم و بیش
در ملاء (روز در پارلمان) جملگی خروشانند | شب بخلوت وطن فروشانند
آنکه در سفره نان سیر نداشت | نان خورش جز پیاز و سیر نداشت

هم ده و خانه و ضیاع و عقار — چه بگویم که شد فزون ز شمار
آنچه گفتند شر ز روی تحقیق — [illegible] گویند ده به غرض و صدیق
سال [illegible] سه صد هزار فزون — [illegible] گشت [illegible]

(مدت خلافت خلفای اربع که بعد از حضرت پیغمبر ص خلافت کرده اند)

بوبکر تقریباً سال و سه ماه — بر جمله خلق رهنما بود
ده سال خلیفه بود و شش ماه — فاروق که حاکم قضا بود
عثمان زکی دوازده سال — همسند شفیع مصطفی بود
نه ماه و چهار سال دیگر — ایام علی مرتضی بود
جمع کل بیست و نه سال و شش ماه بود

رباعی مستزاد (گو [illegible] دار)

(ای عهد شکسته و وفا داده بباد) (از دست تو داد) (ما در همه شهر بیوفائی تو داد) (انهم چه داد)
(ای آنکه چنان بلای کسی چون تو نبود) (در جور نژاد) (آخر تو چنان شدی که چون تو مباد) (لعنت تو باد)

(مسئله راجع بعلم عروض)

نظم منقسم بر یازده قسم است (غزل) (تشبیب) (قصیده) (قطعه) (رباعی) (فرد) (مثنوی) (ترجیع) (ترکیب) (مسمط) (مستزاد) رکن اول مصراع اول شعر را صدر گویند و رکن آخر مصراع اول را عروض گویند و رکن اول مصراع دوم را ابتدا خوانند و رکن آخر مصراع دوم را عجز [illegible] (ضرب هم میگویند)

(از کلام حکیم سنائی رحمة الله)

خط مهجبی دیدم در مدینه — بدانستم که خط آشنا نیست
در آن خط اولین سطر نوشته — که جز از نزد خورشید سما نیست
بجان پادشا سوگند خوردم — که نزد پادشا جز پادشا نیست

رقمه [illegible]

(قصیده در مدح حضرت حجة الله الاعظم امام عصر و الزمان عجل الله تعالی فرجه و ارواحنا فداه)
که این بنده در روز میمونه نیمه شعبان المعظم [illegible] سروده است

[illegible] الموعود — روز مولود مهدی [illegible]
آن یگانه امام عصر و زمان — که نداده است [illegible]
آنکه از او قصب [illegible] — تا [illegible] ز ذات [illegible]
خاتم اوصیای ختم رسل — که نشسته است بر سریر علن
فیض فضلش [illegible] — [illegible] متفق
همچو خورشید [illegible] — [illegible] روشن
ذات او برتر از [illegible] — [illegible] باشدش مسکن
در میان تمام خلق جهان — [illegible] دشمنش جز اهرمن
کند اقرار بر ولایت او — کودک ترک زاده لب بلبن
حق پرستان در انتظار وی اند — گمرهان در شده به شبهه وطن
طوق غیبت فکنده در شبهات — هر که گفته ز روی جهل سخن
در مثبتات حق سخن بقیاس — نیست الا کلام مستهجن
که تشبیه و قیاس بتوان کرد — شمس رخشنده را به شمع لگن
شاهباز فراز عرش اله — نسبت او کجا به زاغ و زغن
فتنه و شر فرو گرفته جهان — ای ولی مهیمن ذوالمنن
رو بنما و تیغ داد برآر — بگذار از ستمگران یک تن
پر کن از قسط و عدل روی زمین — تازه کن دین کهنه گشته سنن
تا بکی اهل جور حکمروا — چند اسلامیان برنج و محن

[illegible]

من کجا و ثنای حضرت تو　　قاصر از مدح تست دانش من
نتوان رفت بر فراز سپهر　　با کمی نردبان و کندی رسن
من که در هر فنی بوم ماهر　　همچو مردی که او بود یک فن
هرچه گویم بمدح تو نسزاست　　زانکه در وصف تو بوم الکن
باری از من این همایون عید　　که خدا خواست فیض بر همه تن
باب رحمت گشود بر سر خلق　　بهترین موقع از همه بهمن
گشت نازل شعاع زرین خورشید　　رحمت حق بکوه و دشت و دمن
عرصهٔ خاک شد سفید از برف　　گشت یکسان تمام سهل و حزن
زین عطیت درین مبارک عید　　شکر آن واجب است بر همه تن
نیست لایق اگرچه مدح مجیر　　صله خواهد هم از امام زمن

[illegible]